

cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44
INCH 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17



این کتاب اکونومی پلیتیک برای تقدیم آستان سپهرنشان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون
شاهنشاه کامکار هشیار عادل باذل رعیت پناه و ملک جاه السلطان بن السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان **مظفرالدین شاه** خلدالله ملکه و دولته بدستور العمل
فرزانه معظم با فرهنگ خود دکتر بازیل معلم علوم طبیه مدرسه مبارکه دارالفنون و زبان انگلیسی خانه زاد جان نثار
اعلیحضرت شهریاری و خانه زاد محمد علی بن کاظم الملک ترجمه نموده امید که مقبول درگاه معدلت پناه مقدس گردد

مقدمه

اکونومی پلیتیک علمی است که بیان میکند حقیقت مکنت و ثروت را و شرح میدهد
قوانین حصول و معامله و تقسیم آنرا چون این علم بیان حال مکنت مینماید باید بدانیم و بفهمیم که مکنت چه چیز است

مکنت آن چیزی است که بتوان آنرا با چیز دیگر مبادله نمود این تعریف بآسانی فهمیده میشود در صورتیکه
شخص بخاطر بیاورد که بعضی چیزها هست که اگرچه مفید و لازم است مکنت حساب نمیشود مثلا هوائیکه
در آن تنفس مینمائیم واجب‌ترین چیزهاست اما داد و ستد نمیشود کسی نمیگیرد و در عوض آن چیزی نمیدهد
بهر کس از آن بقدر ضرورت و لزوم بدون زحمت و قیمت داده و بمصرف میرساند پس نمیتوان آنرا
مکنت حساب کرد همینطور است نور آفتاب و در بعضی امکنه حال آب ولی در جاهائیکه بقدر کفایت از آن یافت
نشود و رودخانه و شطی از کنار یا وسط شهر نگذرد یا چشمه‌سار و انهار طبیعی در حوالی آبادی جاری نباشد و مردم محتاج
بحفر قنوات و اجرای میاه باشند و صاحبان قنات و آب از دیگران در بهای این مایع چیزی دریافت کنند
آنجا البته آب مکنت است بسا اشخاص در حقیقت مکنت سهوهای عظیم کرده‌اند از جمله پیش از اینها همه کس
گمان میکرد مکنت و پول یک معنی دارد از این رو مکنت هر مملکتی را که میخواستند بسنجند بآورد طلا و نقره میکردند
و برای تجارت مشکلات بسیار کشیده تا نگذارند پول از مملکت بیرون رود و شاید این اشخاص در این اشتباه خود
معذور باشند مثل آنهائیکه اثر چیزی را خود آن چیز فرض نموده‌اند و خطاء و جهت سهو آنها که پول را مکنت دانسته‌اند
اینست که دیده‌اند اغلب مکنت را بپول آورده و میسنجند مثلا میگویند فلان دولتمند در سال ده هزار اشرفی است
و فلان مملکت پنجاه کرور دخل و مخارج دارد این تعریف نیز از چیز دیگر نگذشته است حقیقت پول در بیست
معلوم شود پس برای درست فهمیدن مطلب بهتر آن است که بتاریخ رجوع نمائیم و ببینیم از وقتیکه ملل با مسکوکات

طلا و نقره معامله نمیشود یعنی مطلا پولی در میان نبوده چه میکردند وقتی چینیها چای فشرده شده را بجای پول
بکار میبردند و زمانی هندیها قسمی از صدف را مثل سیم و زر خرج میکردند یونانیهای قدیم مواشی و دواب را
مدار معاملات خود قرار داده بودند و اول وقتیکه شروع بتجارت بحری نمودند پول فلزی سکه زدند نقش
آن مسکوک صورت گاو بود آدم اسمیت که یکی از مصنفین است میگوید قبایل عرب نیز در ازمنه سالفه
مواشی را واسطه معاملات قرار داده همان اشتباهی که بعضی در باب پول کرده آنها در باب این حیوانات
نموده بودند چنانکه وقتی تعریف مملکت فرانسه را شنیده میخواستند میزانی از آن بدست آورند میپرسیدند
فرانسه چند گاو و گوسفند دارد یعنی تعریف فرانسه را منحصر در این میدانستند که گلههای گاو و گوسفند یا دواب آن بیشمار باشد
در هر مملکتی وقتی پول شروع بمعمول شدن نموده و پیش از آن سکههای فلزی پست هم از قبیل پول سیاه
نبوده تمام معاملات مبادله میکردهاند مثلا گندم یا جو میداده قماش و متاع میگرفته چنانکه اگر شخصی
قایق داشت و محتاج یک نیزه بود یک قایق خود را میداد و نیزه میگرفت
راست است که تجارت باین وضع ترقی نمیکند اما نباید خیال کرد که آن مردم وحشی غفلت داشتهاند
زیرا که از آنچه پیش گفتیم معلوم شد آنچه میتواند مدار معامله شود همان قیمت است پس حالا میخواهیم بدانیم پول چه چیز است

طبیعت حقیقی پول و معنی آن

پول مقیاس قیمت امتعه و اجناس و واسطه و وسیله معاملات است مقصود از مقیاس قیمت آنچیز است که

بموجب قبول عامه منتخب شده باشد و بتوان تمام چیزها را بآن قیمت نمود چنین چیزی پول است
اعم از اینکه طلا و نقره باشد یا چیز دیگر و اینکه گفتیم پول وسیله معاملات میباشد معنی آن اینست که
مبادله اشیاء و اجناس بواسطه پول میشود مثلا زارعی میخواهد جو بدهد و شوره بخرد مجبور نیست که جو را با شوره
مبادله کند بلکه جو را میفروشد و با پول آن شوره میخرد
در سوابق ایام وضعی در اکونومی پلیتیک باسم وضع تجارتی اختیار کرده بودند یعنی چنانکه
اشاره کردیم بجهة اشتباه اینکه ثروت را پول فرض نموده پیروان پلیتیکی شده سعی و تدبیر میکردند که طلا
و نقره در مملکت زیاد شود و باین قصد رجال دولت درصدد بودند که تجار را تشویق کنند تا دایره
تجارت خود را در خارجه وسعت دهند و از طرف دیگر بواسطه وضع و اخذ گمرک زیاد تجار خارجه را
از ادخال امتعه خود بمملکت مانع شوند و هر کس حتی باین خیال میکرد دولت مبلغی یا بیشتری میداد
غافل از اینکه مملکت صادر و وارد هر دو را لازم دارد
در زمانیکه در انگلیس این احتیاط را بعمل میآوردند گمرک گزافی بر شراب و عرق و ابریشم و سایر
امتعه فرانسه بستند که نگذارند مقدار زیادی از این مال التجاره در مملکت انگلیس بفروش رسد
چه گمان میکردند اینکار از ثروت انگلیس میکاهد یعنی پول انگلیس بفرانسه میرود
اول کسیکه معلوم نمود این تدبیر موسوم بوضع تجارت صواب نیست بلکه خطا است آدم اسمیت بود

که در کتاب مشهور خود موسوم به (مکنت ملل) خلاف آنرا واضح و مبرهن ساخت کتاب مزبور در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و شش طبع و منتشر شد و آدم اسمیث در آن ثابت کرده که مصنف کتاب موسوم به (مکنت انگلیس در تجارت خارجه) که دولت و ملت انگلیس آنرا سرمشق حسابی وضع تجارت داشته سهو کرده تجارت داخله چندان فایده ندارد و بر مقدار مبلغ طلا و نقره مملکت نمی افزاید

طبیعت حقیقی پول را در مملکت انگلیس اول دفعه کتاب آدم اسمیث اثبات نمود کرده و مدلل نمود که اگر تمام گمرکهائی که برای منع ادخال امتعه خارجه وضع کرده‌اند برداشته شود تجارت داخله ممالک انگلیس با تجارت خارجه آن برابر میشود

تجارت آزاد

این مطلب را در فصل دیگر بتفصیل بیان مینمائیم در اینجا همینقدر لازم است بگوئیم برداشتن گمرکهای گزاف از روی مال التجاره خارجه و آزاد داشتن تجارت که در راه طبیعی خود سیر نماید موسوم است به تجارت آزاد

این جمله ملاحظات ابتدائیه و مقدمات بود حالا باصل مطلب میپردازیم و باید دانست و فهمید که این کتاب باقتضای مطالب مندرجه در آن منقسم بسه قسمت است بشرحی که در ذیل نگاشته خواهد شد

بیاری حضرت باری عز اسمه

قسمت اول

در تحصیل مکنت

در مقدمه معلوم نمودیم که اکونومی پلیتیک قوانین حصول مکنت و معامله و تقسیم آنرا معین مینماید در این قسمت ما فقط از حصول مکنت گفتگو مینمائیم بنابراین گوئیم در حصول مکنت سه چیز لازم و واجب است زمین و سرمایه و کار و برای اینکه عوامل مختلفه این سه چیز بطور وضوح و روشنی شرح داده شود این قسمت را نیز بسه فصل تقسیم نموده در هر فصل عمل یکی از آن سه چیز را بوجهی شایان بیان مینمائیم و در صدد توضیح آن بر میائیم

فصل اول در باب زمین

زمین یکی از وسایل حصول مکنت میباشد و اگر فی الجمله تفکر و تدبر نمائیم خواهیم دانست که زمین در تحصیل مکنت چقدر اهمیت دارد هیچ مال التجاره و متاع بضاعتی نیست که اصل آن مستقیماً یا غیر مستقیم بزمین راجع نشود اگر باطراف اطاقیکه در آن نشسته‌ایم یا لباسیکه پوشیده‌ایم درست نظر کنیم می‌بینیم که هیچ چیز نیست که از زمین حاصل نشده باشد مثلاً هر پارچه چیزی را که ملاحظه نمائیم چون باصل آن برخوریم معلوم میشود که حاصل زمین است اگرچه پشم را از پشت گوسفند گرفته‌اند اما

گوسفند خود از علف و نباتات زمین تغذیه نموده و از آنجا مایه گرفته همچنین پارچه‌های پنبه
از قبیل چلوار و شال آن از زمین حاصل شده زیرا که پنبه یکی از گیاههائیست که از زمین
میروید و از ریسمان آن چلوار و سایر پارچه‌های دیگر میسازند پس بهمین منوال تمام چیزها که ترتیب
میدهیم یا حیوانیست یا نباتی یا معدنی و این هر سه جنس از زمین حاصل میشود خلاصه اهمیت زمین
در تحصیل ثروت بدرجه‌ایست که در زمان آدم اسمیت علمای علم اکونومی فرانسه گمان میکردند سرچشمه
دائمی ثروت همان زمین است و بس اما بعد بتعقل و تجربه معلوم شد که کار و سرمایه نیز اخوین زمین میباشد
و برای حصول ثروت واجب و لازم است

استعداد حاصلخیزی زمین

اعمال و چیزهائی هست که بر استعداد حاصلخیزی زمین میافزاید مثل آثارهای شوره مصنوعی که علم
شیمی راه آنرا بدست داده و در غالب میدانند و فقط ما اشاره بآن مینمائیم همچنین اختراعات تازه
که اسباب و آلات و ادوات مفید زیاد برای مرتب و مهیا ساختن اسباب دروکردن و خرمن کوبی که ملتی
کمک بکار میکنند و با آن وسایل و وسایط که مورث تسهیل عمل است و جزو سرمایه محسوب میشود میتوانیم
خیلی بیشتر و بهتر از حاصل اراضی منتفع شویم

پیش از این در ولایت کامبریج شیر از ایالات انگلیس اراضی باتلاق زیاد داشتیم که از فرط نمناکی در خور

لم یزرع و بیفایده بود آنها را خشک کرده و مبدل بزمینهای پرحاصل بسیار خوب نموده‌اند و واضح است
که آن منفعت کثیری که ما حالا از آن اراضی میبریم از بابت کاریست که در آنها شده و از جهت سرمایه است
که بمصرف آنها رسیده

زراعت اراضی وسیعه و غیر وسیعه

زراعت در اراضی وسیعه و غیر وسیعه تفاوت کلی دارد و از حیثیت فایده خیلی فرق میکند مثلاً
یکی از منافع عمده زمین وسیع اینست که استعمال آلات و اسباب جدید الاختراع در آن بیشتر مفید فایده است
و در مملکت ما هر ملاکی که هشتصد جریب زمین اجاره ده یا بی اجاره دارد آن میتواند اسباب تخم بخاری
و آلات خرمن کوبی بخاری بخرد و بکار اندازد و نیز هرچه از ادوات نافعه تازه اختراع شود تحصیل
نماید و همچنین است حال گله‌داری یعنی کسی که هزار رأس گوسفند دارد از آنکه پانصد رأس دارد
بیشتر از دو برابر فایده میبرد اگرچه هزار رأس دو برابر پانصد رأس است و جهت آنکه هزار رأس
گوسفند دو برابر پانصد رأس شبان لازم ندارد و همینطور است سایر مخارج گله بزرگ نسبت بگله کوچک
بلی یک فایده عمده در زراعت زمین غیر عمده هست که باید آنرا هم اظهار نمائیم و آن اینست که قطعه
زمین کوچک را اغلب از اینکه مالک یا مستأجر زراعت کند چون خود با همراهی دیگران متصدی
و مباشر کار است همیشه مواظبت میکند و در هیچ کار غفلت نمیکند و میل منفعت او را مدام برسیدگی

وکار و وقت و امید ارد در این صورت یقین است که زمین تمام فواید و ثمرات خود را ظاهر میسازد و این
اثر و ثمر مخصوصاً در وقتیکه مالک زمین زارع آن باشد بیشتر است تا مستاجر چه مکنت مستاجر خیال کند
من بعد زمین را بسی حاصلخیز تر نمایم مالک بر اجاره آن میافزاید و عمده منفعت بکیسه او میرود پس جهد زیاد
چه لازم اما مالک در هر صورت از این تصورات دور و در فکر ازدیاد حاصل است

فرق مالک و مستاجر

درباب زراعت اراضی غیر وسیعه یا قطعات کوچک زمین گفتیم اگر مالک خود متصدی امر
کشت و زرع باشد بمحض زیاد شدن منفعت کوشش و توجه کامل مینماید و اگر ملک بدست مستاجر
افتاد دلسوزی نمیکند و زمین استعداد خود را ظاهر نمیسازد مگر اینکه مستاجر مطمئن باشد که نتیجه زحمات
او عاید خودش میشود نه مالک بنابراین گوئیم هیچ چیز مستاجر را باعمال زیاد وا نمیدارد مگر
یأس از فایده پس اگر مالک مستاجر را امیدوار کرد که از حاصل زحمت خود بهره میبرد شک نیست
که منتهای اهتمام را در کار زراعت میکند آنوقت هم مالک منتفع میشود و هم مستاجر و درجه
استعداد ملک نیز ضمناً معلوم شده است و این نکته ایست که ملاکین باید همیشه در نظر داشته
باشند و از رعایت آن غفلت ننمایند مستاجرین در شمال ایطالیا در بعضی اماکن رنجهای سخت
میبرند و اراضی را بخوبی زراعت میکنند اما تمام حاصل آنها را مالکین باسم مال الاجاره از آنها

میگیرند و اینکه آنها تاکنون بصدا در نیامده اند از بابت کمی هوش ایشان است و با اینحال دیر
یا زود سر وا میزنند چه حالا آنها از این اجاره داری چیزی نمیبرند جز مشقت و ذلت و همین سخت
گیری مالکین و وضع و اقتضای دوره عنقریب ایشان را بیدار میکند و زبان جمله را در مطالبه حقوق
باز و دراز مینماید چنانکه در جاهای دیگر نیز زارعین با این بلیه یا بلیات دیگر مبتلا بوده بهوش
آمدند و ملاکین را مجبور بحق و حساب نمودند

در ایرلاند قبل از قوانین زراعتی سال هزار و هشتصد و هفتاد و هزار و هشتصد و هشتاد و یک معایبی
در کار زارعین بود از جمله اراضی را سال بسال اجاره میگرفتند و اگر زمینها را پر فایده و حاصلخیز مینمودند
باندازه همان ترقی که نتیجه زحمت شخصی آنها بود باید بر وجه اجاره بیفزایند و اگر نمیافزودند باید جای
زمین را بمالک آن واگذار کنند و هیچ اجر آن ترقی و مساعی خود را نخواهند قانون سنه هزار
هشتصد و هفتاد بمستاجر حق داد که اجر ترقی زمین و زحمات خود را مطالبه کند نیز اگر مالک بخواهد
بجهت زمین را از دست او بگیرد باو عاید پردازد و تمکین تعدی مالک را ننماید و قانون سنه هزار
هشتصد و هشتاد و یک باز قدری کار را بهتر و رو براه تر کرد یعنی قرار شد مجلسی باسم مجلس املاک
منعقد شود و وجه اجاره اراضی را آن مجلس تعیین کند و مجلس پارلمنت قرار داد آن وجه اجاره
تا پانزده سال تغییر ناپذیر باشد و مستاجر بتواند منفعتی را که احداث کرده بفروشد و مقتدر شد

که اگر مالک بخواهد بخرد در صورتیکه بعضیت دیگران احتیاج نماید حق تقدم در خریدن ورا باشد

بعضی نویسنده ها مطالب مختلفه در باب نتایج اراضی صغیر و وسیعه در سایر اقطار فرنگ نوشته اند

چون بحال ما فایده ندارد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوئیم بعضی از محصولات است

که خوب نمیشود مگر در قطعه های کوچک زمین و از آنجمله است میوه جات که تا توجه درستی در کار آن

ننمایند خوب نمیشود لهذا فواکه غالباً مخصوص جاهائیست که زراعت زمین کوچک معمول باشد

پرورش مرغهای خانگی هم در اراضی وسیعه مزروعه چندان حاصلی ندارد و در قطعه زمینهای

کوچک باید نگاه کرد و عمل گاوداری و گوسفندداری نیز از همین قرار است

اگر کسی بخواهد تفاوت زراعت فرانسه و انگلیس را بداند از اینجا معلوم میشود که در هر سال تقریباً

دو کرور و سیصد هزار لیره انگلیسها پول تخم مرغ بفرانسه میدهند و علت این فقره یکی آنست که

آب و هوا و خاک فرانسه برای نگاهداشتن مرغ مناسب تر و سازگارتر از آب و هوا و خاک انگلیس است

اما جهت عمده گویا این باشد که صاحبان املاک در فرانسه خیلی بخود زحمت میدهند و مراقب برزگرها

کار میشوند تا بمنفعتی نایل شوند اما زارعین انگلیس هم از حیثیت عده کمتر اند هم متمول تر میباشند لهذا متحمل

رنج نگاهداری مرغ نمیشوند و تن بشغلهای دیگر نیز نمیدهند و کار و شکوه عمده آنها از فرط لطافت و میل

به تن پروری آنست که کمتر میتوانند شیر و کره خوب تحصیل نمایند چهل پنجاه سال قبل زنهای زارعین

در انگلیس وقت سحر از خواب برخاسته بکار گاو و گوسفندها و مواظبت حال آنها میپرداختند اما

حالا لطافت و میل به تنعم و آسایش نواده های آنها یعنی زنهای حالیه را نمیگذارد دیگر بآنکارها

بپردازند و از آنجا که این اواخر املاک خیلی ترقی کرده و فواید آن زیاد شده دهاقین زنهای

آنها بکلی تغییر وضع داده کارهائی را که سابق خود میکردند حالا بعمله جات رجوع میکنند و از این

ملاحظات تفاوت زراعت کم و زیاد معلوم میشود اگرچه ما در این فصل از زراعت خرد و کلی

هر دو سخن گفتیم اما نه چندانکه کافی باشد و دقایق مطلب درست واضح و روشن شود بنابراین

در فصل دیگر بتوضیح این مسئله خواهیم پرداخت و بیان خواهیم نمود که چگونه میتوان منافع و فواید

زراعت کم و زیاد را باهم ترکیب و تلفیق کرده و وضع را طوری قرار داد که عمله جات و اجاره

دارها هم بتوانند مستقیماً از زمینی که در آن کار میکنند منفعت و بهره نقدی ببرند

مترجم گوید اصول علم اکونومی پلیتیک و کلیات آن همین است که مصنف انگلیسی بیان نموده

و مینماید و در هیچ جا تغییر پذیر نیست اما فروع و جزئیات آن باقتضای ممالک و اقالیم مختلفه تغییر میکند

پس دانشمندان هر مملکت باید این علم را بدانند آنوقت نظر بمقتضیات حال سرزمین خود نمایند و بر

طبق آن عمل کنند و اگر کسی اصول این علم نداند خیالات او در عالم صرفه جوئی و تحصیل مکنت مطلقاً

معتبر نیست و مکنت او چار و گرفتار هر گونه خبط و خطا و زیان و خسران گردد

فصل دویم در کار و زحمت

در مقدمه در انجا که طبیعت ثروت را بیان نمودیم گفتیم بعضی چیزها در موقعی یا جائی ثروت است و در جا
و موقع دیگر ثروت نیست مثل آب که در کنار رود دجله چون وافر و بی بهاست در آنجا آنرا مال
نمیشمارند اما در بیابان حجاز بقیمت جان بهترین ثروتهاست پس هر چیز که مجانا و بی زحمت بدست
میاید جزو مال محسوب نمیشود و چون درست ملاحظه کنیم اکثر اشیاء مفیده بواسطه زحمت و کار
قابل صرف و استعمال شده مثلا اگر بخواهیم بدانیم چه زحمتها کشیده شده تا نان را ساخته و پرداخته
و در سفره پیش روی ما گذاشته اند باید عرض عریضی را بپیمائیم اول ملاحظه شخم زدن زمین و
افشاندن تخم و آبیاری و اعمال درو کردن و پاک کردن گندم را بنمائیم بعد از حمل آن باسیا
و بیخ آرد کردن آن یاد کنیم پس از آن اعمال خمیر نمودن آرد و پختن نان را بخاطر آریم از همه
این تخیلات که فارغ شدیم بخیال ساختن آلات و ابزار فلاحی و آسیابانی و خبازی و آنچه
لازمه حتی حجاری سنگ آسیا و اقسام نجاری و تنور سازی وغیرها بیفتیم آنوقت اجمالا میدانیم چه کارها
کرده اند تا ما صاحب یک قرص نان شده ایم و آنرا با راحت و نخوت میخوریم

مترجم گوید در اینجا جای شیخ دانشمند شیرازی که روانش بصنوف رحمت انباز باد خالی است تا بفرماید
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند — تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار — شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

خلاصه اگر بخواهیم تمام کار و زحمت اشخاصی را که در یک عمل ترتیب دادن نان شراکت دارند در نظر
بگیریم باید آنهائی را که باستخراج فلزات معادن میپردازند و از آن دیگران بیل و کلند و داس و سایر
ابزار دیگر میسازند همچنین عراده چیها و کشتیبانان و ملاحان را که وسایل حمل و نقل آرد و گندم و هیزم
و نمک وغیره میباشند و سازندگان سفاین و بارکشها را فراموش ننمائیم در اینصورت دایره
تقریبا آنقدر وسیع میشود که شباهت بلاانتها پیدا میکند

فایده حقیقی کار و زحمت

مستر میل از دانشمندان انگلیس گوید در تحصیل ثروت فایده حقیقی کار حاصل نمیشود مگر آنکه هر چیز را در جای مناسب خود
قرار دهند یا آنکه اشیاء را از روی قاعده از جائی بجائی نقل نمایند و معنی کار و زحمت همینست و این تعریف
مستر مشار الیه طوری جامع و مانع میباشد که شامل تمام اعمال مختلفه صنعت است و فی الحقیقه همینکه اشیاء را
درست جابجا کرده هر یک را در محل خود قرار دادند خواص آنها و قوانین طبیعت بظهور میرسد و کار خود را
میکند و تمام اعمال مطلوبه صورت پذیر میشود مثالی برای توضیح مطلب میزنیم و مختصری از زحمت ساختن
خانه بیان مینمائیم مثلا بپرسیم آجر را چطور میسازند جواب اینست که قسمی از گل را از محل خود حرکت داده
در قالب میریزند و خشت میزنند و در کوره میبرند بواسطه مجاورت با آتش میپزد و آجر عبارت از آنست

و اگر بپرسیم در و تخته و الوار را از کجا میآورند در جواب خواهند گفت با اره و تبر درختهای عظیم را
میبرند و میاندازند و از کنده آنها الوار و تخته و در و غیره را میسازند همچنین از سایر چوبهای آن اشجار
چیزهای دیگر ترتیب میدهند و مدار اینکار هم چون کارهای دیگر بر حرکت است تبر و اره را حرکت میدهند
و تخته و الوار و صفحات دیگر که از چوب میخواهند بدست میآورند و برای این نوع حرفه و کار زیاده
بر این مثل زدن لازم نیست

حالا خوبست بزدن چند مثل معلوم نمائیم که چون کار با هنر باز شود تا چه حد بر قدر و قیمت کار میافزاید
مثلا در عمل ساعت سازی هنر ارزش کار را زیاده از آنچه بنظر میآید بالا میبرد چنانکه یک پوند
پیچهای ریزه که در ساعتهای بغلی بکار میرود شش پوند طلای خالص قیمت دارد و آن تقریبا معادل
هزار و پانصد تومان است بعبارة اخری یک مثقال پیچ شش مثقال طلا ارزش هم میرساند و در عالم
هنر این فقره چندان غریب نیست بلکه خیلی غریبتر از این داریم از جمله یکی از خانمهای دانشمند
شرحی از فنر ساعتهای بغلی مخزن ویکتوریا داده که صورت آن از قرار ذیل است
یک فنر پانزده هزار یک پوند وزن دارد و اگر بخط مستقیم آنرا نگاه دارند بطول یک فوت است و با
کار و هنر میتوانیم آنرا از شکل پیچ پیچ خارج نمائیم تا شش گره طول پیدا کند اما دو باره بحالت خود عود
میکند بدون اینکه اندک تفاوتی در نخهای آن پیدا شود فولاد فنر باید خیلی اعلی باشد زیرا که میباید در ظرف

مدت یکساعت هیجده هزار مرتبه پس و پیش برود و سالها بلکه قرنها کار کند پس یک پوند فولاد
خامش که بکار فنر ساختن آید یک دولار قیمت دارد و حال آنکه بعد از فنر شدن چهار هزار دولار ارزش پیدا
میکند توضیح آنکه هنر یکی را چهار هزار مینماید

باید دانست که مکنت بدون زحمت حاصل نمیشود ولی بعضی از کارها هست که با آنکه مفید است
کمک بتحصیل مکنت نمینماید و این قسم زحمتها را زحمت بیمنفعت نامیده اند و علمای علم اکونومی در باب
تعریف زحمت بیمنفعت اختلاف کرده بعضی برخی این اسم را که زحمت بیمنفعت باشد نپسندیده اند
اما این اصطلاح ظاهرا ضرری نداشته باشد زیرا که غرض و مقصود از زندگانی فقط تحصیل مکنت نیست
مستر میل گوید زحمت با منفعت آنست که فایده ثابتی حاصل نماید و آن فایده متمکن در اشیا باشد پس
ممکن است سؤال کنند و بگویند آیا زحمت معلم بیمنفعت است در جواب گوئیم راست است که معلم
با دستهای خود نمیتواند فوایدی تحصیل کند که در اشیا ثابت و متمکن باشد ولی بواسطه تعلیم و تعلم او ممکن است
عده عمله جات با منفعت زیاد شود فرض کنیم معلمی پنجاه نفر شاگرد از بچه گداهای لندن را تعلیم دهد اگر
آنها را خوب تربیت کند احتمال میرود اکثر آنها عمله جات با منفعت شوند آیا میتوان گفت زحمت
مخترع اسبابی بیمنفعت است و ممکن نیست بواسطه اختراع او منفعت زحمات جمعی زیاد و صد برابر گردد البته
ممکن است چیزیکه هست اینست که بعضی از کارها مستقیما با منفعت است برخی غیر مستقیم کار دیگر غیر مستقیم

بامنفعت است مثل کار معلم و مخترع و پلیس و امثال آن میباشد و کاریکه مستقیماً بامنفعت است از قبیل
کشتی سازی و کفش دوزی و کار سایر کسبه ایست که عمل ید تنها مورث فوایدیست که در اشیا ثابت
و ممکن میباشد و کار بی منفعت آنست که نه مستقیماً و نه غیرمستقیم برکت مردم نمیافزاید مثل کار رقاص و آوازه
خوان و مقلد

کار وزیر هم اغلب بی منفعت است اگرچه در بعضی مواقع غیرمستقیم تمکنت مملکتی میرساند مثلاً نسخ قانون
گمرک گزاف از گندم خارجه گرفتن و قبول تجارت آزاد سبب ترقی زیاد تمکنت مملکت ما شد ولی
باید ملتفت شد که وزیر رفع غلط کاری وزرای سابق را کرده و تجارت را از قیدهای ناشایسته که بدان مقید
نموده بودند آزاد ساخته یعنی خطای آنها را در تدبیر ظاهر کرده و غالباً وقتیکه بنظر میآید کار وزرا باعلی
درجه مفید است یعنی غیرمستقیم از همین بابت است و تنها در اتفاق میافتد که کار وزیر چنانکه گفتیم غیرمستقیم مفید
افتد مگر آنوقت که متضمن سلامت مردم و حفظ املاک آنها باشد

بعضی اوقات کارهای مفید مبدل بکارهای بیفایده میشود مثلاً کانالها یعنی نهرهای مصنوعی بسیار
میکنند که راه حمل و نقل اجناس و آمد و رفت مسافرین را نزدیک و آسان نمایند هنوز آن نهرها تمام نشده بود
که راه آهن چهره نمود و ظاهر ساخت که کالسکهٔ بخاری جا بگیر سفاین و اسباب نقلیه است و آنهمه کانال
ناتمام ماند و لغو شد گاه هم کارهای بیفایده از اتفاق مفید و بامنفعت میگردد مثل زحمات کیمیاگرها

که از آن چیزها اکتشاف شد که بسیاری از اعمال صنعتی را آسان مینماید و بخیلی کارها بر میخورد پس
زود حکم نمیتوان کرد که فلان کار بامنفعت است یا بی منفعت بلکه اول نتیجهٔ آنرا باید فهمید بعد
حکم بفایده و عدم فایدهٔ آن نمود و هرچه کار صعبتر باشد تعیین منفعت و بی منفعتی از پیش مشکلتر است
و مثلی مشهور است که مرد کارکن هرچه پنبه دارد ریسمان میکند یا هرچه رشته پنبه مینماید

برای آنکه کار بهتر پیش برود و فواید آن بیشتر شود باید آنرا شعبه شعبه کرد و قسمت نمود و هر شعبه و قسمتی را
شخصی یا جماعتی متصدی شوند و مخصوصاً آدم اسمیت معتقد باین مطلب است و در شرح آن میگوید
شرایط چند هست که حاصل کار و زحمت را خیلی زیاد میکند مقدم بر همه تقسیم کار است مثلاً در بعضی
صنایع کسبی جمعی کثیر مشغول میشوند و هر دسته شعبهٔ از آن کار را پیش میبرند فرض میکنیم ساختن شیشه منقش را
یکی ترکیب و اندازهٔ آنرا درست میکند دیگری آنرا صیقل میزند دیگری برش میدهد دیگری در ماشینی
آنرا صیقلی میکند آخرالامر بعد از آنهمه اعمال مختلفهٔ دقیقه کارگر قابل ماهری بعضی نقشهای بدیع
مطبوع روی آن رسم مینماید و پوشیده نباشد که کار کردن با ترتیب اولاً مهارت کارگر را زیاد میکند
ثانیاً عمله مجبور نیست از کاری دست بکشد و بکار دیگر بپردازد و چه نقل و انتقال از کاری بکار دیگر مستلزم
مبلغی بیکاری و معطلی است ثالثاً اگر خیال و حواس عمله مشغول و مصروف شغل کار واحد باشد ممکن است
اختراع اسباب یا وضع مناسب ترتیبی نماید و فایده عمل را زیاد ترکند

از شرح مسطور در فوق معلوم شد تقسیم کار متضمن سه فایده میباشد حالا چند کلمه در توضیح آن سه فایده گوئیم

مخفی نماند که ازدیاد مهارت کارگر در کار اتمام صنایع و فوایدیست که از تقسیم عمل حاصل میشود در کارخا
جات بعضی از شهرهای انگلیس مثل برمنگام مهارتیکه کارگرها از تقسیم کار بهمرسانیده اند شخص را بحیرت میاندازد
مثلا در کارخانه که قلم آهنی میسازند کار بعضی از عملجات فقط اینست که قلمها را از چیز خشکی بیا
میسازند و بگیرند و آنکار را بسرعتی میکنند که شخص نمیتواند حرکت دست ایشان را درست تشخیص دهد
و این مهارت و سرعت نتیجه اشتغال بشغل واحد میباشد اما ضایع نکردن وقت از جهت رجوع
نمودن از شغلی بشغل دیگر هر کس کارخانه راه آهن را دیده تماشا کرده دیده اند وقتی که جوانی
چراغهای کالسکه را برداشته بیکنفر میبرد بالای کالسکه و چراغ بر میدارد و آنرا بشخص دیگر که در پایین است
میدهد و او آنرا در جائیکه باید گذاشت میگذارد و باین وضع در ظرف چند دقیقه سی چهل چراغ برداشته
میشود در صورتیکه اگر تمام اینکار را یکنفر میکرد میبایست با هر دو چراغ یا سه چراغ از بالا بپایین کالسکه
و از پایین ببالا بیاید و برود و کاریکه با دو نفر در چند دقیقه صورت گرفت یکنفر در نیم ساعت انجام میداد

اما در باب اینکه تقسیم کار سبب اختراع اسباب جدیده میشود و موجب تسهیل عمل میگردد و کاریکه
یکنفر کار چند نفر را میکند آدم اسمیت مثل خوبی برای اثبات این نظریه گوید در ابتدا که اول چرخ بخار
ساخته شد پسری را مأمور باز کردن و بستن دریچه کرده بودند و از جمله این کار را نداشت پسر بخیال

افتاده با خود گفت اگر من طرحی و رنگی بریزم که دریچه بدون مواظبت و مباشرت من باز و بسته شود
میتوانم فارغ البال تمام وقت خود را بصرف بازی سازم پس بعد از تفکر و تدبر ریسمانی بدسته دریچه
بست و سر دیگر ریسمان را بمحلی از چرخ که پس میرفت و پیش میآمد بست و بعد این بچه کودک یا جوان با
برای خود اختراع نمود و توانست با دل راست چندی مشغول بازی شود

تقسیم کار منفعتی مهمتر از منافع مزبوره دارد که آدم اسمیت ملتفت آن نشده بود و اول کسیکه
متذکر گشت مستر بابیج میباشد مشار الیه میگوید کارگری که میتواند در روز کاری بکند که اجرت آن
ده قران باشد حیف است آنرا بکاری وادارند که قابل سه قران مزد باشد و از قدیم نیز بطور مثل
گفته اند (سمند بادپیمائی را که باید کشورگشائی سوار آن شود بخیش بستن بی انصافیست) و این
منفعت رابع تقسیم کردن کار است

مترجم در توضیح این مطلب گوید چون حریربافی را بحصیربافی وادار داشتند نه تنها آن کارگر را
خسارتست بلکه مملکت دچار خسران است اگر حریرباف کار خود میکرد وطن او محتاج بحصیر خارجه نمیشد
و اشراف خویش را حفظ مینمود و کارگرهای دیگر نیز تشویق شده بخیال تکمیل کار خود میافتادند بعد از
آنکه گشت حصیربافها حریرباف میشدند اما وقتیکه حریرباف مجبور بحصیربافی شود رفته رفته از روی دماغ
حصیرباف میشود و رونق از صنعت میرود و از فروع این مطلب است که وقتی از حکیمی پرسیدند سبب

انقراض فلان دولت چه بود گفت کارهای بزرگ را باشخاص کوچک رجوع کردم و از عهده برنیامدند
و کارهای کوچک را باشخاص بزرگ واگذاشتم و آنها اعتنا ننمودند پس تمام کارها بازمین ماند و مملکت منقرض شد انتهی
باز برویم بر سر مثال جام شیشه خودمان شک نیست که اگر مرد قابلی را بر سر نقوش لطیفه و بدیعه
شیشه واداری فایده ندارد و تضییع صنعتی عالی همچنین اگر صاحب صنعتی بزرگ را بکاری جزء وادار
کنند مثل اینکه نقاش ماهر را یک سال مشغول نمایند این نیز عیبی است فاحش و تفریط مثل اینکه
از زمین حاصلخیزی فلاحت بعلت جزئی دری کنند که در آن بپرورد منافع تقسیم کار را بخوبی از خود هم
طبیعتی که دارای هوش و ذکائی باشد خود پس از تعقل و تجربیات مطلب میبرد حالا میخواهیم
تقسیم کار ضرری نیز دارد یا ندارد در صورت گوئیم بلی این فقره خالی از مضرت هم نیست مثلاً
خراطی که تمام عمر خود را صرف ساختن پایه صندلی میکند چون مسئول خوبی و مهیا زمام صندلی
نیست فقط خراطی نماید و باید در عرض هفته یا ماه فلان عدد پایه صندلی تراشد باین سبب هوش
و استعداد صنعتی غلط ظاهر نمیشود و چون هم هر کارگری مصروف یک کار است ذهن او وسعتی نیابد
و صندلی باینکه ساخته میشود نه محکم و نه راحت است و شاید که این عیب از تقسیم کار بروز کرده باشد
زیرا که چون هیچ یک مسئول تمام صندلی نیست و هر عیب از کسی میباید تمام کار خوب نمیشود یکی دیگر
از معایب تقسیم کار اینست که کارگر را اغلب در حرج قرار میدهد که یک کار مخصوص با کمال بیچارگی بجا آورد

اما بمحض اینکه شغلش را تغییر دادی دیگر نمیتواند کاری از پیش ببرد اگرچه گفت آن کارگر با استعداد
و باهوش باشد ولی چون تقسیم کار او را مجبور کرده که بشغل واحد مشغول باشد کار دیگر از دستش بر نیاید
این مسئله هم مسلم و بحقیقت بود که تقسیم کار نتیجه تام دارد و منحصر بکارخانه و مثال آن نیست مثلاً
تجارت آزاد که سابق اشاره کردیم مسلمی است از تقسیم کار زیرا که چون حجابهای مصنوعی که مابین
ملل مرتفع شد اهل هر مملکتی بجای اینکه معاملات آنها محدود بمملکت خودشان باشد توانستند که زراعت
و صناعت طرح و در انحصار کنند بچیزهائیکه خداوند اسباب آنرا بهتر در آن سرزمین فراهم آورده
باقی حوائج خود را که در مملکت خودشان بسهولت و خوبی بدست نمیآید از ممالک خارجه تحصیل کنند

اتفاق در کار

چنانکه ظاهر ساختیم تقسیم کار وسیله بزرگی است برای پرحاصل کردن کار ولی یک وسیله دیگر
هست که میتوان گفت اثرش از تقسیم کار هم بیشتر است و آن وسیله اتفاق در کار است اتفاق
در کار را چنین تعریف کرده اند که عبارت است از ترکیب کار اشخاص متعدد مثلاً وقتیکه میخواهند لنگر
کشتی بزرگی را بالا بکشند قوت چندین نفر لازم است هرچه عده آنها زیادتر باشد لنگر زودتر
و آسانتر بالا می آید و اگر یکنفر بخواهد آن لنگر را بالا بکشد زحمتش بی ثمر بود این است فایده
اتفاق چند نفر در کار

اتفاق در کار هم دو قسم است اتفاق در کار واحد چنانکه در مثال فوق بازنمودیم که چند نفر متفق شوند
برای انجام کار واحدی مثل بلند کردن باری و امثال آن دیگر اتفاق در کار متعدد است که
چند نفر متفق شوند که چندین کار مختلف را باهم انجام بدهند مثل اتفاق در کاریکه در کارخانه پارچه بافی
پنبه ملاحظه میشود که اشخاص متعدد هستند که هر کدام در جاهای مختلف مشغول اعمال مختلف هستند
ولی همه متفق‌اند برای اینکه پارچه پنبه بسازند یکی تخم پنبه را میکارد و چون پنبه بدست آمد آنرا بانبار یا
کارخانجات بفرستد دیگری بحرپیمائی میکند و آن پنبه را از یک ولایت بولایت دیگر میبرد چون
بآن ولایت رسید اصناف مختلفه صنعتگران هر یک در آن پنبه انجام کاری میکنند تا اینکه نتیجه
اتفاق کارهای آن اشخاص این میشود که پارچه پنبه از کار درمی‌آید مثال دیگر از اتفاق کار چندین نفر
در انجام چندین شغل معاونتی است که کارگرهای زراعتی و کارگرهای صناعتی بیکدیگر میکنند بنا
براین هر وقت جمعی متفق در کار شدند که بیش از آنچه خود غذا لازم دارند تهیه کنند جمعی دیگر
مجبور میشوند که در کار متفق گشته بیش از آنچه خودشان لباس لازم دارند تهیه نمایند و این زیادتی
لباس خود را با آن جمع سابق داده در عوض زیادتی غذای آنها را بگیرند
مستر وکفیلد که از علمای علم اکونومی پلتیک است مطلب فوق را در نظر گرفته و منافعی را که
اهل شهر و اهل دهات از معاوضه زوائد خود حاصل میکنند ملاحظه کرده و قانونی از برای طرز کوچ

نشینی وضع نموده و گفته است اگر خانواده هائی که باراضی جدیده کوچ میکنند هر یک قطعه زمین قابل
زرعی بدهند باندازه که تمام مخارج خودشانرا بتوانند از آنجا تحصیل کنند اینکار باعث تنزل تجارت و عدم
ترقی تمدن میشود اگرچه قدری فراوانی و رفاه دست میدهد ولی چون هر خانواده فرد مستقل است و
بدیگران احتیاجی ندارد و مردم مایل بکاهلی میشوند و زحمت نمیکشند که بیش از آنچه خود لازم دارند آذوقه و
لباس و امثال آن تهیه کنند مستر وکفیلد از برای علاج این مسئله اظهار داشته است که در کوچ
نشین ها حتی الامکان باید جمعی در شهر سکنی داشته باشند و جمعی در دهات زیرا که در اینصورت اسباب تقسیم
کار خوب فراهم می‌آید و مردم بر سر کار می‌آیند بجهة اینکه آنوقت ناچار در شهر محلی برای فروش محصولات
زراعتی قرار میدهند و اهالی آنشهر در عوض این محصولات باید محصولات صنعتی خود را بآنها بدهند بنحوی
که تمام طبقات مجبور بکار و صنعت میشوند

فایدهٔ چرخها و آلات

چون دو مطلب را که باعث ترقی حاصل زحمت انسان میشود یعنی تقسیم کار و اتفاق در کار را ذکر نمودیم
حال مطلب ثانی را بیان مینمائیم که اهمیت آن در نزد همه کس واضح و آشکار است آن استعمال چرخها
و آلات است هیچ صنعتی نیست که محتاج باستعمال آلات و ادوات نباشد پست‌ترین و جزئی‌ترین صنعت را
تا آلت نباشد ممکن نمیشود پست‌ترین و ساده‌ترین وضع خیاطی بی سوزن صورت وقوع نمی‌یابد و در این

زمان تقریباً در تمام شعب صنعت استعمال آلات و چرخها معمول است و روز بروز بر تعداد آن افزوده میشود

آلات و ادوات حاصل زحمت را افزوده و زیاد میکنند یکی اینکه جای زحمت انسان را میگیرد و صرفه

مزد کارگر از آن حاصل میشود مثل چرخ خیاطی و چرخ درودگری و دیگر اینکه چرخ کارهائیرا انجام میدهد

که اگر انسان میخواست آنکار را مجری بدارد محتاج زیادتی از اشخاص لازم میشد و در آنصورت هم

بآن خوبی انجام نمی یافت مثل کالسکهٔ بخار که مردم را بسرعت هشت فرسخ در ساعت حرکت میدهد

در مثال اول وجود چرخ سبب میشود که آنکاریرا که سابقاً عدهٔ زیادی از اشخاص بی چرخ انجام میدادند

حالا معدودی مجری میدارند و بواسطه بسیاری از عملجات بیکار میشوند و بکارهای دیگر اشتغال

میابند در مثال ثانی وجود چرخ میدانهای تازه برای کار و عمل باز میکند بطوریکه اشخاص بیکار شده

کارهای تازه میتوانند پیدا بکنند

در باب اینکه حاصل زحمت انسان زیاد میشود بواسطهٔ هنرمندی و شعور و حسن خلق و امانت عمله

سه عامل مادی را که باعث ازدیاد حاصل کار میشود ذکر کردیم ولی عوامل غیر مادی هم هست که

بر حاصل کار می افزاید و آن عوامل هنرمندی و شعور و حسن خلق و امانت عمله است

در اینکه هنرمندی کارگر اسباب ازدیاد حاصل کار است حرفی نیست و مطلب خیلی بدیهی است و محتاج

بمثال هم ندارد بسیاری از صنایع هست که شخص باید سالها شاگردی کند و تعلیم بگیرد و غالباً در مدت

این سالها از زحمت شاگرد برای استاد حاصلی ندارد زیرا که گاهی شاگرد نابلد مصالح کار را

خراب میکند

اما شعور عمله فایده‌اش هم ظاهر است خواه عمله زن باشد خواه مرد کارگری که بیشعور باشد مثل چرخ

کار میکند و فقط آنچه را که بأو یاد داده‌اند انجام میدهد از خود دخل و تصرف ندارد و بواسطهٔ صنعت

خود را ترقی نمیدهد و اگر وقتی صنعتش کاسد و نامرغوب شد بیکار میماند و کار دیگر از دستش برنمی آید و

محتاج گدائی یا وظیفه خوری میشود

حسن خلق عمله صحت اخلاق کارگر نیز از وسایل عمده ازدیاد حاصل کار است بجهة اینکه اگر عمله قوتش

صحیح نباشد هر قسم زیاده روی از قبیل خمر خوری یا وافور کشی و امثال آن داشته باشد اسباب کاستن

قوای او میشود چنانکه دیده‌ایم آدم معتاد به شرب مسکرات آنوقتی هم که هوشیار است کار حسابی

نمیتواند از پیش ببرد و تقصیر با همه کسانی که از این قسم آلوده‌گی با آدم باشد عمر طبیعی نمیکنند

صحت اخلاق کارگر غالباً با استعداد و شعور او مربوط است و بعلاوه است آدم بیشعور هرگز نمیتواند حظ‌های

روحانی ببرد و لذایذ عقلیه و نفسیه را فهم کند در اینصورت عنایت به تربیت از این حیث و از حیثیات

دیگر خیلی فایده و اهمیت دارد زیرا که تربیت شعور کارگر را متحرک میشود و بواسطه فایده کار او

بیشتر میشود تربیت باعث صحت اخلاق مردم میگردد زیرا که او را لذاید و حظهای روحانی تربیت

باتشان نشان میدهد چنانکه از سال هزار و هشتصد و هشتاد میلادی که در مملکت انگلیس قانونی وضع کردند
و از اثر و تربیت اطفال از بسط و انتشار دادند شرارتها و سوء خلق با فقر در آن مملکت خیلی کمتر
از سابق شده و یقین است که قسمت عمدهٔ این بهبودی نتیجهٔ همان قانون است مثلاً تنزل
شرارتها از سال هزار و هشتصد و هفتاد تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هفت یعنی در ظرف هفده
سال ربع بوده است یعنی در سال اخیر سه ربع هفده سال قبل شرارت شده و از بیانات دولت
در سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت میلادی اظهار کرده بوده که بواسطهٔ پیشرفت تربیت استعمال مسکرات
خیلی کم شده و بهمین جهت در کرولیس و ضربه گمرکی دولت درآمده است و این نقصان
شرارت و فقر و سوء خلق بیشتر اسباب مسرت میشود اگر بخاطر آوریم که جمعیت هیچ نقصان پیدا
نکرده که بگوییم از آن جهت است بلکه بر عکس جمعیت خیلی زیادتر شده چنانکه در ظرف همان هفده
سال که شرارت و فقر و استعمال مسکرات تخفیف یافته جمعیت انگلیس از پنجاه کرور نفر به شصت و
چهار کرور نفر رسیده است

فایدهٔ امانت عمله چون کارگرها امین نباشند لازم میشود که اشخاصی را وادارند که در وقت کار
سرکشی و مواظبت آنها را بکنند و حال آنکه اگر امین بودند وجود آن اشخاص لازم نبود و آنها بکارهای
دیگر میپرداختند و باید بخاطر داشت که اگر عمله سرکشی و مواظبت لازم داشته باشند یعنی امین نباشند

هر قدر مواظب باشند باز تقلب خود را میکنند و مخصوصاً این حال در زراعت خیلی دیده میشود
چونکه در این کار شغل های اشخاص مختلف است و کارگرها بمسافت های بعید و پراکنده میباشند
و مواظبت و سرکشی آنها خیلی مشکل است

حال قبل از آنکه از گفتگوی کار با منفعت و بی منفعت خارج شویم خوبست دوباره چیزهایی را که باعث
ازدیاد حاصل کار میشود شماره نماییم چنانکه ذکر شد آن عوامل بر دو قسم است عوامل مادی و عوامل معنوی
عوامل مادی عبارتست از تقسیم کار و اتفاق در کار و استعمال چرخها و آلات
و عوامل معنوی عبارتست از هنرمندی عمله و شعور و استعداد عمله و صحت اخلاق عمله
و امانت عمله

حال پیش از آنکه مشغول تحقیق شغل سرمایه شویم خوبست که مطالعه کنندگان را از معنی خرج با منفعت
و خرج بی منفعت مستحضر سازیم

خرج با منفعت و خرج بی منفعت

اگر شخص تمیز مابین زحمت با منفعت و زحمت بی منفعت را بخوبی داده باشد فوراً ملتفت میشود
که کسی که زحمتش با منفعت است خرجش هم با منفعت است و بر عکس کارگری که زحمتش بی منفعت
باشد خرجش هم بی منفعت خواهد بود اگرچه کارگری هم که زحمتش با منفعت است تمام مخارجش با منفعت

نیست فقط آن مخارجی را که برای نگاهداری خود میکند در وقتیکه مشغول کار است آن منفعت بابت
تمام خرجهائیکه برای چیزهای غیر لازم و عیش و عشرت میشود بی منفعت است بجهت اینکه در آینده
ترقی از آن حاصل نمیشود اسراف کننده بیهم خرج بی منفعت است اگرچه بعضی گمان میکنند برای
جامعه مفید است ولی برعکس ضرر دارد اگر بر قسم خرج و اتلاف اموال فایده داشت ملاحظه عاقبت
کار در میان نبود بهترین طریقه تمول آن بود که آتش سوزاندن خانه‌ها و کارخانه‌ها و جنسها و خراب
کردن راههای آهن و بنادر و خطوط تلگراف بود شکی نیست که اگر چنین کاری وقوع می‌یافت
صنایع بنائی و مهندسی رواج خوبی میگرفت فایده زیادی بصاحبان آن صنایع عاید میشد
ولی در عوض تمام مردم متضرر شده و خانه خراب میگشتند بعد از حریق بزرگی که در شیکاگو واقع شد
یکی از روزنامه‌های امریکا نوشته بود این واقعه برای بنائی خیلی چیز خوبی بوده است گویا نویسنده
آن روزنامه فراموش کرده بود که آنقدر که بناها و معمارها از سوختن آن بناها فایده بردند بهمان قدر
بلکه بیشتر صاحب آن بناها متضرر شد مسیو باستیات مثال خیلی خوبی برای توضیح این مسئله
زده و ما مطلب خود را بکلام او ختم میکنیم میگوید آیا دیده‌اید فلان دکاندار را که چقدر متغیر میشود
وقتیکه پسرش از روی بی احتیاطی یک جام شیشه دکانرا میشکند اگر در چنین وقتی حاضر بوده‌اید
البته ملاحظه کرده‌اید که تمام ناظرین اگرچه سی نفر باشند یکی یکی این عبارت معمول را برای تسلی

خاطر دکاندار بیچاره میگویند که عیب ندارد هر کسی باید نان بخورد و اگر شیشه نشکند پس شیشه‌گرها از کجا نان بخورند
این عبارت معنی دارد که خوبست در اینجا بیان کنیم فرض کنید که قیمت جام شیشه شش قران
باشد در اینصورت میگویند این واقعه شش قران برای تجارت شیشه‌گر نفع داشته است منهم
قبول دارم این حرف حسابی است شیشه‌گر می‌آید و شیشه را کار میگذارد و شش قران میگیرد
و در دلش از آن طفل بی احتیاط که شیشه را شکسته است دعا میکند این چیزیست که همه کس می‌بینند
اما اگر از این واقعه شما بخواهید نتیجه بگیرید که شکستن شیشه کار خوبیست و باعث رواج پول و
تشویق صنعت میشود آنوقت من خواهم گفت که چنین نیست زیرا که شما از آنچه می‌بینید این
نتیجه را میگیرید ولی این کار اثری هم دارد که شما نمی‌بینید و ملتفت آن نیستید مثلا شما نمی‌بینید
که آن دکاندار شش قران خرج این کار کرده و از کار دیگر که میتوانست بکند باز مانده و نمی‌بینید که اگر
خرج این شیشه برای او پیش نیامده بود ممکن بود کفشهای کهنه‌اش را عوض کند یا کتابی
بکتابخانه‌اش بیفزاید مختصر آن شش قران را میتوانست صرف کاری بکند که این واقعه مانع
آن شده است

حالا ببینیم این واقعه برای کلیه صنعت چه اثر داشته آنچه بظاهر دیده میشود اینست که صنعت
شیشه‌گری شش قران ترقی کرده اما اگر این شیشه نشکسته بود دکاندار کفش یا چیز دیگر میخرید بنابر این

صنعت کفش دوزی صنعت دیگر ترقی میکرد اینهم آن جزئی است که دیده نمیشود و کسی ملتفت
آن نیست حال اگر این نکات و مطالب ظاهری باطنی را ملاحظه کنیم و بفهمیم ملتفت میشویم که شکستن
و شکستن شیشه بهیچوجه اثری در صنعت و تجارت ندارد چیزیکه هست اینست که اگر دکاندار بجای
شیشه پیش شکسته شش قران از کیسه‌اش میرود و تجربه‌اش هم باز بهمان حالت اول باقی است
اما اگر شیشه نشکند میتواند با آن شش قران کفش بخرد آنوقت هم کفشش نو شده هم تجربه‌اش
صحیح و سالم مانده است انتهی کلام مسیو باستیات

از این مثل بخوبی معلوم میشود که کسانیکه میگویند ولخرجی و عیاشی خوبست برای تجارت فایده دارد
چقدر اشتباه کرده‌اند

اگر شخص قوانین اولیه اکونومی را بداند ملتفت میشود که بواسطه خرج [illegible] و اسراف و تبذیر
هیچ فایده نمیبرد ولی اگر بخواهیم بیشتر در این مطلب تحقیق کنیم باید اول شغلهای سرمایه را بیان کنیم
و چون این مسئله خود شعبه از علم اکونومی پلتیک است در فصل جداگانه آنرا شرح میدهیم

فصل سیم

در باب سرمایه

گاهی از اوقات بر مردم مشتبه میشود و سرمایه و پول را یکی میدانند و اگر چنین بود آنوقت سرمایه

نمیتوانستیم یکی از لوازم ثلاثه ثروت بدانیم زیرا که پول خودش برای تحصیل ثروت فایده ندارد
در چند صفحه قبل فایده و شغل پول را بیان کردیم و اگر آن شرح بخاطر باشد واضح میشود که پول
نه ثروت و نه سرمایه است این مطلب را همیشه باید بخاطر داشت که پول بقیاس ارزش
وسیله معامله است بعبارة اخری پول چیزی است که برضایت عامه منتخب شده
که میزانی باشد که بواسطه آن ارزش تمام اشیا دیگر را بتوان معلوم کرد و بعد پول را میتوان
با تمام اشیا دیگر معاوضه نمود

تعریف سرمایه تعریف سرمایه را باینطور میتوان کرد که سرمایه جزئی است از ثروت
که کنار گذاشته میشود و از برای اینکه بعد با تحصیل ثروت امداد نماید گاهی اوقات ایراد میکنند
که سرمایه همیشه برای تحصیل ثروت لازم نیست زیرا که مثلا یک نفر وحشی میتواند میوه ها
علف ها را که غذای اوست جمع کند و برای بکار احتیاج ندارد که سابق چیزی ذخیره داشته
باشد یا اینکه مرد متمولی اگر جزیره منفیه میتواند کم کم در آن زمین کار کند و ثروت بدست آورد
ولی این ایراد صحیح نیست و مغلطه است زیرا که همانوقتیکه وحشی ترتیب سنگ چخماق میدهد
باز سرمایه برای خود درست میکند و کلیةً میتوان گفت که در حالت حالیه و صنایع جدیده سرمایه
یکی از لوازم حصول ثروت است مثلا عمل زراعت مجری نمیشود مگر اینکه صاحب کار زر پیش

ثروتی جمع کرده باشد و حال بواسطه آن عمله‌جات نگاهداری کند زیرا گرچه چندین ماه طول میکشد
تا آن تخمی که بزمین افشانده‌اند بدست حاصل شود و ظاهر است که کارگر نمیتوانند از آنچه برزگران کار
میکنند و بعدها حاصل خواهد داد تغذیه نمایند بلکه ثروتی که زحمت خودشان یا زحمت دیگری سابقا
حاصل کرده آنها را نگاهداری میکند این ثروت را سرمایه میگویند مطابق این اشکال تر بود که بلکه
ثروتی که از زحمت گذشته حاصل شده بتحصیل ثروت آینده کمک میکند زیرا که دست اجیر عوض
اینکه مزد عمله‌جات خود را پول بدهند مقداری گندم یا سیب‌زمینی یا هیچ و امثال آن میدهند
و این را مزد جنسی مینامند و آن حالا صاحبان ثروت خود را تحویل بپول میکنند و آن قسمتی از
ثروت را هم که باید به عمله‌جات مزد بدهد بپول وا میکند این پول نماینده ثروتی است که
سابقا جمع شده و از برای تحصیل ثروت آینده بهمان فایده جنس را که پیشتر بعمله‌جات میداده
دارد پس باید ملتفت بود که آن ثروتی که بطور مزد میان عمله‌جات قسمت میشود سرمایه است
و چون عمله‌جات را در حین اینکه مشغول تحصیل ثروت آینده میباشند غذا میدهد و نگاهداری
میکند لهذا فایده عمده برای تحصیل ثروت دارد و نیز باید ملتفت بود که آن پولی که بعمله‌جات میدهند
سرمایه نیست غذا و لباس و چیزهای دیگری که این پول را با آن معاوضه میکنند سرمایه است
طلا و نقره از خود نمیتوانند از عمله نگاهداری کنند و هیچ ثمری بر آنها مترتب نیست مگر اینکه بتوان

آنها را با لوازم زندگی معاوضه نمود در زمانیکه قشون ناپلیون از مسکو با نهایت پریشانی و تنگی مراجعت
کرد چون کار حمل و نقل مشکل بود مجبور شدند صندوق پول را دور بیندازند بعضی از سربازان
قدری از پول آنرا برداشته جیب‌ها و خورجین‌های سربازانرا از آن پر کردند ولی بعد
زیادتی آنرا نگاه نداشتند زیرا که برای تخفیف رنج و صدمات آنها هیچ فایده نداشت بلکه
سنگینی آن بیشتر باعث صدمه میشد پس خودشانرا از روی برف انداختند و دوش خود را از
بار سنگین فارغ ساختند این واقعه واضح میکند که پول را اگر نتوان با چیزهائیکه حافظ حیات
یا باعث ازدیاد لذات است معاوضه نمود هیچ فایده ندارد و بهیچ کار نمیخورد

یکی از علما موسوم به هنری جارج کتابی نوشته باسم (ترقی و فقر) در آنجا میگوید اصلا
غلط است که گویند مزد را از سرمایه داده میشود و میگوید که مزد عمله را از قیمت آنچیزیکه کارش
حاصل میکند میدهند یعنی که کار خود اجر خودش را در می‌آورد مثلا اگر کارگر تخم کشنده را
هفته یک تومان بدهند برای اینست که قیمت زمین تخم شده از قیمت زمین تخم نشده بیشتر است بعبارة
اخری کارگر ثروتی ایجاد کرده و آن ثروت یا قسمتی از آن مزد کار او است در جواب
این اعتراض گوئیم یقین است که سرچشمه اصلی مزد و منفعت قیمت آنچیزی است که از ترکیب
کار و سرمایه حاصل میشود اما صاحب سرمایه کاری را متعهد میشود که احتمال خطر هم در آن میرود

مثلاً چندین ماه و گاهی چندین سال قبل از آنکه حاصل کار دست بدهد بعمله جات مزد میدهد و
درصورتیکه ممکن است بعد از دادن این مزدها حاصلش بفروش نرسد پس واضح است که او
این مزدها را از سرمایه داده است یعنی از آن ثروتی که پس اندازی کرده مخصوص از برای تحصیل
ثروت آینده اماده کرده. مثلاً صاحب سرمایه مزد میدهد که قطعه زمینی برای او گندم بکارند
جهت اینکه اینکار را میکند اینست که امید دارد که گندم را بفروشد و از قیمت آن مزد عمله
جات را که داده برمیدارد و یک نفعی علاوه حاصل میکند اما ممکن است این امید برآورده
نشود مثلاً تگرگی بیاید سرمای بی موقعی بشود حاصل را بهم بزند و خراب بشود اگر بنا بود مزد عمله
جات را از قیمت حاصل کار آنها بدهند در اینحال میبایست کارگرهائی که آن گندم را کاشته اند
هیچ چیز نگیرند و حال آنکه چنین چیزی نیست و عمله جات نمیتوانند این خطر را بعهده بگیرند زیرا که
ذخیره ندارند که اگر کارشان حاصل نداد به آن بتوانند سر کنند و بهمین جهت مجبورند که کارشان را
بصاحب سرمایه بفروشند و چون خطر را با دیگری میگذارند کارشان را هم ارزانتر میفروشند
ولی این فایده برای آنها حاصل میشود که خواه کار حاصل داشته باشد خواه نداشته باشد آنها مزد هفتگی
مرسوم دارند

بعضی از علمای اکونومی سرمایه را که صرف مزد میشود سرمایه مزد نامیده اند ولی از این عبارت نباید

چنین استنباط کرد که هر سرمایه داری سرمایه مخصوصی دارد که باید وقف دادن مزد بکار
دیگران بکند بلکه معنی آن اینست که درصورتیکه صنایع تغییر زیاد نکند هر صنعتی سرمایه مزد لازم
دارد و با سایر سرمایه ها یعنی ابنیه و آلات و ادوات و مصالح تناسبی داشته باشد یعنی هرگاه
در صنایع تغییرات بزرگ واقع نشود هر قدر که سرمایه های دیگر افزایش پیدا کند سرمایه مزد هم بطور لزوم
ازدیاد حاصل نماید و نتیجه بسیار مفید بود که ثروتی که در راه مزد صرف میشود تماماً بکار نگاهداری
عمله جات با منفعت نمیرود بلکه مقدار زیادی از آن بمصرف کسانیکه کارشان بیحاصل است تقسیم
میشود پس فقط آن قسمتی از سرمایه مزد که نگاهداری عمله جات با منفعت را میکند حقیقةً سرمایه است
بنابراین سرمایه مزد به دو قسمت عمده منقسم میشود یکی آنکه نگاهداری عمله جات با منفعت را میکند و آنرا
میتوان جزئی از سرمایه کلی مملکت و ملت خواند دیگر آنکه آن قسمتی که عمله جاتی را نگاهداری میکند
که کارشان موجد ثروت نیست و آن خرج بیحاصلی است

سرمایه علاوه بر اینکه از عمله جات نگاهداری میکند فواید دیگر هم بجهت تحصیل ثروت و مکنت دارد
چون هر ثروتی که بکار گذاشته شود برای امداد تحصیل ثروت آنرا سرمایه میگویند پس ابنیه
چرخها و آلات و ادوات که به تحصیل ثروت کمک میکنند جزو سرمایه محسوب میشود مثلاً بسیاری
از صنایع را نمیتوان بخوبی از پیش برد مگر بواسطه برپا کردن کارخانه ها و بناهای بزرگ و چرخها

پر مخارج و از آنجمله است صنعت ساختن پارچه پشمی در اینصورت صاحب کارخانه علاوه بر مخارج
که برای دادن اجرت لازم دارد باید مبلغ گزافی هم سرمایه صرف ابنیه و آلات و غیرها
بکند نباید تصور کرد که تمام ثروت صاحب کارخانه سرمایه است یک جزئی از ثروت او
هم خرج تفننات و عیش و عشرت میشود و فقط آنجزئی از ثروتش را که مخصوص تحصیل ثروت
تازه میکند سرمایه میتوان نامید مستر میل که یکی از علمای انگلیسی است میگوید فایده
سرمایه برای تحصیل ثروت اینست که اسباب و آلات و مصالحی که کارگر لازم دارد فراهم
میکند و لوازم است فیمابین و وجه کارکن مشغول غذا میدهد و به نگاهداری آن میپردازد و فایده
زحمت گذشته و حاصل آنها برای زحمتهای آینده بکار آورده پس هر چیزی که باین مقصود بخورد آنرا
سرمایه میگویند

سابق گفتیم که آن قسمتی از ثروت که صاحب کارخانه خرج چیزهای غیر لازم و عیش و تفنن
میکند سرمایه نیست و فقط آن جزئی از ثروت که در راه تحصیل ثروت جدید صرف شود و اسباب
نگاهداری عملجات است مثلاً اگر شخص پنجاه تومان یراق بخرد میتوان گفت که این پنجاه تومان
از عملجات یراق بافی نگاه میکند و بنابراین بطور سرمایه استعمال شده و همین مثل اینست که
صاحب کارخانه آنرا صرف عملجات خود کرده باشد

لکن حقیقت آنرا گم کننده که شده صرف تفننات شود و اسباب نگاهداری عملجات

از برای جواب این ایراد باید یکی از مهمترین مطالبی را که در باب سرمایه گفته شده و خواننده
باید بخوبی آنرا ملتفت شود بیان نمائیم و آن مطلب اینست

در باب اینکه طلب اشیا طلب کار نیست

یعنی هر وقت که کسی اشیائی طلب میکند و آنرا بمجرد کار طلب کرده یعنی اسباب تشویق کار
نشده است بجهت اینکه فقط آن سرمایه که مستقیماً وقف اجرت کار کرده شده کار را طلب میکند
یعنی کارگر را بکار وامیدارد از برای توضیح مطلب چند مثال ذکر میکنیم فرض کنیم
که صاحب کارخانه پارچه پشمی معتاد باشد که هر سال پنجاه تومان خرج یراق کند یعنی یراق میخرد
چه فرق میکند چه صاحب کارخانه این پنجاه تومان را صرف یراق کند چه صرف نگاهداری عملجات
خود بجهت اینکه اگر صرف یراق هم بکند باز آن پنجاه تومان اسباب نگاهداری عملجات یراق
بافی شده و مثل اینست که صرف عملجات پارچه بافی شده باشد و اگر خریدن یراق را موقوف
کند و پولش را صرف عملجات پارچه بافی نماید فقط آن پنجاه تومان از عملجات یراق بافی
منتقل بعملجات پارچه بافی شده و بهر حال صرف نگاهداری عملجات شد عملجات پارچه
بافی خواهند شد عملجات یراق باقی باشد از برای یافتن جواب اینمسئله باید ملاحظه کنیم که اگر صاحب
کارخانه خریدن یراق را موقوف کند و در عوض عملجات پارچه بافی خود را یا واگذارد

چه خواهد بود صاحب کارخانه یراق بافی چون مشتری یراقش کمتر شده از سرمایه خود مقداری جدا
همان تخفیف مشتری بر میدارد و چون جهتی ندارد که آن صاحب کارخانه آن مقدار سرمایه بیکار
بگذارد ناچار برای جلب منفعت آن را در صنعت دیگری بکار می اندازد و این سرمایه غیر از آن
سرمایه ایست که مشتری سابق یعنی صاحب کارخانه پارچه بافی حالا صرف یاد گرفتن علاجات خود
میکند آن سرمایه ایست جداگانه و این هم سرمایه ایست علیحده و حالا بجای اینکه پنجاه تومان
برای نگاهداری علاجات صرف شود صد تومان صرف میشود پس سرمایه از علاجات یراق
بافی بعلاجات پارچه بافی منتقل نشده بلکه عده علاجات پارچه بافی زیاد شده و علاوه بر آن
عده از علاجات یراق بافی مشغول صنعت دیگر شده اند

پس معلوم شد اشخاصی که میگویند عیاشی و تفنن برای تجارت خوبست اشتباه کرده اند بعلاوه
علاجات از عیاشی و تفنن فایده نمیرسد علاوه که این اگر پولی که صرف عیش و تفنن میشود از
زراعت پیدا شده باشد برای علاجات از دو راه ضرر دارد یکی آنکه از قرار مثال فوق
آن مقدار پولی که صرف تفنن و عیش میشود همانقدر از اجرت علاجات کم میکند چنانکه دیدیم
که پنجاه تومان را اگر صرف یراق نکنند صد تومان میشود دیگر آنکه تحصیل ثروت را مانع میشود
و بنابراین سرمایه جدید بدست نمی آید

مطلب اخیر را بواسطه مثال دیگر توضیح میکنیم و آن نیز مؤید این گفته میشود که طلب اشیا طلب
کار نیست فرض میکنیم زارعی گندم خود را میفروشد برای اینکه بعضی اشیا بخرد و اگر این اشیا
چیزهائی باشد که بطور تجملی صرف شود میتوان گفت مبلغی معادل قیمت آنها از سرمایه مملکت کم
شده اما اگر برای با حاصلی صرف شود سرمایه مملکت زیاد میشود بعبارة اخری اگر زارع پول
گندم خود را محل بخرد این معامله زارع را به تحصیل ثروت کمک نمیکند مبلغی معادل قیمت آن بدون نتیجه
حاصل و ثمری صرف شده است ولی اگر آن زارع پولی را که از فروش گندم تحصیل میکند
صرف نگاهداری علاجات کند ایشان آن پول را صرف تحصیل لوازم زندگی مینمایند و این
خرج با حاصلی است زیرا که بهنگام مشغول علاجات و نگاهداری میکنند پس در صورت اول
خرید محل خرج تفنن و لذت زارع ثمری ندارد اما در صورت ثانی که علاجات آن پول را صرف
خریدن نان و گوشت میکنند اسباب تحصیل ثروت جدید میشود

آن جزئی از ثروت که عبارت از چیزهای غیر لازم و تفننات باشد نمیتوان آن را بطور سود
مندی صرف کرد و بنابراین صرف آنها از سرمایه مملکت میکاهد زیرا که سرمایه آن جزئی
از ثروت است که کنار گذاشته شود و برای امداد به تحصیل ثروت جدید لکن بعضی میگویند
سبب این کاسته شدن سرمایه اشخاصی هستند که آن اشیا تفننی را میسازند نه اشخاصی که

آنها را میخرند جواب اینحرف اینست که اگر مردم اشیاء تفننی را طلب میکردند و آنها را نمیخریدند

کسی هم آنها را نمیساخت پس وقتیکه شخص شیئی طلب میکند نه اینست که عملجات بیکار را

بکار انداخته بلکه معلوم کرده است که عملجات باید بچه کار مشغول شوند اگر مردم چیزهای لازم را

طلب کنند عملجات میدانند که باید مشغول ساختن لوازم زندگی باشند اگر مردم تفننات

میل کنند عملجات میفهمند که باید بساختن تفننات بپردازند

مثال دیگر فرض میکنیم مالک یک تصویر باقیمتی قصد فروش آنرا میکند برای اینکه جواهر بخرد

و زینت خود قرار دهد حال میگوئیم که اگر اینکار صورت وقوع بیابد اثرش بر سرمایه نمیرسد

و حالت عملجات بعینه مثل اینست که بواسطه حادثه آن تصویر پاره شود و خریدن جواهر هم میسر نشود

بجهت اینکه اگر تصویر خراب میشد معادل قیمت آن از طلب جواهر کاسته میشد و جواهرساز

معادل همان مبلغ از سرمایه جواهرسازی خود برمیداشت برای اینکه آن پول بیکار نماند آنرا

سرمایه خود قرار داده بکار دیگری میانداخت بنابراین سرمایه مملکت تخفیف نمییابد و یا ترقی

ثابت کردیم که خرید اشیاء تفننی اثر مفیدی بر سرمایه نمیگذارد اما یک مطلب دیگر

هست که باید آنرا ملاحظه کرد اگر زارعی بعوض اینکه برای آتیه زمین خود دویست تومان صرف

نگاهداری عمله کند برود همان مبلغ را صرف نقاشی و کاغذ چسبانیدن و زینت کردن دیوارهای

خانه خود نماید بهر حال دویست تومان مستقیماً بکیسه عملجات رفته و شاید بعضی خیال کنند که در

هر صورت بمصرف رسیدن آن پول برای عملجات مفید بوده است اما باید دانست

که اینطور نیست نتیجه حاصل در هر صورت یکی است اما نتیجه آجل یکی نیست و بعد تفاوت

میکند بجهت اینکه اگر آن دویست تومان خرج عملجات زراعت بشود آن عملجات باز تحصیل

ثروت جدید میکنند و از آن ثروت باز سرمایه میتوان ترتیب داد و سرمایه مزد باز زیاد میشود

ولی در صورتیکه آن پول صرف زینت خانه شود فایده عملجات در همان آنی است که مزد را

میگیرند و بعد با فایده بر آن مترتب نیست زیرا که صنعت آنها باعث تحصیل ثروت نمیشود

و بنابراین سرمایه مملکت را زیاد نمیکند

در باب اینکه سرمایه نتیجه پس انداز است

از مطالبی که تا بحال گفته ایم استنباط میتوان کرد که سرمایه از خراجی حاصل نمیشود بلکه نتیجه پس

اندازی است و مردمان مبذر که مال شان را صرف عیش و عشرت میکنند از سرمایه مملکت میکاهند

و بنابراین کسیکه میگوید دولخرجی برای تجارت خوبست از وضع سرمایه اطلاع درستی ندارد مثلاً

اگر در زمستان دو خروار زغال صرف کنند برای اینکه در گرمخانه خیار عمل آورند ثروتی معادل

با قیمت آن زغال بیهوده تلف شده و فقط نفعی که از آن حاصل میشود اینست که چند دقیقه

خوشی بذا نقد چند نفر میرسد و اگر همان زغال را ذوب کردن آهن یا بکار کردن آب صرف
کرده بودند حاصل آن خیلی زیادتر بود پس تمام جنس جهای جنسی از سرمایه مملکت میکاهد بنابراین
صدقه دادن بعمله جات چندان فایده ندارد و اگر همان پول را در راهی خرج کنند که ثروتی
از آن حاصل شود بهتر است بجهت اینکه سرمایه مملکت را زیاد می کند و چون سرمایه مملکت زیاد
شد بر سرمایه مزد مزدوران افزوده میشود و از اینراه بعمله فایده میرسد

اگرچه گفتیم سرمایه نتیجه پس انداز است ولی نباید گمان کرد که فقط روی هم گذاشتن ثروت
سرمایه مملکت را زیاد میکند بلکه سرمایه را هم باید بمصرف رسانید تا شغل خود را بجا بیاورد
و فایده خودش را ببخشد و باید بخاطر داشت که سرمایه آن جزئی از ثروت است که کنار میگذارند
برای اینکه تحصیل ثروت جدید کمک بکند و راه کمک آن اینست که برای غذا دادن نگاهداری
و حفظ و حمایت و تحصیل آلات و ادوات و مصالح عمله جات صرف شود نه اینکه در صندوق جمع
و اگر این مسئله را شخص بخاطر داشته باشد ملتفت میشود که اگر بخواهند از سرمایه فایده ببرند چاره
باید آنرا صرف بکنند و تلف نمایند مثلا غذائیکه از عمله نگاهداری میکنند فورا تلف میشود
ابنیه و جنس جهات و آلاتیکه کار لازم دارند رفته رفته خراب و ضایع میشود و از اینکار گریزی نیست
اگر شخص قدری توجه کند ملتفت میشود که آن سرمایه که خرج غذا دادن عمله جات میشود فایده اش

با سرمایه که صرف ابنیه و جنس جهات و آلات میشود خیلی فرق دارد و از اینجاست که سرمایه را
منقسم بدو قسم نموده اند یکی آن جزئی از سرمایه که صرف غذای عمله جات و سوخت زغال و مثل
آن میشود و آن سرمایه را بیش از یکدفعه نمیتوان بکار انداخت مثلا غذائی که برای عمله تهیه میشود
بمجرد اینکه صرف شد دیگر نمیتوان دوباره آنرا بمصرف رسانید این جنس از سرمایه را سرمایه متحرک مینامند زیرا که
بیک حال نمی ماند

علاوه بر سرمایه که تهیه غذا و سوخت و مصالح را میکند در غالب صنایع یک قسم دیگر سرمایه هم
هست که صرف ابنیه و جنس جهات و آلات میشود و آن سرمایه دوامش بیشتر است مثلا آلت
شخم سالها زمین را شخم میکند و مدتی طول میکشد تا ضایع شود و همچنین ابنیه که برای حفظ عمله جات
و آلات و جنس جهات آنها ساخته میشود سالیان دراز بر پا است این قسم سرمایه که دوامش زیاد است
و از یکدفعه استعمال از حیز انتفاع نمی افتد موسوم به سرمایه ثابت است

در وقتیکه کسی سرمایه متحرک بکار میبرد از محصولی که از آن سرمایه حاصل میشود تلافی آن سرمایه که
خرج شده میکند علاوه مقداری نفع ولی اگر سرمایه ثابت باشد تلافی آن بتدریج میشود مثلا
زارعی که مقداری سرمایه خرج تغذیه عمله جات و بذر و غیره کرده همینکه گندم را که محصول فوری
کار عمله جات است بفروش رسانید مخارج خود را با علاوه مبلغی نفع بدست می آورد ولی اگر

یک آلت تخم بخار تحصیل کند سالها از استعمال خیابد و هر سال مبلغی عایدش میشود و آن
خرجی که کرده متدرجاً تلافی میشود

از این مطلب معلوم میشود که چرا وقتیکه سرمایهٔ متحرکی بدل بسرمایهٔ ثابت میشود غالباً بعملجات
ضرر وارد می‌آید زیرا که از قرار شرح سابق سرمایهٔ مزد یعنی آن مبلغ پولی که بعملجات داده میشود
سرمایهٔ متحرک است بنابرین هر چیزیکه باعث تخفیف سرمایهٔ متحرک شود از سرمایهٔ مزد نیز میکاهد
مثلاً اگر صاحب کارخانه هزار تومان سرمایهٔ متحرک را بردارد و با آن چرخ و اسباب بخرد عدهٔ
زیادی از اشخاص بیکار میمانند و ناچار راضی میشوند که مزد خودشانرا ارزانتر کنند ولی غالباً
این ضرر و خسارت موقتی است و تبدیل سرمایهٔ متحرک بسرمایهٔ ثابت عاقبت مفید میشود چرا که
استعمال چرخها و آلات قوهٔ محصولیهٔ عمل را زیاد میکند و بنابراین سبب افزایش سرمایه میگردد
و بالواسطه بالمآل سرمایهٔ مزد هم زیاد خواهد شد مثلاً وقتیکه میخواستند در مملکت انگلیس راه آهن
بسازند سرمایهٔ آنرا از سرمایهٔ متحرک مملکت برداشتند یعنی که سرمایهٔ مزد عملجات کم شد و
باینجهت خیلی صدمه بایشان وارد آمد اما در عوض بواسطهٔ ساخته شدن راه آهن ثروت مملکت
انگلیس خیلی ترقی کرد و نتیجه این شد که احتیاج مردم بعملجات زیاد شد و مزدها بالا رفت بطوریکه
آن خسارتی که ابتدا بعملجات وارد آمده بود در کمال خوبی تلافی شد

از سال هزار و هشتصد و هفتاد تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت میلادی استعمال چرخها
و آلات خیلی ترقی کرده و از عدهٔ عملجات کاسته است بعبارة اخری مقدار زیادی از سرمایهٔ متحرک بسرمایهٔ
ثابت مبدل شده و بنابرین مبلغ سرمایهٔ مزد بالنسبه بسایر سرمایه‌های مملکت نقصان یافته است
حال چند مثال میزنیم تا میزان آن بدست بیاید در ساختن کفش و چکمه یک سوم کارگرهای سابق
لازم بود حالا لازم است در آسیا کردن گندم یک ربع کار سابق لزوم دارد یعنی اگر
سابق چهار نفر لازم بود حالا یک نفر کافیست در ساختن آلات زراعتی آنکار را که سابق
دوازده هزار نفر میکردند در سنهٔ ۱۸۸۸ ششصد نفر انجام میدادند در سنهٔ ۱۸۸۱ در کشتی‌های بخار هر هزار خروار
بار پانزده نفر آدم لازم داشت در سنهٔ ۱۸۸۸ فقط نه نفر کافی بود در صنعت ریسمان تابی در
سنهٔ ۱۸۷۴ چرخ ریسمان تابی دقیقه چهار هزار دفعه گردش میکرد در سال ۱۸۸۸ هر دقیقه به ده هزار دفعه
رسید این وقایع و وقایع دیگر شبیه باینها در تمام صنایع تغییراتی بروز داده که خیلی اهمیت
دارد با آن حالتی که بعد از دخول چرخ بخار پیدا شد یعنی که روی هم رفته مملکت متمول تر شد
و فایده‌ئی که از آن حاصل شده شامل طبقات عملجات نیز هست ولی چون در بعضی
صنایع چرخها و آلات بکلی جای عملجات را گرفته باینجهت بر آنها سخت گذشته است زیرا که
چون احتیاج مردم بعملجات کم شد ناچار کارگرها بالنسبه بیشتر بی قوه و بی استعداد

مهیا شده از کار می افتند و کسی آنها را خرج نمیکند باین واسطه است که در زمستانهای سخت ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ در لندن و در بسیاری از شهرهای پر جمعیت انگلیس اشخاص زیادی بودند که هیچ کار نداشتند و بیکار میگردیدند

سابق گفتیم که سرمایه نتیجهٔ پس اندازی است پس ازدیاد سرمایه و میل به ازدیاد پس اندازی است میل مردم به پس اندازی بر حسب اختلافات و ولایات و ازمنه مختلف میشود و غالبا دو چیز مردم را به پس اندازی وا میدارد یکی احتیاط و آینده بینی دیگر میل دارا بودن املاک در مملکت انگلیس این هر دو سبب موجود است قدری بواسطه امنیت که در آنجا جان و مال مردم محفوظ است و هر کس اطمینان دارد که میتواند مالش را نگاه بدارد در میان جماعات غیر متمدن کم اتفاق می افتد که مردم میل به پس اندازی پیدا کنند بجهت اینکه مردمان غیر متمدن آمال آینده و پیش بینی ندارند تمام بفکر حال میباشند و باندیشه استقبال نیستند در بعضی جاها عدم محفوظ بودن جان و مال مانع پس اندازی میشود چنانکه در ممالکی که حکومت درستی در میان نیست صاحب مال هیچ خاطر جمع نیست که بتواند اموال خود را نگاه بدارد و ممکن است همسایگان و رفتار بالا دست حسد برده و موقع بدست بیاورند آنرا از چنگ او بیرون آورند در اینصورت کسی بخیال نمی افتد که پس اندازی کند و بجمع مال بپردازد

کمپانیهای شراکت

در مملکتی مثل انگلیس چون باقسام مختلف میتوان سرمایه را بکار انداخت میل مردم به پس اندازی زیاد است مثلا اگر مرد نوکری بالی صد تومان پس انداز کرده باشد فرصت ندارد که آنرا بکار بیندازد و نه سر رشته اما میتواند آنرا در یک کمپانی شراکتی بگذارد و آن کمپانی شغلش این است که سرمایه های کوچک از اشخاص متعدد جمع میکنند تا مبلغ کلی مهیا میشود و آنرا بکار می اندازد پس معلوم شد که کمپانیهای شراکت برای مملکت خوبست زیرا که کار را برای مردم سهل میکنند که اگر سرمایه داشته باشند آنرا بکار بگذارند و بتوانند فایده از آن ببرند از این مطلب معلوم میشود که اگر مردم اطمینان مال و جان خود داشته باشند چقدر سرمایه زیاد میشود و بر عکس بی اعتمادی مردم چقدر کار را عقب می اندازد مثلا چند سال قبل بسیاری از کمپانیها ورشکست شدند و سهم داران آن ضررهای کلی کشیدند و بعضی خانه خراب شدند و این مسئله کلیه مردم را بی اعتماد کرد بطوریکه اگر شخصی امساک کرده و مبلغی پول پس اندازی نموده بود اگر باو میگفتند بیا پولت را در کمپانی بگذار میگفت هرگز چنین کاری نمیکنم و پولم را بخطر نمی اندازم ندیدید فلان و فلان چطور پولشان را در کمپانی گذاشتند تماما سوخت شد اما افسوس که این احتیاطها باز زود بیطرف میشود و هشیاران متقلب بحیلات دلفریب مردم را فریب میدهند و پول سرمایه دارها را از جیب آنها بیرون آورده تناول میکنند

زیادتی سرمایه

بعضی اشخاص گمان میکنند که منفعت از زیادی سرمایه ضرری ندارد و میگویند اگر ورشکست کمپانیها و
ولخرجیهای دیگر نبود سرمایه زیادتی میکرد و بدرجه میرسید که دیگر بکار انداختن آن ممکن نمیشد ولی
اشخاصیکه این خیال را میکنند حقیقت حال سرمایه را نفهمیده اند والا از زیادتی سرمایه نمیترسیدند مکرر
گفته ایم که سرمایه آن قسمتی از ثروت است که کنار گذاشته شود برای امداد تحصیل ثروت جدید با نظر این
که حفظ و حمایت آلات و ادوات و مصالح و غذای عمله جات را فراهم کند و از آنها نگاهداری نماید
در صورت اگر سرمایه زیاد شود بمصرف کارهای جدید خواهد رسید یا آنکه در صنایع موجود صرف
خواهد شد و در هر صورت سرمایه متحرک زیاد میشود و بالواسطه بر سرمایه مزد دهنده افزوده میشود و از عده
زیادتری از عمله جات میتوان نگاهداری کرد و یا آنکه مزد عمله ها را میتوان افزود
پس معلوم شد که هر چه سرمایه زیاد شود حالت فقرا بهبودی می یابد و از همین مطلب نیز میتوان
نتایج مهمه گرفت و از آنجمله است این مسئله که کسانیکه صدقه و خیرات میدهند چندان خیری
بعامه نمیرسانند و خیر کلی آنست که سرمایه داران هم بخودشان و هم بعامه ناس میرسانند علاوه
بر آنکه خیرات دهندگان مردم را به تنبلی وامیدارند و سرمایه داران مردم را مشغول کار میکنند
مطالب عمده متعلقه به تحصیل ثروت را در سه فصل بعنوان جمع کار و سرمایه بیان نمودیم اگرچه هم

خواص سرمایه برای بستگی اشکال وارد ولی رفع آن اشکالات لازم است زیرا که اگر
تحصیل آن مطالب را مقتضی نشود مسائل مشکله که در قسمت ثانی در باب تقسیم ثروت بیان خواهیم کرد
نخواهد فهمید

(قسمت ثانی)

معامله ثروت

مقدمات

اولاً باید دانست که معامله ثروت وقتی صورت وقوع می یابد که املاک باشخاص منفرد متعلق باشند نه بر جماعات اگرچه مردم یکایکی داشته باشند و مثل دراویش شریک المال باشند معامله ثروت هرگز واقع نمیشود بجهت آنکه در آنصورت هیچکس مالک هیچ چیز نیست و هرچه موجود است بهمه تعلق دارد و از طرف دیگر هیچکس هم محتاج نیست زیرا که هرکس خانه یا ملکی داشته باشد آنرا میبرد و جدا از تسلیم مرشد میکند و او آنرا میان جمع قسمت کرده بهریک چیزی باندازه احتیاجش میدهد این وضع که بطوریکه آنرا شرح دادیم اگر معمول میگشت آمال سوسیالیست ها که فرقه هستند در انگلستان که طالب مساوات مابین تمام خلق میباشند برآورده میشد و اگرچه املاک بیکار و ضایع نمی ماند ولی معامله ثروت در میان نمیبود زیرا که در آنصورت ثروت مشترک مابین تمام خلق بود و چیزیکه مابین همه کس مشترک باشد نمیتوان آنرا طرف معامله کرد پس معلوم میشود که برای معامله ثروت لازم است که اشیاء و املاک متعلق باشخاص منفرد باشد

اگرچه برحسب ظاهر مناسب مینماید که قبل از بیان معامله ثروت از تقسیم ثروت در میان بعضی

از طبقات مردم گفتگو کنیم ولی ما درین کتاب بعکس این ترتیب قرار کردیم و بجهت سهولت فهم مطالب بعضی مسائل را پیش انداختیم اکنون خوب است که قبل از فراغت از ذکر مقدمات مجدداً از عقاید سوسیالیست ها که در فوق اشاره از آن شد ذکری بکنیم پس گوئیم اصل بنای سوسیالیسم یعنی عقیده فرقه سوسیالیست بر این است که اشیاء و املاک اختصاص بافراد نداشته باشد هرکس هر قدر قوه دارد کار بکند ولی بقدر احتیاجاتش مزد باو بدهند و ملاحظه نکنند که آیا این مزد زیاده از کار او است یا کمتر از آنست متداول شدن این رسم معایب و ضرر زیاد دارد یکی اینکه اگر سوسیالیسم معمول شود چون هرکس میداند که بقدر احتیاج خود مزد خواهد گرفت دیگر در بند این نیست که سعی و کوشش کند تا کار زیاده از پیش ببرد زیرا که در صورتی کوشش میکند که بداند فایده آن عاید خودش میشود ولی حالا که می بیند هر قدر زیاد کار بکند فواید آن میان جمع تقسیم میشود و بخودش بیش از احتیاجش چیزی نمیدهند البته دل بکار نمی نهد دیگر آنکه مواقعی که حالا برای اهل خرجی و بی مبالاتی در میان مردم هست آنوقت مرتفع میشود مثلا کمتر آدم فقیر بقدر قوه کار میکند که خود و اهل و عیالش را از فاقه محفوظ بدارد و همین محرک بزرگی است برای او که جهد بکند و مال اندیشی نماید ولی اگر سوسیالیسم معمول شود همین شخص میبیند که خواه با کمال غیرت امرار کار بکند خواه تنبلی و تنپروری بهر حال خود و کسانش هر قدر هم زیاد باشند

مخارجشان میرسد و بشنید هر طور که میل دارد با تلاف و تفریط اموال میپردازد زیرا که دیگر
لازم نیست برای اولادش ذخیره کند چه هرگز محتاج نخواهند شد و بهر حال مخارجشان میرسد
بعبارة اخری بقول شاعری انگلیسی سوسیالیست کسی است که در صورتیکه کارش فقط دیگران
نیست میخواهد مزد خودش مثل مزد دیگران باشد اگر تنبل است و اگر قابل است میخواهد یک شاهی
خود را بدهد و یک قران شما را بگیرد

پس سوسیالیسم را نمیتوان معمول داشت مگر وقتیکه نجابت مردم بدرجه رسیده باشد
که هر کس خود را مکلف بداند که هر قدر قوه دارد برای خدمت به هم جنسان خود مضایقه نکند
در انصورت هم آن نیست که سوسیالیسم مردم را بکاهلی و بیکاری وا دارد

عیب دیگر فرقه سوسیالیست آنست که مصلحت را در این می بینند که عده مردم کم باشد با آنکه بعضی
انجمنهای سوسیالیست امریکا در باب مزاوجت مردم و عده مولودین خیلی دقت دارند حتی
در آن مملکت دو انجمن هست که اجزای آن یکی از مزاوجت ابا دارند در سایر انجمنها هم با فقرا
زیستن مستحب است و در انجمنهائیکه تجرد واجب نیست رئیس آنها بر حسب مصلحت حال انجمن اذن یا
جمعیت را مانع میشود یا تشویق میکند بهمان سانی که وزیر مالیات امور مالیه دولت را تغییر
و تبدیل میدهد پس معلوم میشود که اگر نخواهند مردم را مجبور بتجرد کنند باید بحکم اینکه وضع معیشت

نشود با کمال دقت مواظب اعمال و افعال مردم باشند و در انصورت آزادی مردم
مختل میشود و در ممالک آزاد این امر منکر میگردد و همین حال را داشت مملکت اسپارت در قدیم
که دولت مجبور بود مواظب تمام افعال مردم باشد از کلی تا جزئی

با وجود معایب بزرگی که برای سوسیالیسم ذکر کردیم نباید آنرا بکلی باطل و مردود دانست
چرا که همین وضعی که اکنون متداول است معایبش کمتر از سوسیالیسم نیست و اصلاحات زیاد
لازم دارد مثلا الحال غالب مردم فقیر میباشند و این مسئله را باید علاج کرد و از این گذشته
همین حالا هم بعضی معایب سوسیالیسم در میان ما هست و از آنجمله است قانونی که در فرنگستان
گذاشته اند که اجبارا از مردم مالیات میگیرند که از فقرا دستگیری کنند این قانون
درست موافق عقاید سوسیالیست هاست

یکی دیگر از رسوم بد این زمان آنست که قرار گذاشته اند که کارگرها مزد همگی معینی مطالبه کنند و این
خود باعث بیغیرتی و کاهلی کارگر میشود و اغلب دیده شده است که عمله جاتیکه با ملاحظه فرق میکنند
تمام هم آنها مصروف آنست که حتی الامکان کم کار کنند و خرج هم نشود بسیاری از دولتها
هستند که مواجب عطا میکنند و از ایشان کار نیست مثلا کشیشها و حتی وزرا همواره مواجب میگیرند
خواه تکالیف خود را خوب بجا بیاورند خواه نه این جمله را از برای این ذکر نمودم که از سوسیالیسم

تقویت کنیم بلکه میخواهیم بنمائیم که اشخاص با ذوقیکه طالب حق میباشند و میل دارند در مطالب
تحقیق کنند بطرز عبارات اظهارات فرقهٔ سوسیالیست فکر کنند ولی اصل آنها مردود شده
اگر تحت معایب وضع حالیه را در نظر بگیریم و منصف باشیم که سوسیالیسم در میان اولین
حیوان مشغول بوده از روی عقل منصف که قوانین اظهارات سوسیالیستها هم چندان خوش و بی‌غیبت
این رساله گنجایش ندارد که تغییراتی را که در سوسیالیسم در فرانسه و انگلیس حادث شده شرح بدهیم
هرکس بخواهد از تفصیل آنها مطلع شود باید بکتبی که در آن باب نوشته شده رجوع کند

(فصل اول)

در باب قیمت و ارزش

از برای اینکه مطالب اکونومی پلتیک بخوبی مفهوم شود لازم است که مطالعه کننده تعریف
قیمت و ارزش و تفاوت آنها و ارتباط آنها با یکدیگر خوب مطلع شود

(تعریف ارزش) ارزش هر چیز معلوم میشود بواسطهٔ مقایسه کردن آن با اشیاء
دیگر یا بواسطهٔ تعیین اینکه با چه مقدار شیئی دیگر میتوان آنرا معاوضه کرد مثلا اگر یک من
چای را بسنجیم که میتوان آنرا با چهار من گوشت تبدیل نمود در اینصورت میگوئیم ارزش یکمن
چای چهار من گوشت است پس معلوم شد که تعیین ارزش اشیاء نوعی از مقایسه است

چه وقتیکه میگوئیم ارزش یکمن چای چهار من گوشت است با این گوشت چای تقابل کرده ایم
چون دانستیم که ارزش اشیاء مقایسه است معلوم میشود که بدو قسم ممکن است تغییر کند یا بعضی که
امکان تغییر ارزش شیئی از خود آن ناشی شود و ممکن است که اشیاء دیگر که وسیلهٔ معاوضه آن
میباشد باعث آن تغییر گردد بعبارة اخری ارزش اشیاء تغییر می‌پذیرد یا باسباب داخلی یا اسباب
خارجی مثلا ارزش چای ممکن است زیاد شود بواسطهٔ کمیابی آن در این حالت تغییر ارزش چای
باسباب داخلی است یا اینکه ممکن است زیاد شود بواسطهٔ نقصان ارزش شیئی دیگر که وسیلهٔ معاوضهٔ
چای باشد آنوقت تغییر ارزش باسباب خارجی واقع شده بنابراین تزاید و تناقص ارزش بواسطهٔ
ارتباطی است که میان کلیهٔ اشیاء موجود است و از این مسئله نتیجه میشود که هیچوقت ممکن نیست
که ارزش تمام اشیاء نقصان یا ازدیاد به پذیرد زیرا که اگر گوئیم در تمام اشیاء ازدیاد ارزش واقع شده
چنین مفهوم میشود که تمام اشیاء موجوده را باید بمقدار زیاد تر از اشیاء دیگر تبدیل کرد و این معنی
مثل اینست که بگوئیم در باغ من هر درختی بزرگتر است از درختهای دیگر پس چون در ارزش شیئی ازدیاد
پیدا شد در ارزش شیئی دیگر ناچار نقصان حاصل میشود مثلا اگر بگوئیم ارزش گوشت حالا نسبت
سال قبل بیشتر است مقصود اینست که اگر بخواهیم مقداری گوشت را با شیئی دیگری مثل گندم معاوضه
کنیم حالا بیش از نسبت سال قبل باید گندم در ازای گوشت بدهیم پس در خیال ارزش گندم نسبت

بگوشت نقصان یافته است

در میان بعضی طوایف وحشی حالا پول نشده ولی قیمت خرید و فروش ها واسطهٔ تبدیل اشیاست
مثلاً اگر کسی زیاده از احتیاج خویش غله داشته باشد و خود هم محتاج شیئی دیگری مثل تیر و کمان
یا لباس و امثال آنها باشد میرود کسی دیگر را پیدا میکند که محتاج غله باشد پس زیادتی خوراک
خود را باو داده در عوض هر چیزی که میخواهد از و میگیرد این قسم معامله را معاوضه مینامند بدیهی است
که خوب وضعی نیست زیرا در اینکه در مملکتی فقط وسیلهٔ معامله معاوضه باشد تجارت در آن مملکت
وسعت پیدا نمیکند چنانکه اول شد پول هم بهمین سبب بود مردم پی بردند معاوضه اشکالات
و معایب زیاد دارد لهذا متفق شده شیئی را انتخاب کردند که مقیاس ارزش اشیاء دیگر و وسیله
معامله باشد و از ضرر و معایب معاوضه رفع کردند مثلاً اگر شخصی زیاده از احتیاج خود گاو داشته باشد
و بخواهد برای آن لباس یا تاج بگیرد مجبور نیست کسی دیگر را پیدا کند که با او این معامله را صورت
بدهد همین قدر گاو را پیش بکسی که طالب آن باشد بمبلغی پول معاوضه میکند و از آن پول هر جای که
لازم دارد از شخصی که آنها را داشته باشد در مقابل فروش آنها باشد ابتیاع میکند

(تعریف قیمت) هر گاه ارزش شیئی با پول سنجیده شود آنرا قیمت نامند بنا بر این قیمت
نوعی از ارزش است زیرا که بنا بر آنچه در فوق ذکر شد ارزش شیئی معلوم میشود بواسطهٔ تعیین

مقدار اشیاء دیگری که میتوان آنرا با آنها معاوضه نمود پس اگر شیئی مثل یک ذرع پارچه با پنج
قران معامله کنیم میتوان گفت ارزش آن یک ذرع پارچه پنج قران است اما چون پول را
مقیاس ارزش عموم اشیاء و وسیلهٔ معامله قرار داده‌اند بهتر آنست که معامله آنرا با هم بگیریم نخواهیم
بنا بر این آن مبلغ پول را که با آن میتوان شیئی را معامله کرد قیمت آن شیئی میخوانیم
پس فرق مابین ارزش و قیمت اینست که قیمت عبارتست از سنجیدن شیئی با فلزات قیمتی و ارزش
عبارتست از سنجیدن آن شیئی با اشیاء دیگر سابق مدلل کردیم که ممکن نیست در ارزش تمام اشیاء
ازدیاد یا نقصان حاصل شود ولی قیمت تمام اشیاء ممکن است زیاد یا کم شود چه ممکن است قیمتها
باعث گردد که تمام اشیاء بمبلغ زیادتر یا کمتری پول معامله کرده شوند مثلاً اگر در مملکتی حقیقهٔ پول
رواج ضعیف شود و همچنین که جمعیت و وضع تجارت آن بحال سابق باشد جا قیمت تمام اشیاء ترقی
می‌کند از تعریفات فوق مستفاد میشود که اگر قیمت اشیاء دو برابر یا نصف برابر شود ارزش هیچ شیئی
بغیر از پول لازم نیست تغییر کند بجهت اینکه ازدیاد قیمت نسبت مابین اشیاء را تغییر نمیدهد مثلاً اگر سابق
بر این یک ذرع محمل سه من چای ارزش داشته حالا هم همانطور است و این نسبت تغییر نمیکند خواه
چای گیروانکه بقیمت قران باشد خواه بقیمت ده قران هم یا قیمت محمل ذرعی بقیمت قران باشد یا ده قران
پس معلوم میشود که زیادتی و نقصان قیمت اشیاء ارزش هیچیک از آنها را تغییر نمیدهد بغیر از پول مثلاً

اگر قیمت اشیاء زیاد شود برای معاملهٔ آنها مبلغ زیادتری پول باید داد یعنی که ارزش پول نقصان
یافته از طرف دیگر اگر قیمتها پائین بیاید با یک مبلغ معیّنی پول بیش از سابق میتوان اشیاء خرید
یعنی بعبارة اخری ارزش پول زیاد شده است این ملاحظات بسبب تسهیل فهم مطالبی است که
در فصل آینده در باب حقیقت و اعمال پول بیان خواهیم کرد

(فصل دویم)

در باب پول

در فصل سابق معایب معاوضه را ذکر نمودیم و اظهار داشتیم که در تمام ممالک متمدّنه پول را متداول نموده
معاوضه را متروک ساخته اند یعنی یک شیئی را اختیار کرده که ارزش تمام اشیاء دیگر را بتوان
با آن قیاس کرد و نیز بتوان آنرا وسیلهٔ معاملات قرار داد اگر چنین شیئی را برای قیاس ارزش
اشیاء انتخاب نمیکردیم هیچوقت نمیتوانستیم ثروت کسی را معیّن کنیم مگر اینکه تمام املاک او را بیان
کنیم مثلاً در تورات در فصل اول کتاب ایّوب ثروت ایّوب بتفصیل شرح داده شده است که
اموال او عبارت بود از هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد
مادهٔ الاغ و عیال بسیار امّا در خیال اگر بپرسید که ثروت مملکتی مثل انگلستان چقدر است
جواب آن ممکن نبود چرا که عبارتست تمام امتعه و اموالی که آن ملّت دارا است شماره در آورد

نیز اگر وسیله برای قیاس ارزش اشیاء در دست نبود تعیین ثروت اشخاص نیز هم اشکال داشت مثلاً
اگر میخواستیم املاک ملک انگلیز را در تحت قبول معیّن کنیم مجبور میشدیم که عدد درختهای املاک و دهات و مزارع
انهار را معلوم کنیم و شرح و وصف اثاث البیت و اسبها و کالسکه ها و سایر اموال او را بدهیم و
در اینصورت چند سال طول میکشید که فهرستی از کل اموال آن شخص ترتیب بدهیم و بعد از همه اینها
کسی از مطالعهٔ آن فهرست اطلاع درستی بر ثروت آن شخص حاصل نمیکرد این عیب با استعمال پول
رفع میشود بجهت اینکه ثروت اشخاص و ملل را بفلزات قیمتی قیاس میکنند و میگویند فلان قدر هزار یا
فلان قدر کرور تومان است

وقتیکه حقیقت معاوضه را بیان میکردیم شرح دادیم که استعمال پول برای معامله چقدر فایده دارد
و ثابت کردیم که با معاوضه اوضاع هنری پول نکنند مملکت و تجارت به ترتیب منظمی حاصل نخواهد کرد
یکی از مصنفین پول را بخوبی تعریف کرده گفته است پول آلتی است برای جریان معامله و بجای
چکش آلتی است برای کوبیدن میخ بدون پول هم میتوان اشیاء را معامله کرد ولی بقدری زحمت
و صعب است که میتوان آنرا تشبیه کرد بحال نجاری که بخواهد بدون چکش نجاری کند
بدیهی است که آن شیئی که برای پول انتخاب میشود باید سهل الانتقال باشد اگر مثل اهالی قدیم اشیاء بسیار
ماده از قبیل چوب یا آهن پول قرار دهند که در حجم زیاد و ارزش کم داشته باشد از برای تجارت

خیلی ضرر دارد و اگر چنین شیئی را بجای پول استعمال کنند هرگاه شخص بخواهد خرید مختصری بکند باید
اسب و غیره همراه خود بردارد تا پول بازار ببرد از این گفتگوها معلوم شد که واجب نیست
مادّه را که برای پول اختیار میکنند طلا یا نقره باشد و اینکه ملل متمدن آنها را انتخاب کرده‌اند برای
اینست که تا یک درجه تمام شرایطی را که لازمهٔ وسیلهٔ معامله و مقیاس ارزش اشیا است دارا هستند
چنانکه عنقریب خواهیم دید

اگرچه عموماً طلا و نقره برای پول انتخاب شده است لکن بعضی ممالک اشیاء دیگر برای این کار
استعمال کرده‌اند مثلاً چینی‌ها از قدیم چای فشرده را بجای پول معمول میداشتند طوایف
افریقائی قسمی صدف را استعمال میکنند یونانیها و اعراب و بسیاری از ملل قدیم غلام را بجای
پول میبردند در حبشه نمک را هم بکار برده‌اند بعضی جاها هم پوست و چرم استعمال کرده‌اند ولی میتوان
گفت تجربه معلوم شده که طلا و نقره بهتر از هر مادّه صلاحیت اینکار را دارد بجهت اینکه مادّه که
برای پول اختیار میشود اولاً باید میزان کلی برای ارزش اشیا باشد و ثانیاً وسیلهٔ عمومی برای معامله باشد
یکی از معلمین کتابی در باب پول نوشته و در آنجا ذکر کرده که مادّه که برای پول انتخاب میشود باید شش
صفت داشته باشد از این قرار اولاً فی نفسه ارزش داشته باشد ثانیاً قابل حمل و نقل باشد
ثالثاً زود ضایع نشود رابعاً متشابه الاجزا باشد خامساً تقسیم پذیر باشد سادساً ارزش آن

ثابت و معین باشد سابعاً قابل تشخیص باشد اهمیت شرط اول بسهولت مفهوم میگردد که
شیئی که برای پول انتخاب میشود بالذات باید ارزش داشته باشد و اعتبارش فقط باین نباشد که
وسیلهٔ معامله و مقیاس ارزش اشیا است اگر پول از مادّه ساخته میشد که از خود ارزش نداشت نزد
عموم ناس وسیلهٔ معامله اشیا مقبول نمی‌افتاد حال ممکن است گمان برود که رواج اسکناس برخلاف
قاعده مستثنا است ولی چنین نیست و این استثنا ظاهری است زیرا که اسکناس قائم مقام
طلا یا نقره است و حکم سندی دارد که هر وقت بخواهند آنرا داده طلا دریافت میکنند و این
اسکناس رواج پیدا نمیکند مگر وقتیکه مردم اعتماد پیدا کنند که هر وقت اسکناس را بدهند پول
خواهند گرفت

طلا و نقره بجهات چندی همیشه در نظر مردم ارزش زیاد داشته حتی در ولایات بسیار وحشی
و در زمانهای بسیار قدیم و چون درخشنده و بادوام و قابل چکش خوردن میباشند در همه ازمنه برای
زینت و تجمل مقبول ملل بوده و باین واسطه شرط اول را که مادّه پول باید دارا باشد یعنی بالذات
ارزش داشته باشد این دو فلز بکمال خوبی دارا میباشند

شرط دویم مادّه پول اینست که قابل انتقال باشد یعنی در حجم کم ارزش زیاد داشته باشد و ظاهر است
که طلا و نقره بیک درجه دارای این خاصیت میباشند زیرا که بدست آوردن طلا و نقره مشکل است

و بنابراین کمیاب‌اند و چنین در نزد عامه مطلوب‌اند با حجم مقدار کمی از آنها ارزش زیاد
دارد مواد دیگر نیز از قبیل الماس و سایر جواهر هستند که در حجم کم ارزش زیاد دارند لکن
الماس برای پول مناسب نیست زیرا که یک الماس که بقدر سر سنجاقی باشد چهار الی شش
تومان ارزش دارد و معلوم است که دست بدست کردن این قسم اشیاء کوچک خیلی احتیاط لازم دارد
زیرا که زود گم میشود و این مانع است که الماس پول قرار دهند پس معلوم شد که هر چند ماده که
برای پول انتخاب میکنند باید در حجم کم ارزش زیاد داشته باشد لکن این اختلاف مابین حجم و ارزش هم
نباید از حد بگذرد چنانکه طلا هم دارای اندازه‌ای مختصر شایسته نیست مثلاً اگر بخواهیم پول طلا
سکه بزنیم که در بها با شاهی ارزش داشته باشد خیلی کوچک و ریزه میشود و همان معایب پول الماس پیدا میکند
در صورت طلا نمیتوانند بجای نقره رایج کنند و همین قسم نقره هم نمیتوانند بجای سکه‌های مسی رایج کنند و
بر عکس اگر پول طلا هم نباشد کار مشکل میشود چنانکه در هندوستان که پول طلا نیست حمل و نقل پول برای
مخارج معمولی خیلی اشکال دارد و اغلب مردم مجبورند که عوض کیسه پول قطعه و سکه همراه بردارند
و در هر موقع بجای پول بدهند

شرط سیم آنکه پول باید چیزی باشد که زود ضایع نشود این شرط از تمام شرایط دیگر لازم‌تر است و اگر شخص
بدرستی تفکر کند ملتفت میشود که چقدر اهمیت دارد که ماده که برای پول انتخاب میشود تا زود ضایع

نگردد مثلاً اگر تخم مرغ یا سر شیر را بجای پول استعمال کنند بمحض اینکه بر زمین بیفتد یا با
آنکه بر او خراب میشود و از اعتبار ساقط میگردد طلا یک اندازه فنا ناپذیر است اگر چه هیچ ماده
کلی فنا ناپذیر نباشد اینقدر هست که آب و آتش طلا را ضایع نمیکند چنانکه این و چیزهای
از جاهای پیدا کرده‌اند که چند هزار سال زیر زمین مدفون بوده و مع‌هذا مثل طلای تازه جلا و درخشندگی دارد

شرط چهارم شبیه الاجزا است یعنی ماده که برای پول اختیار میشود اجزایش باید همیشه و همه جا
یک قسم باشد والا ارزش آن تفاوت میکند طلا و نقره اگر خالص باشند در همه جا یکسان هستند
یعنی هر جا که مثقال طلای خالص را بگیرید درست معادل و مشابه است با مثقال طلای دیگر که از جای دیگر
برداشته‌اند بسیاری چیزهای غیر طلا و نقره خالص خوب و بد دارند که ارزش آن تغییر کند مثل سنگهای جواهر
اینطور نیستند یعنی اجزای آنها در همه شبیه نیست مثلاً الماسها آب و رنگشان تفاوت دارد و همین
باعث مرغوبی و نامرغوبی آن میشود بطوری که نمیتوان دو دانه الماس به یک وزن و اندازه پیدا
کرد که قیمتشان یکی باشد

شرط پنجم ماده پول آنست که تقسیم پذیر باشد بدون اینکه ارزش آن تفاوت کند مثلاً ده مثقال
طلا در ارزش معادل ده مثقال است اما بسیاری از مواد هست که بواسطه خورد کردن ارزششان
کم میشود مثلاً وقتیکه میخواهند ارزش الماس تراشیده را معلوم کنند رسم اینست که عدد قیراطها

وزن آنرا تجدید میکنند و در قیمت یک قیراط آن ضرب میکنند چنانکه اگر ارزش یک قیراط الماس
دو تومان باشد الماس شش قیراطی هفتاد و دو تومان قیمت دارد و الماس دوازده قیراطی دویست و هشتاد و هشت
تومان ارزش دارد پس معلوم میشود که اگر الماس دوازده قیراطی را خورد بکنند از ارزش آن
خیلی تخفیف پیدا میکند و حال آنکه طلا این حالت را ندارد

شرط ششم مادهٔ پول اینست که ارزش آن ثابت و برقرار باشد و چون پول را به مقیاس ارزش
اشیاء باشد این شرط خیلی اهمیت دارد ولکن چیزی که هست اینست که تمام اشیاء طبیعتاً طوری هستند
یکی از علمای اکونومی تدبیری بخاطرش رسیده بود که کار را مقیاس ارزش اشیاء قرار بدهد بنا بگذارد
که همیشه یک ساعت کار مبلغ معینی ارزش داشته باشد لکن بدیهی است که ارزش کار از تمام اشیاء دیگر تغییر
پذیرتر است و هیچ عقل و انصافی قبول نمیکند که ارزش یک ساعت کار نقاش بزرگی معادل
ارزش یک ساعت کار رعیت و زارعی باشد لهذا تدبیر این شخص مقبول نیفتاد و چون تمام مواد معلومه
دارد ارزش تغییر و تبدیل پیدا میکنند پس کاری که بتوانیم بکنیم اینست که ماده را برای پول انتخاب کنیم
که تغییر ارزش آن خفیف و تدریجی باشد اگر تغییر ارزش آن ماده سریع باشد تمام شرایط معاملات
مسکوکات بهم بخورد مثلا فرض میکنیم که گندم را مقیاس ارزش اشیاء قرار دهند در صورت
اگر شخص ده هزار خروار گندم از دیگری قرض کند و وعدهٔ ادای آن ارزش را ده سال بعد قرار دهد ممکن است

(حاشیه:) که عنوان مقیاس پیدا کرده ارزش آن بکلی بی تغییر باشد

بعد از انقضای مدت ارزش گندم بواسطهٔ اتفاقات غیر محسوسه کم یا زیاد شده باشد مثلا اگر
ارزش گندم صد بیست زیاد شده باشد شخص مقروض باید در هر صد صد و بیست خروار گندم
بطلبکار خود بدهد پس اگر مادهٔ که برای پول انتخاب میشود ارزشش بسرعت تغییر یابد تمام معاملات حالت
قمار را پیدا میکند چرا که هیچکس نمیتواند از پیش بگوید که ارزش فلان پول فلان وقت چه خواهد بود
ارزش طلا و نقره تقریبا از تمام مواد دیگر کمتر تغییر می پذیرد و از این رو هم این دو فلز برای
پول از سایر مواد بهتر است

شرط هفتم مادهٔ پول اینست که قابل تشخیص باشد یعنی بآسانی بتوان فهمید که آیا این پول خوب است
یا قلب است و این خاصیت نیز در طلا و نقره هست چنانکه اگر آنها را بزمین بیندازند از صدائی که میدهد
فورا شناخته میشود نداشتن طعم و بو هم علامت دیگری است برای تمیز پول خوب از پول قلب
برای اینکه از خوبی پول اطمینان حاصل شود باید مادهٔ که برای پول انتخاب میشود قابل سکه باشد و سکهٔ آنرا
دولت بزند در آنصورت اعتبار دولت ضامن است برای اینکه وزن و خلوص فلز پول صحیح و مطابق قاعده است
اگر شخص قدری تعقل کند ملتفت میشود که وجود بعضی از این شرایط فی نفسه خود باعث وجود بعضی دیگر
از همان شرایط است مثلا قابلیت انتقال و عدم فساد طلا سبب ثبات و برقراری ارزش آن میشود
برعکس هرگاه حجم شیئی نسبت بارزشش خیلی کم باشد در امکنهٔ مختلفه قیمتش تفاوت پیدا میکند چنانکه

زغال در سر چاه معدن غالباً قیمت کمی دارد ولی اگر بخواهند بأماکن بعیده حمل ونقل کنند مخارج
بر میدارد و قیمتش زیاد میشود لکن اگر حمل ونقل شیئی بمخارج مختصری میسر شود حتی الامکان کاری میکنند
که بهمه جا قیمتش یکسان باشد واین خاصیت در طلا هست وهمچنین است عدم فساد اشیاء
تمام اشیائیکه زود فاسد میشوند یا آنهائیکه هر قدر در سال حاصل شود بمصرف میرسد ارزش آن
خیلی تغییر پیدا میکند مثلاً ماهی از چیزهائیست که زود فاسد میشود باید تا مدت معینی بفروش برسد
پس بهر قیمتی که بخرند باید آنرا فروخت لهذا قیمت ماهی در یک روز ممکن است تفاوت زیادی پیدا کند
از طرف دیگر گندم اگر خوب آنرا نگاه بدارند زود فاسد نمیشود اما در سال هر چه گندم بدست بیاید
صرف میشود و باینجهت قیمتش خیلی تغییر میکند زیرا اگر یک سال در تمام دنیا حاصل گندم یک ثلث
کم شود چون گندم چیزی است که احتیاج فوری بآن دارند قیمتش خیلی بالا میرود اما اگر معدنهای
طلای روی زمین یکسال یک ثلث کمتر طلا بدهد چون طلا چیزی نیست که مردم احتیاج فوری
بآن داشته باشند لهذا این نقصان محسوس نمیشود و قیمت طلا چندان ترقی نمیکند
گاهی اوقات بعضی اشخاص اظهار میدارند که دو مقیاس برای ارزش اشیاء باید قرار داد یعنی
دو قسم پول رواج داشته باشد که مثلاً هر گاه کسی پولی بدیگری بدهد مختار باشد که پول طلا یا پول
نقره بدهد ولی این وضع معایب و اشکال دارد مثلاً اگر شخصی در موقعی بیست لیره طلا از دیگری

قرض کند که پس از انقضای مدتی ادا کند ممکن است بعد از انقضای آن مدت ارزش نقره نسبت
بارزش طلا خیلی تنزل کرده باشد در اینصورت اگر شخص مقروض مختار باشد که هر پولی که بخواهد
قرضش را ادا کند شاید ملاحظه صرفه خود را کرده بطلبکار پول نقره بدهد یا بعکس اگر ارزش
طلا تنزل کرده پول طلا بدهد پس معلوم شد که اگر برای مقیاس ارزش اشیاء دو مقیاس
قرار بدهند چنانکه در بعضی ممالک همینطور هست ممکن است بواسطه تغییراتیکه در ارزش آن دو
ماده پیدا میشود ترتیب و نظم پول بهم بخورد
حال شاید بعضی گمان کنند که چون در مملکت انگلیس پول نقره و مس هست در آن مملکت دو
سه مقیاس برای ارزش اشیاء دارند ولی اینطور نیست اصل مقیاس ارزش اشیاء پول طلا است
و پولهای نقره و مس محض سهولت کار معمول شده که غالباً این ارزشی که دارند معهودی است
نه حقیقی مثلاً بیست شلینگ نقره را معادل یک لیره طلا قرار داده اند لکن اگر آن پول نقره را
ذوب کنند و ارزش آنرا معلوم نمایند ظاهر میشود که بیست شلینگ معادل یک لیره نیست زیرا
دو هزاری انگلیس که یک اُنس نقره دارد شصت پول سیاه است در صورتیکه مدتهاست قیمت
یک اُنس نقره به شصت پول نرسیده و حالا قیمت آن تقریباً از چهل و دو پول کمتر است پس معلوم شد
که در انگلیس ارزش پول نقره و مس اعتباریست و مثل اسکناس است که در اصل هیچ قیمت ندارد

لکن اسم آنرا که تومان و دو تومان و پنجتومان میسکه زنند پول نقره و مس هم از ارزش حقیقی آن
بقدر ارزش اسمی آن نیست این ضرری ندارد زیرا که پول نقره و مس مقیاس ارزش اشیاء نیست
و جهت اینکه آنها را معمول کرده اند اینست که کار معاملات آسان شود و در موقع معاملات مختصر
شخص مجبور نباشد که پول طلا بکار ببرد و دادوستد پول نقره و مس هم حد معینی دارد که هیچکس نتواند
دیگری را مجبور کند که بیش از چهل شلینگ پول نقره در ازای طلب خود بگیرد و همچنین قرضی که از یک
شلینگ یعنی دوازده شاهی تجاوز کند نمیتوان به پول مس ادا کرد اگر قرار نمیگذاشتند که دا
دوستد پول نقره و مس تا هر درجه مجاز است خیلی بیجا ضرر بود ولی اینطور که حالا در مملکت انگلیس
رسم است ضرری ندارد یک شلینگ نقره انگلیسی دوازده شاهی مس است و یک لیره طلا
بیست شلینگ است پس یک لیره دویست و چهل شاهی است حال اگر میخواستند پول
مس را طوری سکه زنند که دویست و چهل عدد آن درست معادل یک لیره شود وزنش زیاد
میشد و حمل و نقل آن اشکال پیدا میکرد حالا چون از دادوستد پول نقره و مس از حد معینی
تجاوز نمیکنند لزومی ندارد که دویست و چهل پول مس درست معادل یک لیره شود چون
ضرری که بمردم وارد می آید چندان قابل نیست از طرف دولت صرفه حاصل میکند که بواسطه
آن خرج ضرابخانه در می آید در عوض پول طلا را درست سکه میزنند اینکار حسن دیگر هم دارد

و آن این است که هنگامیکه ارزش حقیقی پول نقره و مس با ارزش اسمی آن معادل نشد پول نقره و مس
حکم اسکناس را پیدا میکند که کسی با ارزش حقیقی آن کاری ندارد چون دولت باعتبار خود آنرا بکفایتی
اسمی که گذاشته مردم هم آنرا بکفایتی میخوانند و همیشه دویست و چهل عدد آنرا معادل یک لیره
میدانند اما اگر بنا بود ارزش حقیقی پول مس را ملاحظه میکردند و با ارزش اسمی آن معادل میخواستند
آنوقت چون ارزش مس و نقره نسبت بطلا همیشه یک قسم نیست هر روز یا میبایست از پول
کم و زیاد کنند که دویست و چهل عدد آن همیشه معادل یک لیره باشد یا اینکه اگر نخواهند
وزن پول را تغییر دهند یک روز باید دویست و چهل عدد پول را یک لیره بدانند روز دیگر
که ارزش مس تنزل کرده دویست و پنجاه عدد آنرا روز دیگر که ارزش مس ترقی کرده دویست و
بیست عدد آن معادل یک لیره میشود و اینوضع اسباب اغتشاش است
بعضی اشخاص طالب این هستند که ارزش اشیاء دو مقیاس داشته باشد و میگویند خوبست
ممالک متفق شوند بر اینکه ارزش طلا و نقره را نسبت بهم ثابت کنند یعنی قرار بدهند که همیشه
مثلا پانزده مثقال و نیم نقره معادل یک مثقال طلا باشد در اینصورت هر وقت هم ارزش این دو فلز
تغییر کرد مردم صرفه خود شانرا در این می بینند که قرضهای شانرا با آن فلزی که تنزل کرده
ادا کنند پس این فلز تنزل کرده رواجش زیادتر از فلز دیگر میشود و بواسطه ارزش آن دو فلز

ترقی میکند و باز ارزش آن دو فلز بهمان نسبت سابق می ایستد بعبارة اُخری ارزش آن
دو فلز نسبت بهم تغییر نمیکند و میتوان هردو را مقیاس ارزش اشیا قرار داد
اینوضع را قاعدهٔ دو فلزی مینامند یعنی که دو فلز برای مقیاس ارزش اشیا معمول باشد لکن
اشخاصیکه طالب اینوضع میباشند ملتفت نیستند که تعیین ارزش شیئی تابع کمی قیمت چیز است هر
شیئی تحصیلش مشکل‌تر و پرمخارج‌تر باشد ارزشش بیشتر است حال فرض کنیم که دولت قرار داد
که پانزده مثقال و نیم نقره معادل یکمثقال طلا باشد آنوقت اگر یک معدن نقره مکشوف شد که تحصیل
بیست مثقال نقره از تحصیل یکمثقال طلا آسانتر و کم خرج‌تر شد در اینصورت دولت چگونه میتواند
مردم را راضی کند باینکه پانزده مثقال و نیم نقره معادل یکمثقال طلا باشد
این فصل را بذکر یک مطلب ختم میکنیم چون بعضی اشخاص تصور کردند که فقط سرچشمهٔ مکنت پول است
خیلی اشتباهات برای مردم دست داد و از آنجمله اینکه مردم خیال میکنند هرچه پول زیادتر
داشته باشند متمول‌تر شده و باینواسطه گمان کردند که هرچه میان جماعتی پول بیشتر باشد ثروت آنجماعت
زیادتر خواهد بود و این اشتباه محض است و مسیو باستیات بواسطه یک مثال مطلب
آنرا ثابت کرده است میگوید که ده نفر هزار تومان پول داشتند و نشستند که بر سر آن مبلغ بازی
کنند بعد محض سهولت قرار دادند که هر کدام ده دانه ریگ عوض پول جلو خود گذارند که هر ریگی

معادل ده تومان باشد و هر دفعه که بازی تمام شده ببینند هرکس هر قدر ریگ دارد معادل
هر ریگی ده تومان پول بدهند یکی از آن میان ملاحظه کرد که هر قدر ریگهایش زیاد میشود پول بهم
زیاد میشود پس بدیگران هم اظهار کرد و گفت وقتیکه حال من اینطور باشد حال شما هم همینطور
باید باشد هرچیزیکه در یکنفر صدق کند در همه صدق خواهد کرد پس قرار دادند که همه ریگهای خود را
ضعف کنند بخیال اینکه پول هم ضعف شود لکن جماعت بازی که برخاستند دیدند که پولشان همان
سابق است و چیزی بر آن افزوده نشده آنوقت ملتفت شدند که سرمایه‌شان زیاد نشده و تنها
قسمت شده اگرچه هرکدام ریگهاشان ضعف شده بود ولی چون سرمایه همان حال باقی بود هر
ریگی بجای اینکه ده تومان قیمت داشته باشد پنج تومان قیمت بر داشته بود و آخر الامر معلوم شد
که آنچه در یک نفر صدق میکند همیشه در تمام صدق نمیکند

فصل سیم

درباب ارزش اشیاء

اگر اشیاء را از حیثیت ارزش آنها ملاحظه کنیم به سه قسم منقسم میشود
اول آنهائیکه قیمت مخصوص معینی دارند و آن اشیاء را نمیتوان زیاد کرد مثل تصویرهای کار
نقاشی که مرحوم شده باشد

دوم اشیائیکه اگر بخواهیم مقدار زیادی از آن تحصیل کنیم باید مخارج را زیاد کنیم از قبیل محصولات
زراعتی و معدنی و امثال آنها

سیم اشیائیکه میتوانیم آنها را زیاد بکنیم بدون اینکه مخارج تحصیل آن بهمان نسبت زیاد شود مثل
اشیائیکه در کارخانه ها ساخته میشود

حال میخواهیم بدانیم مخارج تحصیل اشیاء چه چیز است بعضی میگویند مخارج تحصیل اشیاء
عبارتست از مزد و منفعت ولی یکی از معلمین تعریف دیگر اختیار کرده که با وضع حالیه مناسب‌تر است
میگوید که اصل یا مخرج تحصیل اشیاء کار است و امساک و خطر که اولی یعنی کار بر عهدهٔ ارباب
دومی یعنی امساک بر صاحب مایه و سیمی یعنی خطر بهر دو اما این دو تعریف در معنی چندان
فرق ندارد بجهت اینکه اجر کار و خطر عمله عبارتست از مزد و اجر امساک صاحب مایه عبارتست
از منفعت و اگر اجرای کار و سرمایه طوری باشد که مزد و منفعت متناسب با کار و خطر و امساک
و صاحب مایه باشد در آنصورت مزد و منفعت همان مخارج تحصیل اشیاء میشود و فرقی نمیکند چه
بگوئیم مخارج تحصیل اشیاء عبارتست از مزد و منفعت چه بگوئیم عبارتست از کار و امساک و خطر
چه از این هر دو عبارت مفهوم میشود که برای تحصیل اشیاء اولاً کار عمله لازم است ثانیاً امساک
صاحب مایه ثالثاً تحمل بعضی خطرها از جانب هر دو قبل از اینکه بیان کنیم که ارزش اشیاء مذکوره

در فوق از روی چه معین میشود لازم است شرح بدهیم که طلب اشیاء و تدارک آنها با ارزش آنها
چه نسبت دارد و از برای سهولت کار بجای کلمهٔ ارزش لفظ قیمت را استعمال میکنیم و ضرری
ندارد زیرا که سابق گفتیم قیمت هم نوعی از ارزش است بجهت اینکه باید در نظر داشت که اگر قیمت
شیئی تغییر کند بواسطهٔ تغییر ارزش خود آن شیئی است نه بواسطهٔ تغییر ارزش طلا مثلاً اگر گوئیم قیمت
جائی ترقی کرده مقصود اینست که ارزش جائی زیاد شده نه اینکه ارزش طلا کم شده

تحقیق آنکه طلب و تدارک اشیاء در قیمت آنها چه اثر دارد

غالب اوقات میگویند که قیمت شیئی بسته است بطلب و تدارک آن و این مطلب راست است لکن
گاهی اشخاصی که آنرا میگویند معنی آنرا درست نمیفهمند پس باید بطور اختصار بگوئیم قیمت اشیاء
باید طوری باشد که طلب آنها را با تدارکشان معادل کند یعنی که هر وقت قیمت شیئی کمتر باشد
بیشتر آنرا طلب میکنند و هر قدر قیمت آن ترقی کند مردم آنرا کمتر میطلبند مثلاً فرض میکنیم که خانهٔ
بخواهند حراج کنند و شش نفر طالب خرید آن میشوند پس در حین حراج آن با یکدیگر رقابت میکنند
و قیمت خانه را کم کم بالا میبرند تا بجائیکه پنج نفر از مشتریها از میدان بیرون روند و خانه در تصرف کسی
می آید که از سایرین بقیمت گرانتر میخرد پس این قیمت باید طوری باشد که آن پنج نفر مشتری را
از خیال خریدن خانه منصرف کند بجهت اینکه اگر اینطور نباشد و برای خانه قیمتی گذارند که

مشتریها آن قیمت بلکه قیمت اعلی تر طالب باشند در آنصورت نزاع مابین آنها تجدید میرسد
بنابراین قیمت باید طوری باشد که طلب شئ را با تدارک آن معادل کند در این مثال شش نفر
طالب خانه شدند پس قیمت را بدرجه بالا بردند که پنج نفر آنها دست از طلب برداشتند و یکی
بیشتر نماند پس طلب با تدارک معادل شد یعنی یک خانه بود و یک طالب هم رسانید اگر قیمت آن
طوری بود که بیش از یک طالب پیدا میکرد امر نمیگذشت

بدیهی است که در این قسم موقع ممکن است قیمت خانه بقدری باشد که بیش از آنچه در فروش خانه
معمول است بصاحب خانه منفعت برسد در اینصورت مردم بخیال فروش خانه می افتند
و اگر موقع پیدا شد خانه زیاد تدارک میکنند لکن زیاد شدن خانه سبب تنزل قیمت آن میگردد
تا بدرجه منفعتی که عاید صاحبان آن میشود بمیزان معمولی برسد و برعکس اگر قیمت خانه طوری
باشد که فروش آن کمتر از سایر معاملات نفع بدهد معمارها و عمله جات سرمایه و کار خودشانرا در صنعت
دیگر صرف میکنند آنوقت تدارک خانه کم میشود و قیمت آن ترقی میکند تا آنجائیکه فروشندگان
آن منفعت معمولی را حاصل کنند خلاصه مقصود اینست که همیشه قیمت شئ باید طوری باشد
که طلب و تدارک آن معادل شود و اگر غیر از این باشد آن قیمت آنقدر کم یا زیاد میشود تا طلب
و تدارک شئ معادل شود و این تغییرات اولی قیمت بازاری اشیاء را نسبت بقیمت اصلی

آنها یعنی نسبت بمخارجی که برای آنها شده مستر میل تشبیه کرده است بحرکت امواج دریا میگوید
هرجا مایل است که مسطح باشد هر وقت که باد می آید امواج را پست و بلند میکند لکن هیچ نقطه
در دریا نیست که همیشه از یک نقطه دیگر بلندتر باشد تمام نقاط متوالیا بالا و پائین میروند و لی
در سطح دریا تفاوتی پیدا نمیشود

در فوق گفتیم که هرگاه فروش شئ منفعت زیادی کند مردم بخیال می افتند که از آن شئ
زیاد تدارک کنند و آخر الامر نتیجه این میشود که منفعت او و قیمت دوباره بنرخ طبیعی میرسد
لکن بعضی اشیاء هست که هر قدر قیمت آن زیاد شود تدارک آنرا نمیتوان زیاد کرد از این
قبیل است پرده های نقاشی کار استادان قدیم و حجارهای قدیم و بعضی نسخه های کهنه
کمیاب پس قیمت این قسم اشیاء هرگز با مبلغی که خرج آنها شده مناسبتی ندارد شاید یک نسخه
کهنه را ابتدا ده تومان خرج آن کرده باشند و حالا صد تومان بفروش برسد پس باید قیمت این
اشیاء از روی چه معین شود جواب اینست که پیش گفتیم قیمت شئ باید طوری باشد که طلب
با تدارک آن موافق شود شاید بعضی گمان کنند که چنین چیز محال است بجهت اینکه همه کس طالب است
که یک پرده کار رفائیل داشته باشد و در اینصورت طالب آن بسیار است و تدارک آن
کم و محدود برای رفع این شبهه باید معلوم کنیم که معنی طلب چه چیز است طلب شئ فقط این نیست

که شخصی میل بمالک بودن آنرا داشته باشد اگر شخص علاوه بر میل قوه خریداری آنرا هم داشته باشد
آنرا طلب حقیقی میگویند و فقط این طلب حقیقی میتواند بر قیمت اثر داشته باشد پس میبینیم که
طلب و قیمت هر کدام به دیگری منوط و متعلق است مثلا طلب منوط است بقیمت بجهت اینکه
اگر قیمت زیاد شود طالب کم میشود و همچنین قیمت هم منوط است بطلب حال در هر موقع که
تدارک شیئی محدود است برای تعادل طلب و تدارک نمیتوانیم تدارک را زیاد کنیم لهذا قیمت را
باید بالا ببریم به درجه که طالبین دست بکشند و طلب معادل تدارک شود مثلا فرض میکنیم
که تصویری از یکی از نقاشهای قدیم بخواهند بفروشند و قیمت آنرا صد تومان قرار دهند
در اینصورت ممکن است هزار نفر برای خریدن آن حاضر شوند ولی اگر قیمت را پانصد تومان کنند
احتمال دارد طالبین بیش از پنجاه نفر نباشند اگر باز قیمت را ترقی بدهند تا هزار تومان برسد ممکنست
عده طالبین به ده نفر برسد که با کمال شوق برای خریدن آن تصویر با یکدیگر رقابت میکنند آخرالامر
اگر قیمت را بهزار و هشتصد تومان برسانند دو نفر مشتری میماند آنوقت ممکن است که یکی از آنها
بیش از هزار و نهصد تومان برای تصویر ندهد و دیگری تا دو هزار تومان هم راضی باشد پس قیمت
تصویر را مابین هزار و نهصد و دو هزار تومان قرار میدهند و اینجا بقول آدم اسمیت جای
چانه زدن بازاری است اگر صاحب تصویر بداند که یکی از این مشتریها تا دو هزار تومان حاضر است

و این مشتری هم خبر نداشته باشد که دیگری بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد در آنصورت حساب
تصویر بموقع رضایت شمرده تصویر را بدو هزار تومان میفروشد اما اگر مطلع بداند که مشتری دیگر
بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد و صاحب تصویر هم مصمم فروش آنست لابد چانه میزند که
حتی الامکان کمتر از دو هزار تومان بدهد فرض میکنیم طرفین بهزار و نهصد و ده تومان راضی
شوند آنوقت در این قیمت طلب حقیقی با تدارک معادل شده است بجهت اینکه یکی از آن
مشتریها همینکه دید قیمت از هزار و نهصد تومان تجاوز کرده دست کشید و یک مشتری فقط باقیمانده
دارا و مالک تصویر میشود

حال ممکن است سؤال کنند که چرا یکی از این دو طالب راضی است که دو هزار تومان
و دیگری بیش از هزار و نهصد تومان نمیدهد برای جواب این سؤال باید بیشتر در حال اشیا
تحقیق کنیم ارزش معامله هر شیئی بدو سبب اختلاف پیدا میکند یکی فایده خود آن شیئی که
فایده استعمالی آن میگویند دیگری اشکال تحصیل آن شیئی

فایده استعمالی شیئی آن صفاتی است از آن شیئی که حاجتی را برآورده میکند یا لذتی تحصیل میکند
و هر شیئی که ارزش معامله داشته باشد یعنی بتوان آنرا معامله کرد باید هم فایده استعمالی داشته
باشد هم تحصیل آن مشکل باشد چنانکه اگر تحصیل شیئی مشکل نباشد هر چند هم خوب و لازم و مفید باشد

ارزش معامله ندارد یعنی کسی آنرا معامله نمیکند از این قبیل است هوا اگرچه برای زندگی کمال
لزوم را دارد ولی چون هرکس هرقدر از آنرا لازم داشته باشد بدون اشکال میتواند تحصیل کند
بنابواسطه ارزش معامله ندارد اما در مواقع و نقاطی که تحصیل هوا اشکال پیدا میکند و برای
تحصیل آن باید کار و سرمایه خرج کرد آنوقت هوا هم ارزش معامله دارد همچنین قشنگ ترین گلها
در جنگلها و جنگلهائیکه میروید ارزش معامله ندارد بجهت اینکه هرکس هرقدر از آنها بخواهد در آنجا
برمیدارد اما وقتیکه آنها را بشهری آورند چون تحصیل آنها بالنسبه اشکال پیدا کرده ارزش معامله
پیدا میکنند

از طرف دیگر اگر شیئی فایده استعمالی نداشته باشد هرقدر تحصیل آنهم مشکل باشد ارزش معامله ندارد
بجهت اینکه چیزیکه رفع حاجتی نمیکند استغنائی از آن نمیشود مثلاً کسی از انجیرود آجر دودکش
بالای بخاری ممکن است تحصیلش خیلی مشکل باشد ولی چون فایده اش بیش از آجرهای معمولی نیست
ارزش معامله اش هم بیشتر از آجر معمولی نیست

خلاصه دو سببیکه در قیمت اشیا اثرهای مختلف میکند غالباً اشکال تحصیل شیئی بیش از فایده
استعمالی آن در تعیین قیمت آن اثر دارد مثلاً فایده استعمالی نمک بقدری زیاد است
که اگر خیلی گران هم باشد غالب مردم مجبورند آنرا بخرند ولی قیمت شیئی بیشتر از روی

اشکال تحصیل آن معین میشود اما باید بخاطر داشت که فایده استعمالی باید باشد والا شیئی هیچ
قیمت برنمیدارد سابقاً بیان کردیم که طلب حقیقی شیئی عبارتست از میل تملک آن با قوه
خرید آن پس میگوئیم که این طلب حقیقی است که بر قیمت اشیاء اثر دارد و واضح است که شیئی
هرچه فایده استعمالی آن زیادتر باشد مردم بیشتر مایل بتملک آن میباشند از طرف دیگر هرچه اشکال
تحصیل آن زیادتر باشد قوه مردم برای خرید آن کمتر میشود مثلاً اگر مردی پیش من بیاید و بخواهد
صد عدد تابوت بمن بفروشد اگرچه این تجارت بزرگی است اما من مایل بآن نخواهم بود چرا که
تابوت برای من فایده استعمالی ندارد از طرف دیگر اگر بشنوم که روزی تصویرهای کار نقاش
معروفی را میفروشند هرچند خیلی مایل بتملک آن تصویرها باشم بخیال خرید آنها نمی افتم
زیرا که قوه خرید آنرا ندارم بجهت اینکه چون تدارک و تحصیل آن تصویرها خیلی مشکل است یقیناً
قیمت آنها را بدرجه فوق العاده رسانیده اند که از قوه من خارج است

در مثال قبل یعنی در باب تعیین قیمت تصویر کار رفائیل فایده استعمالی آن شیئی بیش از اشکال
تحصیل آن اثر دارد بجهت اینکه اشکال تحصیل برای هر دو مشتری یکی است زیرا که تدارک آن
بکلی محدود است و بنابراین قیمت آن تصویر معین میشود بواسطه اینکه هر یک از این دو نفر چه قدر
حاضر اند که بازای فایده که از آن برده میبرند پول بدهند اینجا میتوانیم بگوئیم که چه مشتری ال

در ازای فایده و حظی که از تصویر میبرد راضی است که دو هزار تومان بدهد و مشتری دویم بیش از
هزار و هفتصد تومان نمیدهد یکی از این جهات ممکن است این باشد که مشتری دویم ضیاعش
کمتر باشد و مصلحت خود را نداند که دو هزار تومان بپردازد نقاشی بخرد
پس قیمت شیئی که مقدار آن مطلقا محدود است یعنی قیمت آن شیئی بیش از زیاد کردن معین میشود
بواسطه اینکه مشتریها تا چه درجه حاضرند که در ازای فایده آن پول بدهند ولی در صورتیکه
باز امکان تحصیل در کار هست بجهت اینکه هرچه امکان تحصیل شیئی کم شود قیمت آن نیز ترقی میکند
و اگر امکان تحصیل بکلی از میان برود قیمت شیئی بی‌حد میشود

در باب تعیین قیمت محصولات زراعتی

حال باید معین کنیم قیمت آن اشیائی را که نمیتوان مقدار آنها را زیاد کرد مگر بواسطه زیاد کار
و سرمایه و بنابراین هرچه بخواهیم مقدار آنها را زیاد کنیم باید بیشتر مخارج نمائیم محصولات زراعتی را
همه از این قسم اشیاء میباشند لکن محصولات معدنی و ماهی و امثال آن نیز از این قبیل هستند
برای اینکه بیان کنیم که چگونه بعضی اشیاء را اگر بخواهیم زیادتر تدارک نمائیم باید مخارج زیاد کنیم
یک مثال میزنیم فرض میکنیم که پنجاه نفر مهاجر ده تشکیل بدهند و برای اینکار زمین حاصلخیزی را
انتخاب نمایند و نیز فرض میکنیم که تمام آذوقه خود را از اراضی اطراف ده بردارند حال

ممکن است بعد از چند سال جمعیت ده از پنجاه نفر به صد و پنجاه نفر برسد در آنصورت معلوم است
که سه برابر سابق غذا و آذوقه لازم خواهند داشت این زیادتی آذوقه را از کجا بیاورند از اینکه
چند فرسخ از ده دور شوند در اراضی حاصلخیز آنجا زراعت کنند اما آن آذوقه که در چند
فرسخ دور از ده عمل بیاید قیمتش از آذوقه که نزدیک ده بدست میآید بیشتر است بجهت
اینکه حمل و نقل آن آذوقه از چند فرسخی ده مخارج بر میدارد حال فرض میکنیم که گندمیکه
در نزدیکی ده عمل میآید خرواری پنج تومان بفروش رسیده باشد در زمین حاصلخیز
که دور از ده باشد نیز اگر گندم عمل آید همان قیمت بفروش میرسد اما چون حمل آن بده
مخارج دارد فرض میکنیم که پنج تومان و نیم قیمت برای آن بگذارند آنوقت قیمت تمام گندمی که
در ده صرف میشود ترقی میکند بجهت اینکه آنهائیکه در نزدیکی ده زراعت میکنند خواهند
گفت چه دلیلی دارد که دیگران همین گندم را پنج تومان و نیم بفروشند و ما پنج تومان پس آنها هم
گندم خود را کمتر از پنج تومان و نیم نخواهند داد در این مثال فرض کردیم که در اطراف ده
زمین حاصلخیز باشد و برای زیاد کردن آذوقه فقط مخارج کرایه بر آن افزوده شود حال
ممکن است اراضی حول ده همه یکدرجه حاصلخیز نباشند و در بعضی از آنها بیشتر باید مخارج کرد
تا آن حاصل عمل آید

یک حالت دیگر هم ممکن است که باید که زیاد کردن تدارک آذوقه از دیار خارج لازم نشود
باشد فرض میکنیم ولایتی در جزیره کوچکی یا در دره کوهی که اطراف آنرا تخته سنگ ها
گرفته واقع باشد که اراضی اطراف آن زیاد وسیع نباشد در اینصورت اگر زیادتی غذا
لازم باشد چاره نیست جز اینکه همان زمینی را که زراعت میکنند در ترقی و حاصلخیزی آن
بکوشند و این ممکن نمیشود مگر بواسطه زیاد کردن سرمایه و کاری که در آن زمین بمصرف میرسد
لکن همه کس میداند که تا حد معینی که از زمین حاصل برده اند و دیگر هرچه آلات و اسباب
و علم زراعت هم تکمیل شود نمیتوان بواسطه مخارج زیاد محصول زمین را خیلی زیاد کرد

در باب اینکه زیاد شدن جمعیت سبب ترقی قیمت اجناس میشود

از مثالهای فوق معلوم شد که هر گاه جمعیت یک مکانی زیاد شود و بخواهند تدارک آذوقه زیاد
کنند ممکن نیست مگر اینکه مخارج آنرا زیادتر نمایند یعنی بعبارة اخری هر جا که جمعیت زیاد شود
قیمت اجناس بالا میرود حالا اگر بخواهند مانع این ترقی قیمت بشوند دو طریق منظور میکردند یکی
اینکه از ممالک خارجه جنس داخل بیاورند دیگر اینکه آلات و ادوات فلاحت را ترقی دهند
و تا جائی که ترقی علم شیمی دست میدهد معمول دارند چنانکه این اواخر بواسطه علم شیمی طریقه
خوبی برای کود دادن اراضی پیدا کرده

اما وارد کردن جنس خارج مملکت در انگلستان خیلی اهمیت دارد مثلا با وجود اینکه از سال
هزار و هشتصد و چهل و یک تا حال جمعیت خیلی زیاد شده معهذا قیمت گندم ترقی زیادی نکرده است
سابقا جنسی که از خارج مملکت انگلیس وارد میشد گمرک و عوارض زیاد داشت بنوعیکه
از خارج خیلی کم جنس باین مملکت میرسید و اهل آنجا مجبور بودند که از گندم زمین خودشان معیشت
کنند و بنابراین همینکه جمعیت زیاد میشد فی الفور قیمت اجناس بالا میرفت در سنه ۱۸۴۶
این گمرک و عوارض را برداشتند و این عیب مرتفع شد و اگر چنین نمیکردند حالا بایست هر گاه
جمعیت مملکت زیاد شود والا اجناس قحط میشد چنانکه می بینیم اجناسی را که نمیتوان از
خارج آورد از قبیل شیر و کره و تخم مرغ در این اواخر ترقی قیمت پیدا کرده و اگر جمعیت هم از
زیاد شود یقینا این اجناس گرانتر خواهد شد مگر اینکه از راه علم برما معلوم شود که چگونه
آنها را حفظ و نگاهداری کنیم چنانکه سابق براین قیمت گوشت متصل بالا میرفت و بیم آن بود
که خیلی گران شود لکن چون حالا از امریکا و سایر ولایات بانگلیس گوشت میرسد دیگر ترقی قیمت
پیدا نکرده بجهت اینکه حالا برای حفظ گوشت نه آنرا نمک سود میکنند نه در یخ میگذارند نه در جعبه
حلبی همینقدر در بین را و آنرا در محلی میگذارند که متصل هوائی در آن جریان داشته باشد
که درجه حرارتش قدری بیشتر از درجه انجماد آب باشد و بواسطه مخارج حمل و نقل این هم ارزان شده است

حال بطور خلاصه چیزهائی را که قیمت محصولات زراعتی را تعیین میکند ذکر مینمائیم
باین طلب و تدارک شیئی باید تعادل داشته باشد. در محصولات غیر زراعتی وقتیکه تدارک شیئی کمتر
از طلب آن باشد میتوان عدهٔ طالبین آنرا کم کرد. لکن محصولات زراعتی چون محتاج الیه
زندگی میباشند نمیتوان طالبین آنرا کم کرد. مردم باید آنرا بخرند یا بمیرند خواه قیمت آن
ارزان باشد خواه گران. بنابراین ترقی قیمت اجناس طالبین آنرا کم نمیکند زیرا که هر قدر
قیمت آنها بالا برود مردم برای خاطر آنها دست از سایر مخارج میکشند و اگر آن قیمت بدرجهٔ
بالا رفت که فوق طاقت مردم شد از گرسنگی بمیرند و جمعیت کم میشود. بنابراین بیکی
دیگر برای تعادل طلب و تدارک این اجناس نمیشود بنابراین وقتیکه طلب محصولات زراعتی
از تدارک آن زیادتر میشود تعادل را بواسطهٔ زیاد کردن تدارک باید حاصل کرد نه بواسطهٔ کم کردن
طلب. و برای زیاد کردن تدارک محصولات یا چاره باید اراضی را که کمتر حاصلخیز میباشند یا
جاهای غیر مناسب واقع هستند زراعت کرد و در اینصورت زیادتی تهیهٔ آذوقه و خوراک
زیادتی کار و سرمایه لازم دارد و بعبارة اخری مخارج تحصیل آنها زیاد میشود و قیمت آنها
ترقی میکند. پس دیدیم که در محصولات زراعتی طلب نسبت بقیمت نیست بلکه قیمت نسبت بطلب است
یعنی اگر جهات خارجی در میان نباشد قیمت محصولات زراعتی بسته بعدهٔ اشخاص است

ولی باید دانست که گاهی بعضی وقایع اتفاق می افتد که در محلی با وجود اینکه عدهٔ اشخاص
زیاد شود قیمت اجناس ترقی پیدا نمیکند از آنجمله است آزادی تجارت یا ترقی وسایل حمل
و نقل اجناس و چیزهای دیگر که در این سالهٔ اخیر مانع شده که در مملکت انگلیس قیمت
اجناس بواسطهٔ زیاد شدن جمعیت ترقی کند

آنچه در باب محصولات زراعتی گفتیم در باب محصولات معدنی و اجناس دیگر مثل ماهی
و امثال آن نیز صدق میکند مثلاً وقتیکه طلب ماهی زیاد شود باید بدورتر رفته صید نمایند
علاوه بر آن نقاطی که سابق صید ماهی میکردند نقاط دوردست نیز بروند یا نقاطی که
کمتر ماهی دارد و بهر حال مخارج تحصیل آن زیاد میشود و بنابراین قیمت بالا میرود و چنانکه
ترقی قیمتی که در سال ۱۹۲۲ در زغال سنگ پیدا شد قدری بهمین سبب بود
توضیح آنکه در این سال و سال قبل از آن در کارخانجات آهن کار میکردند ترقی زیاد
حاصل شد و زغال سنگ زیاد لازم آمد باینواسطه مجبور شدند که معادن زغال سنگی را
که کم حاصلتر بود بکار بیندازند. و در این معادن زغال سنگ بدشواری بدست میآمد
و خرج زیاد لازم داشت بنابراین قیمت زغال سنگ ترقی کرد. بعضی در آنوقت
خیال کردند که این ترقی قیمت بواسطهٔ این بوده که فرد عملهجات معادن زغال سنگ را

زیاد کرده‌اند ولی اگر سبب ترقی قیمت منحصر بهمین بود بایست در هر خروار جنس دو قران
تفاوت پیدا شود و حال آنکه دو تومان تفاوت کرده بود در سال ۱۲۷۳ این مطلب بیادی زغال
سنگ شروع به تنزل کرد و قیمت زغال سنگ هم کم کم پائین آمد و آن معدنهائی
کم حاصل که در وقت گرانی زغال هم چندان نفعی نمیداد متروک شد زیرا که کار کردن آنها
صرف نمیکرد

اما قیمت محصولات کارخانه وقتیکه قاعده عمومی قیمت اشیاء را ذکر میکردیم بقیمت
مصنوعات کارخانه نیز اشاره نمودیم ولی خوبست که آن مطلب را قدری بیشتر بسط دهیم
بجهت اینکه مصنوعات کارخانه از آن قبیل هستند که میتوان آنها را زیاد کرد بدون ازدیاد
مخارج یعنی طبقه ثالث اشیاء میباشند

سابق گفتیم که قیمت این اشیاء بواسطه مخارج تحصیل آنها معین میشود در صورتیکه مابین تهیه
کنندگان آنها رقابت آزاد باشد حالا لازم است بیان کنیم که مخارج تحصیل این اشیاء
عبارت از چیست ممکن است بعضی خیال کنند که تعیین قیمت محصولات کارخانه در تحت
همان قواعد قیمت محصولات زراعتی است بجهت اینکه مصالحی که این اشیاء را از آنها
میسازند همه از زمین گرفته میشود مثل کتان و پنبه و امثال آن پس ممکنست خیال کنند که چون تدارک

پارچه کتانی زیاد شد مخارج تحصیل آنهم زیاد میشود بجهت اینکه کتان محصول زراعتی است
حال میگوئیم تنگی قیمت که قیمت مصالح اشیاء هم جزئی از قیمت تمام شئی است لکن در
محصولات کارخانه این جزء خیلی ناقابل است برای توضیح آن پارچه پنبه را مثال میزنیم
پنبه خام در امریکا عمل میآید و باید آنرا در کشتی بار کرده و از دریا عبور داده به لیورپول آورد
وقتیکه به آنجا میرسد انواع و اقسام کارها بسر آن می‌آورند و در دست چندین طبقه عملجات
میگردد تا پارچه میشود و اینها همه مزد میخواهند و مخارج دارند علاوه بر این الکسی هم که سرمایه
خرج این کار میکند باید سرمایه خودش را با علاوه مبلغی نفع بدست بیاورد در حال میبینید
قیمت پنبه خام در جنب این مخارج چقدر ناقابل است سابق هم در اوایل کتاب
مثل زدیم که یکقطعه فولاد بواسطه اعمالی که در کارخانه با آن میکنند و از آن فنر ساعت
میسازند قیمتش چهار هزار برابر قیمت اصلی میشود

بنابراین معلوم شد که جزء عمده مخارج تحصیل اشیاء کارخانه کار است اما [illegible]
سرمایه هم یک جزء معتبر آنست قیمت مصالحیکه محصولات کارخانه را از آنها میسازند بالنسبه
بمخارج کار و مال سرمایه جزء ناقابلی است چنانکه سابق گفتیم قیمت اشیاء کارخانه
باید طوری باشد که صاحب سرمایه نفعی برسد و نمیتوانند کالای از علاجات زیاد کار بکنند

بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که چون تدارک محصولات کارخانه زیاد میشود مخارج تحصیل آنها
زیاد نمیشود و سهل است کم میشود چرا که وقتی در کارخانه مقدار زیادی اشیا درست میشود
بسیاری از مخارج میتوانند صرفه جوئی کنند مثلاً اگر کارخانه بزرگ باشد و مقدار زیادی
امتعه بسازد میتواند چرخ بخار استعمال کند و استعمال چرخ بخار معلوم است که چقدر اسباب
سهولت و صرفه در کار میشود ولی اگر تدارک اشیا زیاد نباشد نمیتواند چرخ بخار استعمال نماید
خلاصه زیادتی کار اسباب زیادتی مخارج نمیشود زیرا که غالباً در یک کارخانه میتوان عدهٔ
زیادی از عمله‌جات بکار واداشت در صورتیکه توسیع کارخانه هم لازم نباشد و همچنین
خواه عدد عمله‌جات کم باشد خواه زیاد یکنفر برای سرکشی بیشتر لازم نداریم و همینطور
دفتردار و محاسب علاوه براینها واضح است که اگر کارخانه وسیع باشد و کار زیاد
داشته باشد بیشتر میتوان تقسیم کار را مجری کرد یعنی میتوان کار را چند قسم کرد و هر قسمی را
بیک طبقه از عمله‌جات واگذار نمود مثلاً تا وقتیکه کارگاه دستی معمول بود همهٔ کارها
از یک نفر میبایست انجام دهد لکن حالا هر جزء کار را یک دسته از عمله‌جات میکنند و
باین واسطه کار خیلی پیشرفت پیدا میکند صاحب کار اگر سرمایه‌اش کم و کارخانه‌اش
کوچک باشد نمیتواند چرخها و آلات بزرگ پرمخارج بخرد و بجهت اینکه بکار او نمیخورد

و آنقدر کار ندارد که با آن چرخها انجام دهد بعضی اشیا هم هست که طالب کم دارد
و اگر طالبین زیاد میشدند و زیاد و از آن تدارک میکردند مخارج تحصیل آن خیلی کمتر میشد
از این جمله است ورقهای کوچک چند سال پیش آلتی اختراع کردند برای ساختن
این ورقها که خیلی بسرعت میساخت و مخارج آنهم یک ثلث کمتر میشد معهذا ورق
سازان آنرا قبول نکردند بجهت اینکه آن آلت چنان بسرعت کار میکرد که در مدت کمی
بیش از آنچه در تمام سال ورق لازم است ساخته میشد آنوقت اگر میخواستند این
آلت را معمول دارند میبایست در سال یک ماه بیشتر کار نکنند و در مدت یازده
ماه دیگر آن آلت بیکار بماند و مالک آن فایده از آن نمیبرد پس احتمال میرود که این
آلت هیچوقت معمول نشود مگر اینکه طالب ورق خیلی زیاد شود یا اینکه قرار بگذارند بجهت
تمام آنچه در ممالک متعدده لازم است یکنفر بسازد

باید ملتفت بود که همیشه مخارج کار با مبلغی که بعمله‌جات میدهند یک نسبت نیست یعنی نباید
گفت هر کس مزد عمله‌جات را زیاد ترقی بدهد در سر کار بیشتر متضرر میشود ضرر صاحب سرمایه
بسته است به ارزش کار و فراوانی عمله‌جات مثلاً معلوم است که عملهٔ باهنر مزد
زیاد میگیرد و در صنعتی مثل ساعت سازی حاصل کارش بیش از عملهٔ بیهنر است و میتوان

کیف ضررش کمتر است هرچند عمله بی‌هنر نصف عمله باهنر مزد بگیرد چنانکه وقتی تهیه
در مملکت فرانسه میخواستند راه آهن بسازند مباشر انگلیسی دید صرفه در اینست که از مملکت
انگلیس عمله بیاورد زیرا که هرچند اینان دو برابر عمله جات فرانسه مزد میگرفتند لکن تقریبا
بیش از دو نفر اینها کار سازی داشتند پس عمله جات انگلیس با وجود اینکه ضعف عمله
جات فرانسوی مزد میگرفتند ضررشان کمتر بود

هنر عمله جات یعنی مفید بودن کار یک حاصل کلیه هم دارد که باید منفعت بود و آن آنست
که حاصل خود عمله جات فایده زیاد دارد بجهت اینکه وقتی عمله باهنر باشد با یک مقدار
سرمایه و کار بیش از دیگران میتوانند ثروت تحصیل کنند بنابراین هنر عمله میتواند باعث ازدیاد
منفعت صاحب سرمایه و مزد خود ایشان شود فرض میکنیم که دهاتیها را تربیت کنند بطوری که
عمله جات زراعت هنرشان زیادتر و کارشان مفیدتر شود آنوقت مملکت بهمین واسطه
امن‌تر و خلق‌تر گردد و درآنصورت صاحب کار میتواند بدون اینکه متحمل ضرری شود
یا قیمت اجناس را بالا ببرد و مزد عمله را زیاد کند

درباب منافعی که باید بصاحب سرمایه برسد

عواملی در کار است که بیشتر نرخ منفعت سرمایه را در همه جا و همه کسب یکی باید متوسط

میدارد و در اینجا میتوانیم ذکر آن عوامل بپردازیم در قسمت دیگر این کتاب در بیان
تقسیم ثروت گفتگوئی از آن خواهیم کرد و در اینجا همینقدر اشاره از آن کافیست و باید دانست
که هرگاه ببینیم که یک کسبی هست که بیش از سایر کسب‌ها نفع میدهد نباید آنرا نفع سرمایه حساب
کنیم بلکه در حقیقت آن چیزی که نظر با زیادتی نفع می‌آید یا مزد عمله جات است یا اجر مخاطره ایست
که در آن شغل دست میدهد یا بجهت تلافی سختی و دشواری و نامطبوعی آن حرفه است یا بسبب
اینست که آن پیشه یا بی‌آبرویی دارد یا بسبب یک انحصار طبیعی یا مصنوعی است خلاصه
این زیادتی نفع از سرمایه حاصل نشده و چه سرمایه پیشه در همه جا و در همه پیشه‌ها باید منفعتش یکسان باشد
مثلا چندی پیش چنین شهرت شد که هرچه کتان کنند در دنیا بخرند پس آنانکه این کار را کردند قیمت آنرا
مضاعف نموده و فواید زیاد بردند این مثالی بود از فایده زیادی که بواسطه انحصار داشتن
در کار حاصل میشود ولی اگر بجهت باعث آنکه در فوق ذکر شد نباشد دیده میشود که همه جا
منفعت سرمایه یکسان است

حقیقت سرمایه را سابقا بیان کردیم حالا کافی است بیان کنیم که منفعت سرمایه چیست پس
گوئیم هرگاه زمین و کار و سرمایه باهم اتفاق کردند از آن ثروت حاصل میشود و آن جزو از آن
ثروت را که بجهت اجر سرمایه میدهند آن منفعت سرمایه است مبلغ این منفعت در زمانهای

مختلفه و ممالک مختلفه تفاوت پیدا میکند و بعضی ممالک صاحبان سرمایه در سال از هر صد تومان
سرمایه که در تجارت میگذارند ده تومان منفعت میبرند علاوه آنچه که بجهت تلافی مخاطرات و مزد
سرکشی کار و غیره دریافت میکنند در اینصورت میگویند نرخ منفعت صدی ده میباشد ولی در
اکثر ممالک نرخ متوسط منفعت خیلی کمتر از اینست مثلا در انگلیس از صدی سه هم کمتر است

نسبت ما بین منفعتها و قیمتها

همیشه باید بخاطر داشت که حصه صاحب سرمایه و عمله یعنی منفعت سرمایه و مزد کار باید منضم بنرخ
در قیمت شیئی که آن سرمایه و کار آنرا ساخته است و اگر بخواهند آن تجارت یا صنعت را دوام بدهند
باید قیمت محصولات آن نرخ معمولی مزد و منفعت را بدهد و اگر کمتر از این بدهد در آنصورت صاحب
سرمایه و عمله صنعتهای دیگر مشغول میشوند و آن صنعت متروک میگردد بنابراین در مملکتی اگر
چیزی باعث شود که نرخ منفعت از نرخ معمولی بالاتر برود و یا اینکه مزد عمله جات زیاد شود در
صورتیکه اثر و فایده کار بحال سابق باشد لابد قیمت شیئی هم ترقی میکند

ولی اگر شخص تدبیری بخاطر کند که منفعت بیشتر شود که هر قدر سرمایه و کار در تدارک اشیاء مؤثرتر باشد
نرخ منفعتها و مزدها بیشتر است در اینصورت مخارج تحصیل اشیاء کم شده مزدها و منفعتها ترقی
کرده و معهذا قیمت آن اشیاء بالا نرفته است پس معلوم شد که همیشه زیادتی منفعت یا مزد

برای زیادتی قیمت نیست و همچنین کمی منفعت بواسطه تنزل قیمت دست نمیدهد مثلا فرض
میکنیم نجاری آلتی اختراع کند که بواسطه آن حاصل سرمایه و کارش یک برابر و نیم شود یعنی
اگر سابق با یک مقدار سرمایه و کار ده میز میساخت حالا با همان مخارج پانزده میز میسازد
پس واضح است که اگر قیمت میز تنزل نکند سرمایه و کار آن نجار یک برابر و نیم منفعت دریافت
خواهد کرد پس منفعت فروشش زیاد شده و مخارج تحصیل میز هم نقصان یافته است لکن
نمیتوان گفت که این زیادتی منفعت دائما برپا خواهد ماند زیرا که چون تدارک میز و صندلی
بمثال آن نجار زیاد شد ناچار عاقبت قیمت آنها تنزل میکند بجهت اینکه طلب با معادل تدارک باشد
پس در حالت که تدارک این اشیاء دو نرخ زیاد شده و مطابق بر نهج طلب تدارک آنها معادل
بوده اگر نجار بخواهد برای متاع خود مشتری پیدا کند باید قیمت آنرا تنزل بدهد و مثلا از روی تجربه
میفهمد که اگر ده یک از قیمت کم کند متاعش تماما بفروش میرسد پس از این ده یک چشم میپوشد
و ده چهار دیگر را با سودی دریافت میکند و در اینحال مزد و منفعت هر دو زیاد شده در صورتیکه
مخارج تحصیل اشیاء و عاقبت قیمت اشیاء تنزل یافته است

در این مثال فرض کردیم که شخص نجاری که آن آلت را اختراع میکند در آن مکان رقیبی نداشته
باشد ولی ممکن است که در جای دیگر نیز چهار نفر نجار دیگر هم باشند آنوقت آنها هم بر ده

از همان آلت تحصیل میکنند پیش از آنکه غیر صنعت ملی و امثال آن خیلی زیاد میشود آنوقت
هر کدام از تجار برای اینکه مشتری پیدا کند مجبور میشود که از سایرین ارزانتر بفروشد و آخر
الامر کار بجائی میرسد که آن اختراع جدید چندان نفعی بحال آنها نمیرساند و صرفه آن تمام
عاید مشتریها میشود پس مزدها و منفعتهای تجاران بأخذ اصل خود بر میگردد و قیمتها نصف
میشود از این مثال معلوم شد که اولاً هر وقت ثمره کار و سرمایه زیاد شد مزدها و منفعتها بالا
میرود و مخارج تحصیل شیئ زیاد میشود

ثانیاً وقتیکه ثمره کار و سرمایه زیاد شد ممکن است مزدها و منفعتها ترقی کند و در همان حین قیمتها
تنزل نماید

ثالثاً اینجا اینکه مابین صاحبان سرمایه و عمله جات رقابت آزادی باشد تمام منفعتی که از زیادتی
ثمره کار و سرمایه حاصل میشود غالباً عاید مشتریها میگردد یعنی زیادتی ثمره کار قیمت را
تنزل میدهد ولی مزدها و منفعتهای کار و سرمایه را ترقی دائم نمیدهد

در اینجا باید اشاره بکنیم که هرچند زیادتی ثمره کار غالباً قیمت شیئ را تنزل میدهد و مزدها
و منفعتها را ترقی از آن حاصل نمیشود لکن اگر آن شیئ ارزان شده چیزی باشد که عمله جات و
صاحبان سرمایه نیز بآن محتاج باشند آنوقت در حقیقت اجر کار و سرمایه نیز زیاد شده یعنی

پولی که برای مزد عمله جات یا منفعت سرمایه داران تقسیم میشود قوه معامله آن زیاد شده است
مثلاً اگر آن شیئ ارزان شده کفش باشد آنوقت چون خود کفش دوز هم مجبور است کفش بپوشد
از ارزان شدن کفش برای خود او هم صرفه دارد و بسیاری از صاحبان سرمایه و عمله جات
بواسطه استعمال بخار بهمین طریق فایده برده اند اگرچه فایده بزرگی که از این ترقی صنعت
حاصل شد تمام عاید آنها نگشت و رقابت سایر عمله جات و سرمایه داران مانع آن شد ولی
چون بواسطه استعمال بخار تقریباً قیمت تمام محصولات کارخانه تنزل کرد لهذا ایشان هم
در ضمن منتفع شدند این مطلب را بعد از این بتفصیل بیان خواهیم کرد

حال بطور مختصر بیان میکنیم که طلب و تدارک چگونه بر قیمت طبقات ثلثه اشیا مذکوره در فوق اثر دارد
باید بخاطر داشت که در تمام این اشیا قیمت باید بطوری ترتیب داده شود که طلب را
با تدارک شیئ معادل نماید

در اشیاء طبقه اول یعنی آنهائیکه تدارکشان محدود است تعادل مابین طلب و تدارک از زیاده
دست میدهد که قیمت آنها را بدرجه بالا ببرند که زیادتی طلب برطرف شود و مابین طلب و تدارک تعادل
در اشیاء طبقه ثانی یعنی آنهائیکه تدارکشان را میتوان زیاد کرد و گر بواسطه زیاد کردن مخارج
اما چون این اشیاء غالباً لوازم زندگی میباشند نمیتوان طلب آنرا کم کرد بنابراین قیمت

طلب زیاد و از تدارک است باید تدارک را زیاد نمود و این هم ممکن نمیشود مگر بواسطهٔ آنکه
مخارج آنرا زیاد کنند و بانواسطه قیمت آنها بالا میرود
در اشیاء طبقهٔ ثالث یعنی آنهائیکه تدارکشان را میتوان بدون ازدیاد مخارج زیاد کرد
وقتیکه طلب از تدارک زیادتر باشد قیمت را ترقی میدهند و طالبین کم میشود اما اینهم معادل
کردن طلب با تدارک موقتی است وقتیکه قیمت شیئی بدرجه رسید که بیش از نرخ معمولی
معاملات و سرمایه داران منفعت رسانید درینصورت خیلی اشخاص بطمع می افتند و از آن شیئی
زیاد تدارک میکنند آنوقت مجبور میشوند که قیمت را پائین بیاورند پس اینهم معادل شدن
طلب و تدارک دست نمیدهد مگر بواسطهٔ زیاد کردن تدارک اشیاء
اکنون که اسباب تعیین قیمت اشیاء طبقات ثلثه را بیان کردیم در فصل آینده در باب ارزش
پول گفتگو خواهیم کرد

فصل چهارم

در باب ارزش پول

بسیار اتفاق می افتد که مردم در باب قیمت پول گفتگو کنند ولی غالباً مقصودشان از قیمت
پول نرخ منفعت است مثلاً وقتیکه شخص مقروض در ازای پولی که قرض گرفته مقداری زیادی

باید منفعت بدهد میگویند قیمت پول یا نرخ منفعت زیاد است ولی باید دانست که گذشته از اینکه تعبیر
تجارتی قیمت پول معنی ندارد زیرا که سابق گفته ایم که ارزش شیئی عبارتست از قوهٔ معاملهٔ آن
و نیز شرح داده ایم که قیمت نیز نوعی از ارزش است یعنی هر وقت ارزش اشیاء را با پول
بسنجند قیمت میشود پس اگر بخواهند قیمت پول را معین کنند باید آنرا بخودش بسنجند و این بالبداهت
چرا که معقول نیست بگوئیم یک تومان ده قران ارزش دارد یا یک قران صد دینار ارزش
دارد بعبارهٔ اخری ارزش شیئی را بواسطهٔ سنجیدن بخودش نمیتوان معلوم کرد پس ارزش
پول عبارتست از قوهٔ معاملهٔ آن یعنی هر وقت یک مبلغ پول را با مقدار زیادی از اشیاء
بتوانیم معاوضه کنیم ارزش پول زیاد است اگر با یک مبلغ پول مقدار کمی از اشیاء معاوضه شود
ارزش پول کم است
بعضی اشخاص گمان میکنند که ارزش پول تغییر ناپذیر است بجهت اینکه چون در ضرابخانه یک اونس
طلا را به سه لیره و هجده شلینگ میسازند خواه قیمت اجناس گران باشد خواه ارزان ولی
اشخاصیکه این خیال را میکنند ملاحظه نمیکنند که پول خود از جنس طلاست چنانکه بجنسه یک خروار
گندم معادل است با صد من گندم همانطور هم یک اونس طلا معادل است با سه لیره و هجده شلینگ
پس باید دانست که ارزش فلزات قیمتی هم تغییر میکند و تعیین آن بواسطهٔ همان قواعدی است

که ارزش سایر معدنیات را تعیین نماید بنابراین ارزش فلزات قیمتی معین میشود و بواسطه
معادل کردن طلب آنها با مقدار کشان هر قدر طلب زیاد شود ارزش ترقی میکند و مردم بخیال
می افتند که مقدار کمی آنرا زیاد کنند و اگر برای ازدیاد مقدار کم مجبور شوند که در معدنهائی
کم حاصل تر کار بکنند مخارج تحصیل آن زیاد میشود و قیمت ترقی میکند اما اگر معدنهائی
حاصلخیز جدید کشف کنند مخارج تحصیل کم میشود و قیمت فلزات تنزل مینماید چنانکه این امر در
معدنهای پر حاصل نقره در امریکا مکشوف شده و نقره زیادی بدست آمد از سال ۱۸۵۰ تا سال ۱۸۶۰
نقره که از معدنهای امریکا بدست آمد در سال قریب ده هزار لیره بود در سنه ۱۸۶۱ شروع بازدیاد
کرد در سنه ۱۸۶۲ بچهار کرور و صد و پنجاه هزار لیره رسید در سنه ۱۸۶۴ به پنج کرور و سیصد
پنجاه هزار لیره بود و حالا تقریباً سالی چهل و شش کرور لیره نقره از آن معادن بیرون میاید
این مسئله و بعضی چیزهای دیگر سبب شد که ارزش نقره خیلی تنزل کرد و برای ممالکی مثل هندوستان
که تنخواه پولشان نقره است خیلی اسباب تشویش است ولی برای پول انگلیس هیچ ضرری
ندارد بجهت اینکه اصل پول در آنجا طلاست و پولهای نقره کم است و آنهم حکم اسکناس دارد
مثلاً معمول است که بیست شلینگ را با یک لیره معاوضه میکنند و حال آنکه هرگز بیست شلینگ
نقره معادل یک لیره طلا نیست و در آن مملکت قرار داده‌اند که بیش از چهل شلینگ را

نمیتوان بپول نقره انجام داد زیرا که اصل پول طلاست الحال قیمت نقره تقریباً یک ثلث کم
از سابق شده و بنابراین هندوستان که باید در سال قریب سی و چهار کرور لیره بدولت انگلیس
بدهد چون باید بپول طلا بدهد بازای یک لیره عوض ده روپیه باید سیزده روپیه ادا کند
و عیب کار اهالی هندوستان نیست که آنچه پول باید بخارج بدهند باید طلا باشد که متصل در
ترقی است و حال آنکه معاملات خودشان با پول نقره است که هیچ در ترقی نیست بلکه در
تنزل است

سابق بر این گفته ایم که طلب شیئی بواسطه قیمت آن معین میشود حال میگوئیم پول هم در تحت
همین قاعده است و از آن مستثنی نیست از برای انجام کاری اگر بخواهند بجای طلا نقره استعمال
کنند باید بیست و دو برابر آنچه طلا لازم است نقره بکار ببرند بجهت اینکه حالا نقره تقریباً بیست
و دو برابر قیمتش کمتر از طلاست مقدار پولی که در مملکت لازم است بسته است بمخارج
تحصیل آن و قدری بسرعت رواج آن فایده اصلی طلا و نقره ساختن پول است لکن
در بسیاری از صنایع و کارخانجات نیز استعمال میشود پس طلب هر مملکت برای طلا و نقره بسته
بارزش آنها و ثروت ملت و جمعیت آن مملکت و عدهٔ دفعاتیکه آنها را خرید و فروش میشود
و بواسطه سرعت عمل کارخانجاتیکه طلا و نقره کار میکنند

وقتیکه میگوییم طلب پول بسته است بثروت ملت نباید تصور کرد که ثروت ملت در اینجا مستثنی

از روی طلا و نقره که در میان آنها رواج است معلوم کرد چنانکه ثروت یکنفر را هم نباید

از مبلغ پولی که در دست دارد قیاس نمود چرا که در معاملات بزرگ بجای پول برات و سند

و چک و اسکناس و امثال آنرا استعمال میکنند و پول را در معاملات کوچک از قبیل مواجب نوکرها

و علاجات و مخارج یومیه بکار میبرد ولی اگرچه پول نقدی که شخص دارد میزان ثروت

او نیست لکن طلب او برای پول مناسب است بثروتش هر قدر ثروتش زیاد شود بیشتر

باید پول به نوکرها و علاجات بدهد و سفرهای طویل پر مخارج میکند و شاید که مخارج یومیه اش

نیز زیاد شود

اکنون میگوییم که حال یک ملت هم مثل حال یک شخص است طلب پول میزان صحیحی نیست

برای تعیین ثروت ملت اما همیشه نسبتی با ثروت و جمعیت مملکت دارد مثلا در مملکتی که

چهل کرور نفس باشد خیلی بیش از مملکتی که بیست کرور جمعیت دارد و فروش علاجات او بیشتر

اما در مملکت انگلیس در این بیست سال آخر زیادتی طلب پول با تزاید جمعیت معادل نبوده است

یعنی آنقدری که مردم پول طلب کرده اند آنقدر جمعیت زیاد نشده و شک نیست سبب آن این است

که حالا معاملات خیلی آسان شده چنانکه خرید و فروشهایی که امروز در انگلستان بواسطه

اسناد انجام می یابد بدون اینکه یک پول سکه رد و بدل شود چنانکه گفته اند که در مملکت

انگلیس باندازه وسعت تجارت پول سکه استعمال میکنند بعد ها شرح خواهیم داد که چگونه

اسناد و بروات جانشین نقره و طلا میشود ولی این مطلب بقدری واضح است که حاجت

بتفصیل ندارد سابق بر این داد و ستدهای بزرگ بوسیله پول انجام میگرفت مثلا در ایامی

که بشهر می آمدند که اجناس خود شانرا بفروشند همواره مترصد بودند که پول کمی بدهند [illegible]

یک روز در شهر هزاران لیره دست بدست میگشت ولی حالا در این معاملات بزرگ پول

بکلی متروک ساخته اند و اینها کتابچه های بروات خود را ببازار می آورند و بجای نقد کار

میکنند و پول استعمال نمیشود مگر در مخارج بین سفر بنابرین هرچند طلب پول با ثروت

و جمعیت مملکت تناسبی دارد لکن این نسبت ثابت و معین نیست بجهت اینکه هرچه استعمال

اسناد و بروات زیاد شود آن نسبت تغییر میکند

طلب فلزات قیمتی در هر مملکت نیز مناسب است با عده دفعاتیکه اشیا به پول خرید و فروش

میشود مثلا اگر یک پارچه کتان بعد از آنکه از کارخانه در آمد یکنفر تاجر معتبر فروخته شد و او

بتاجرهای خرده فروش فروخت بعد از آن یکی از خیاطها (?) از آن لباس دوخت و آن

لباسها را فروخت در صورت آن پارچه کتان قبل از آنکه بمقصد برسد چهار مرتبه بپول معامله

شده و واضح است که اینقدر داد و ستد بیشتر پول لازم دارد تا وقتیکه پارچه‌های این کارخانه
در آمده به مشتری برسد اگرچه حالا معمول شده که در معاملات بزرگ پول داد و ستد نمیکنند
مثلاً تاجر معتبر در وقت خرید پارچه از کارخانه بجای پول سند میدهد و تاجر خورده فروش هم
بالنسبه با او همینطور میکند و بواسطه دردست بدست گشتن پول خیلی صرفه جوئی میشود ولکن
از آن مثال معلوم شد که طلب پول قدری معین میشود و بواسطه عده و فنائیکه اشیاء بفروش
میرسند قبل از آنکه در محل استعمال در آیند

البته لازم نیست شرح دهیم که مقدار طلا و نقره که در کارخانه‌ها استعمال میشود چه اثری
بر طلب این فلزات دارد سابق براین گفتیم که ارزش طلا و نقره معین میشود بهمان قواعدیکه
سایر محصولات معدنی قیمتشان معلوم میگردد پس هرگاه در کارخانجات مقدار طلا و نقره
که بکار میرود زیاد شود در صورتیکه سایر چیزها بحال خود باشد طلب طلا و نقره را زیاد میکنند و همین
سبب ترقی قیمت آنها میشود حال برای اینکه بهتر اثر طلب را بر ارزش طلا و نقره معلوم کنیم
فرض مینمائیم که سند و براوات و اسکناس و سایر چیزها اینکه قائم مقام پول میشود در میان
نباشد و نیز بواسطه کشف معادن جدید نتوانیم مقدار کل طلا و نقره را زیاد کرد و پس فرض میکنیم
که مملکتی که اینحال را دارد تحصیل ثروتش زیاد شود کارخانه‌ها ضعف گردد و جمعیت ترقی کند

در اینصورت داد و ستد ها ضعف شده و حال آنکه مقدار پولی که در دست مردم است همان
حال اول است پس با قیمت اشیاء تا نصف شده باشد یا بعبارة اخری ارزش طلا
و نقره مضاعف شده است

مثال دیگر بزنیم فرض میکنیم که در میان جماعتی تجارت و کارخانجات و جمعیت مردم بحال خود
باند و تمام داد و ستد ها هم بپول بشود و مقدار پولی هم که در میان آنها رواج است بیست
کرور لیره باشد آنوقت معدنهای جدید طلا و نقره کشف بکنند یا اینکه از خارج طلا
و نقره زیاد بآنجا بیاورند تا مقدار پول بیست و چهار کرور لیره شود مقدار اشیاء بحال
خود باقیست داد و ستد ها هم زیاد نشده جمعیت هم مثل سابق است لکن پول رواج
یک خمس زیاد شده در اینصورت با قیمت اشیاء و مزد عمله جات هم بهمین نسبت ترقی کند
بجهت اینکه ارزش طلا یک خمس تنزل کرده از این مثال معلوم میشود که هر وقت مقدار طلا
و نقره مملکت زیاد شود اگر از راه دیگر تلافی آن نشود ارزش آن تنزل مینماید از مثال
اولی معلوم شد که اگر ثروت مملکت زیاد شود در صورتیکه مقدار پول بحال اول باقی باشد
ارزش طلا و نقره ترقی میکند بنابراین زیادتی قیمت بطور لزوم دلیل بر زیادتی ثروت
و خوشی مردم نیست

پس معلوم میشود که هرگاه ثروت زیاد شود و پول رواج هم از دیاد پیدا کند تأثیری در ارزش طلا و نقره ظاهر میشود در مثالهای فوق ما هم چنین فرض کردیم که مقابل آن نوع چیزهای دیگر روز با آنها تماماً نمایند و حال آنکه غالباً برعکس است مثلاً در مثال اول فرض کردیم که کالاجات و جنس مملکت زیاد شود و مقدار طلا و نقره که رواج است بحال خود باقی و در آن صورت گفتیم که ارزش طلا و نقره خیلی زیاد میشود و حال آنکه هر وقت ارزش پول زیاد شود مردم هم از آن میبرداشته یا هر وقت تجارت وسعت پیدا کند چیزها تمام معاملات را میکنند و این وقایع غالباً میشود که در ارزش پول تغییرات زیاد پیدا شود

اثر اکتشاف معادن طلای کالیفرنی و استرالی

در مثال دوم فرض کردیم که مقدار طلا و نقره رواج زیاد شود بدون زیادی جنسیت و ثروت چنانکه در سال ۱۸۴۸ معادن طلای زیاد در کالیفرنی و استرالی کشوف شده و بر مقدار طلای رواج خیلی افزوده شد قبل از سال ۱۸۴۸ مقدار طلائی که از تمام معادن دنیا گرفته میشد تقریباً بیست کرور لیره بود اما بعد از آن چند سال از طرف خیال معادن طلای کالیفرنی و استرالی هر کدام بیست کرور لیره طلا دادند بنابراین مردم خیال میکردند که این زیادی فوق العاده طلا بسرعت ارزش آنرا تنزل خواهد داد و قیمت اشیا ترقی فاحش خواهد کرد لکن این پیش بینیها انجام نیافت بطوریکه

معلوم نشد که آیا کشف این معادن اثری بر ارزش طلا داشته یا نه پس از آنکه مدتی تفتیش کردند معلوم شد در سنه ۱۹۲۰ ارزش طلا نسبت به سنه ۱۹۱۸ در صد تومان پانزده تومان تنزل کرده و حال آنکه این تنزل خفیف نسبت بزیادی مقدار کل طلا هیچ است پس خوب است بفهمیم بچه جهت این مقدار فوق العاده سالیانه طلا اینقدر بر ارزش آن کم اثر داشته است یکی از جهات این مسئله عدم خیال و طلاست است که مقدار کل سالیانه طلا هر چه بر آن زیاد شده بود لکن این زیادی نسبت بمقدار کلی طلائیکه در دنیا موجود بوده بدرستی معلوم نیست ولی تخمیناً هزار صد و بیست کرور لیره بوده است پس این معادن طلای جدید سالیانه بیش از صد پنج بر آن مقدار اضافه نموده و پس از بیست سال لازم است تا بواسطه این معادن مقدار طلای دنیا بنصف شود از طرف این هم مقدار فوق العاده طلا چند سالی طول کشید و بعد معادن کم تمام شد و مقدار سالیانه طلا که در سنه ۱۹۱۵ به شصت و چهار کرور لیره رسیده بود در سنه ۱۹۰۵ به سی و شش کرور لیره برگشت و در سنه ۱۹۱۶ چهل و سه کرور لیره بود

اما جهت عمده اینکه مقدار فوق العاده طلا چندان بر ارزش آن اثر نکرد این بود که در همان وقت وقایعی دست داد که تجارت و صنعت را وسعت داد و طلا بیکبار از دست مردم افتاده و بود بکار رفت و آن اینکه قیمت اشیا ترقی پیدا کند و وقایعی که

سبب این وسعت تجارت و صنعت شد از این قرار است اولاً تازه استعمال بخار در چرخها
و اعمال صنعتی و حمل و نقل اثقال در مملکت انگلیس و سایر جاهای متمدن عالم معمول شده
بود ثانیاً در مملکت انگلیس تجارت آزاد شده و وسعت فوق العاده پیدا کرده بود چنانکه
از سال ۱۸۴۰ تا سال ۱۸۶۰ امتعه که از انگلیس بخارج میرفت از ضعف هم بیشتر شد یعنی اول صد و بیست
کرور لیره بود و دویست و شصت کرور لیره شده و در ۱۸۶۰ به چهار صد و بیست و چهار کرور لیره
امتعه وارده آن مملکت نیز بهمین نسبت ترقی کرده بود و معلوم است که این وسعت دنیا
در خرید و فروش تمام طلاها را جذب میکند

ثالثاً راههای آهن و سایر چیزها از این قبیل در هندوستان شروع شد کرورها نقره بآن
مملکت رفت برای اینکه غلهجات و غیره را فرو بخرند و این نقره را غالباً از فرانسه و سایر
ممالک اروپا بردند و بجای آن طلا گذاشتند چنانکه حساب کردهاند که در ظرف هفت
سال هشتاد و شش کرور سرمایه انگلیس با تقسیم در هندوستان بخرج رفت
رابعاً علاوه بر اینها فرانسه و آلمان و سایر ممالک که سابق پول اصلی آنها نقره بود در میان
دوران طلا را اخذ پول قرار داده بودند و ایتالیا و ممالک متحده امریکا که سالهای دراز اسکناس
معمول میداشتند پول سکه قبول کردند پس زیادتی طلا از این جهت هم لازم شده بود

عقیده بعضی اشخاص معتبر این است که مجموع وقایع مذکوره در فوق برای اینکه مانع تنزل ارزش
طلا بشود کافی بلکه زیاد است و میگویند که از سنه ۱۸۶۳ تا سنه ۱۸۸۶ مردم طلا فاضل نداشتند
بلکه باقی آورده و ارزش آن ترقی کرد و بهمین جهت قیمت اشیا تنزل نمود و باید ملتفت بود
که وقایع چهارگانه مذکوره در فوق که زیادتی طلا را جذب کرد تعلقی به اکتشاف معادن طلا
نداشته است این معادن خواه کشف میشد خواه نمیشد بهر حال ترقی ثروت و جمعیت که
بواسطه آزادی تجارت در مملکت انگلیس پیدا شد و همچنین وسعت تجارت مشرق زمین
پیدا میشد و هیچ وجه دخلی بزیاد و کمی ارزش طلا نداشت منتها اینکه کشف این معادن در موقع
خوشی اتفاق افتاد والا اگر وقتی این معادن کشف میشد که تجارت و صنعت و جمعیت ترقی
نبود فایدهای از آن حاصل نمیآمد مگر برای ممالکی که دارای آن معادن بودند و این ممالک هم فایدهای که
میبردند این بود که قوه خریداری زیاد پیدا میکردند چنانکه یکی از متعلمین ثابت کرده
که کالیفرنی و استرالی از طلای خود بردند این بود که آن طلا را از خود دور کردند و در عوض
آن اشیائی را که در سایر ممالک ساخته میشد تحصیل نمودند یک فایده دیگر هم حاصل آن
که بواسطه کشف این معادن مردم آن ممالک کردند زیرا که مردم همینکه شنیدند در استرالی
معادن جدید طلا پیدا شده جوق جوق بآن سرزمین شتافتند و در ظرف شش سال جمعیت آن

ناحیه از بقاد و هفت هزار به چهار صد و ده هزار نفر رسیده و این آبادی جمعیت در آنجا

حاصل نخیز کم جمعیتی مثل استرالی باعث وسعت ثروت و تجارت و صنعت آن گشت

پس اکتشاف معادن طلا برای تجارت دنیا خیلی مفید بوده بجهت اینکه در جهان وقتی که

تجارت احتیاج بطلا داشت این معادن مکشوف شد و اگر این اکتشاف در وقتی

اتفاق می افتاد که تجارت متوقف بود اسباب صدمه و حیرانی میشد و چون ارزش طلا

تغییر میکرد و قرار دادهای نقود و سکه ها مغشوش میشد پول مردم تزاید حاصل میکرد لکن قوه

معاملهٔ آن تنزل مینمود چراکه همه کس میداند که اگر قیمت اشیاء ضعیف شده باشد حالا که حقیقهً

یک تومان مزد میگرفت حالا اگر دو تومان مزد بگیرد بهبودی در حال او پیدا نمیشود بجهت آنکه

حالا با دو تومان همانقدر چیز میدهند که آن وقت با یک تومان میدادند یعنی که دو تومان

حالا معادل با یک تومان آن وقت است مثالی که در فصل دویم همین قسمت از قول مسیو

باستیات ذکر کردیم حقیقت این مطلب را ظاهر میسازد

(قسمت ثالث)

تقسیم ثروت

(مقدمات)

در باب حصول ثروت باز نمودیم که عوامل حصول ثروت زمین است و کار و سرمایه

پس واضح است که چون ثروت تحصیل شد باید تقسیم شود مابین همین سه عامل یعنی مابین صاحب

زمین و کارگر و صاحب سرمایه سهم صاحب زمین را کرایه مینامند سهم کارگر را مزد میگویند

سهم صاحب سرمایه را منفعت میخوانند بنابراین ثروت منقسم میشود به سه قسمت کرایهٔ زمین

مزد کار و منفعت سرمایه در فصول آینده ذکر خواهیم داشت که این سه جزء با همدیگر

چه بستگی دارند و چطور میشود که گاهی یکی نقصان می پذیرد و دیگری افزایش مثلا بیان میکنیم

که چرا وقتیکه منفعتها عموما تنزل کرد کرایه ترقی میکند از برای فهم این مطالب بسیاری

مطالب دیگر را اکنون میباید قوانین تقسیم ثروت را بخوبی فهمید

در مملکت انگلیس کرایه و مزد و منفعت هر کدام بطبقات ممتاز تعلق میگیرد یعنی کرایه بصاحب

ملک و مزد بکارگر و منفعت بصاحب سرمایه لکن باید ملتفت بود که در ممالک دیگر طریقه های

دیگر نیز معمول است در بسیاری از اماکن اروپا غالبا یکنفر دارای هر سه نوع عامل حصول

ثروت است یعنی کشتکار هم صاحب ملک است هم کارگر است و هم صاحب سرمایه
و بنابرین تمام ثروتی هم که حاصل میشود نصیب خود او میگردد چه کرایه و چه مزد و چه منفعت
در ایرلاند و هندوستان بسیار اتفاق می افتد که کار و سرمایه از کشتکار میشد و در آنصورت
مزد و منفعت حق اوست و کرایه حق دیگری از این بحث معلوم شد که در ممالک مختلفه
طریقه های دیگر در فلاحت معمول است

(فصل اول)

در باب کرایهٔ زمین

(تعریف کرایه) کرایه آن قسمتی از ثروت است که حق صاحب ملک است
یعنی حقی است که باو داده میشود در ازای اینکه ملک او را بکار گرفته اند در بعضی ممالک
کرایهٔ زمین را از روی عادت و رسم تعیین میکنند ولی در ممالک دیگر مثل انگلیس از روی
رقابت است تعیین کرایهٔ زمین از روی رقابت بطریقی است که صاحب ملک یا قسمتی از
چند ملک خود را بهر مستأجری که از همه بیشتر کرایه میدهد واگذار میکند و در اینصورت تعیین کرایه هم
مثل سایر خرید و فروش است
پس خوبست ابتدا قواعدی که کرایهٔ زمین را بواسطهٔ رقابت معین میکند شرح داده شود بعد از آن

باختصار ملاکی را نیز که از روی رسم و عادت مجری میشود بیان کنیم در اینجا لازم نیست
بگوئیم که صاحبان املاک ابتدا چطور آنها را متصرف شده در صورتیکه نه خودشان برای
حصول آن ملک زحمت کشیده اند نه دیگری بخشیده کافیست که فرض کنیم اراضی در تصرف
اشخاص چندی است کرایه که صاحبان املاک میگیرند در حقیقت ثمرهٔ یک قسم انحصار طبیعی است
بجهت اینکه وسعت زمین محدود است و همه کس هم بآن محتاج است بنابراین همیشه صاحبان
املاک از زارعین خرج و کرایه خواهند گرفت یکی از علما گفته است که دلیل بر اینکه صاحبان ملک
کرایه میگیرند اینست که زمین چیزی است که همه بآن محتاج اند و از جای دیگر هم نمیتوانند تحصیل
بکنند مگر از صاحبان املاک
کرایهٔ زمین زراعتی از روی دو چیز معلوم میشود یکی حاصلخیزی آن دیگر وقوع آن در محل
مناسب و هنگامیکه زمین یکی از این دو چیز را فاقد باشد کرایه ندارد مثلا اگر زمینی چنان بیحاصل باشد
که زراعت آن نفعی بسرمایه دار و عمله نرساند هیچکس آن زمین را کرایه نمیکند از طرف دیگر بعضی
از اراضی هست که بسیار حاصلخیز است معهذا کرایه ندارد بجهت اینکه در محل مناسبی واقع نیست
مثلا در امریکا و استرالیا اراضی بسیار هست که این حالت را دارد زیرا که از آبادی دور است و
راه آهن و سایر وسایل حمل و نقل هم موجود نیست بنابراین کسی نمیتواند از حاصل های فراوان

آن اراضی بهره ببرد پس چنین زمینی کرایه ندارد بعضی اراضی دیگر هست که هم خیلی حاصلخیز است
و هم در جای مناسب واقع است معهذا کرایه ندارد بواسطه اینکه حیوانات از قبیل خرگوش
و غیره حاصل آنرا ضایع میکنند چنانکه سالهای پیش بسیاری از اراضی انگلیس کرایه اش تنزل
کرد بواسطه اینکه حیوانات حاصل آنها را خراب میکردند و این خسارت تنها بصاحب ملک
بلکه بتمام ملت وارد آمد و مثل این بود که حاصلخیزی زمین کم شده باشد مستاجرین چندان خسارتی
نمی‌دیدند چه مبلغ کرایه اش را کم میکنند لکن مشتریها و صرف کنندگان محصولات زراعتی
متضرر میشوند از اینکه قیمت آنها ترقی میکند

در تمام ممالک اراضی بواسطه حاصلخیزی و مناسبت محل تفاوتشان اختلاف دارند و چیزی
که تعیین کرایه از روی آن ثابت باشد و چه کرایه متناسب است با حاصلخیزی زمین و خوشی
محل آن مثلا اگر دو مزرعه باشد که یکی بواسطه حاصلخیزی خوش وضع است و دیگری حاصلش بیشتر
باشد البته همان زمینی که حاصل آن مزرعه زیادتر است کرایه اش هم بیشتر است حال ممکنست
کسی بگوید خیلی خوب واضح است که مزرعه پر حاصل‌تر کرایه اش بیشتر است لکن از روی چه قاعده
باید کرایه آنها را معین کرد و کرایه زمین کم حاصل‌تر را چقدر قرار بدهیم تا از روی آن کرایه زمین
پر حاصل‌تر هم معلوم شود در جواب این سوال باید قانونی را که ریکاردو برای کرایه قرار داده شرح دهیم

قانونیکه ریکاردو برای کرایه وضع کرده است

ریکاردو میگوید در هر مملکتی یک زمینی هست که بقدری بی‌حاصل است یا چنان بد محل است
که اگر در آن زراعت کنند فقط سرمایه که در آن بکار رفته با اجرت عمله که در آن زراعت کرده
از آن حاصل میشود و نفعی برای کسی که آنرا کرایه میکند ندارد در اینصورت چنین زمینی کرایه ندارد
یعنی چون نفعی ندارد کسی که آنرا کرایه میکند مجبور نیست که از بابت کرایه بدهد پس هر وقت میخواهند
بر زمینی کرایه ببندند معلوم میکنند که این زمین نسبت با آن زمین کم حاصلی که کرایه ندارد چقدر
حاصلخیزتر یا در راست کرایه آنرا از روی آن نسبت معلوم میکنند ریکاردو آن زمین کم
حاصل بی کرایه را حد زراعت نامید بجهت اینکه اگر زمینی کم حاصل‌تر از آن باشد اگر هم کرایه
بر آن نه بندند باز کسی در آن کار نمیکند زیرا که مخارجی که در آن میکنند بهدر میرود
بدیهی است که حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت است بهر جا و بهر وقت یکی نیست و قیمت
محصولات زراعتی هم از روی مخارج پر خرج‌ترین آنها معلوم میشود یعنی بعبارة اخری
از وضع حاصلخیزی زمینی که در حد زراعت است پس باید معلوم کرد که تعیین زمینی که در حد
زراعت باشد و کرایه ندهد از روی چه قاعده است و دیگر آنکه چرا زمینی که در [illegible] در حد زراعت است
اگر در انگلیس هم کرایه زیاد میداشت برای جواب این دو سوال باید قدری در قیمت محصولات

زراعتی تحقیق کنیم این مسئله را باید دانست که در هر مملکت بعینه هر شیئی که در حد زراعت
باشد از روی حوائج جمعیت آن مملکت است و وسایلی که برای رفع آن حوائج دارند مثلاً اگر
جائی وسعت اراضی محدود باشد و کم کم جمعیت زیاد شود مجبور میشوند که در همان وسعت زمینهای
کم حاصلخیزی که سابق بیکار بود رجوع کنند در اینصورت حد زراعت پائین میرود و قیمت محصولات
زراعتی و همچنین وجه کرایه ترقی میکند از طرف دیگر اگر زمینی که آزاد و از آن حاصل میکنند
محدود نباشد اگر هم جمعیت زیاد شود و آذوقه زیاد احتیاج پیدا کنند راه و وسایل ارتباط را
که ترقی دادند و با خارجه هم مربوط شدند رفع حاجت میشود بدون اینکه حد زراعت پائین بیاید
چنانکه در مملکت انگلیس در ظرف ده سال از [illegible] تا [illegible] همین قسم اتفاق افتاد جمعیت
زیاد شد و آذوقه زیاد احتیاج پیدا کرده بودند در عوض وسایل ارتباط را ترقی دادند و بواسطه
مراوده با خارجه رفع احتیاج نمودند علاوه بر این قیمتها تنزل کرده و حد زراعت بالا رفت
بجهت اینکه بعضی اراضی از زراعت افتاد و کلیه کرایه های زراعتی تنزل کرد
هر چه قیمت محصولات زراعتی ارزان باشد حد زراعت مرتفع است مثل استرالیا که در آنجا
تا زمین خیلی حاصلخیز نباشد نفع ندارد هر چه محصولات زراعتی گرانتر میشود حد زراعت پائینتر میآید
بجهت اینکه زراعت اراضی کم حاصل نیز نفع میدهد حقیقت این مسئله از روی مثال معلوم میشود فرض میکنیم

که قیمت محصولات زراعتی ناگهان یک ثلث ترقی کند معلوم است که مداخل مستأجرین تمام
بهمین قدر زیاد خواهد شد آنوقت سایر مردم بطمع می افتند و با مستأجرین رقابت میکنند و زارعین
مبلغهائی زیادتر کرایه میکنند و بنابراین اراضی که سابق در حد زراعت بود حالا کرایه میدهد
و با تقسیم حد زراعت پائین می آید
یکی از دلایل واضح برای اینکه بواسطه تغییر جزئی در قیمت محصولات زراعتی حد زراعت
سال بسال اختلاف پیدا میکند حالت اراضی ناپستوری است در آن املاک قطعه زمینهائی
خیابان لم یزرع که برای مستأجر زراعت آنها صرف ندارد مگر اینکه قیمت محصولات خیلی
عالی باشد بنابراین وقتیکه قیمت اجناس ترقی میکند بعضی از آن اراضی خیلی کم حاصل را
بکار می اندازند و جبر سرمایه و زحمت خود را برمیدارند اما وقتیکه قیمت اجناس تنزل
کرده دوباره متروک میشود بجهت اینکه انقدر حاصل نمیدهد که فروش آن نفعی بحال زارع داشته
باشد در یکی از فصول سابق ترقی قیمتی که در سال ۱۸۷۳ در زغال سنگ پیدا شد اشاره کردیم
و باز نمودیم که آن ترقی قیمت باعث شد که معادن کم حاصل را بکار زنند و چون قیمت زغال
سنگ تنزل کرد فی الفور آن معادن هم متروک شد محصولات زراعتی هم همان حال دارد
هر وقت قیمتشان ترقی کند حد زراعت پائین می آید یعنی مجبور میشوند زمینهای کم حاصل

زراعت کنند و جهت کلّیه آن ترقّی قیمت موقوف شد بر آن اراضی کم حاصل خیز متروک میشود
پس معلوم شد که حدّ زراعت پائین نمی‌آید مگر بواسطهٔ ترقّی قیمت اجناس بجهت اینکه
تا اجناس گران نباشد زراعت زمین کم حاصل نفعی نمیدهد و سابق هم گفته‌ایم که از برای
ترقّی کردن قیمت اجناس هیچ چیز مؤثّرتر از این نیست که طلب آن اجناس زیاد شود
و زیادتی طلب هم نتیجهٔ زیادتی جمعیت است زیاد شدن جمعیت بطور لزوم متضمّن زیادتی
طلب محصولات زراعتی است و این زیادتی باعث ترقّی قیمت آنها میشود و قیمت که ترقّی
کرد زراعت زمینهای کم حاصل نیز فایده می‌بخشد پس معلوم شد که زیاد شدن جمعیت که طلب
اجناس را زیاد میکند قیمت آنها را ترقّی میدهد و حدّ زراعت را پائین می‌آورد
زیادتی جمعیت به دو طریق سبب ترقّی کرایه میشود یکی اینکه طلب محصولات زراعتی را زیاد
کرده قیمت آنها را ترقّی میدهد دیگر اینکه چون حدّ زراعت را پائین میبرد اراضی مزروعه
وسعت می‌یابد و سهم صاحب ملک که عبارتست از کرایه زیاد میشود بجهت اینکه سابق گفتیم
که کرایهٔ زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن زمین بر حاصلخیزی زمینی که در حدّ زراعت باشد
و کرایه نداشته باشد پس هر چه این حدّ زراعت پست‌تر باشد معلوم است که کرایهٔ آن زمین
بالاتر است فرض میکنیم که مقدار حاصلخیزی مزرعهٔ مخصوصی را بعدد ۱۰۰ انبا نمایم و بعد از

حاصلخیزی زمینی که در حدّ زراعت است ۳۰ باشد در آنصورت کرایهٔ مزرعهٔ اوّلی ۷۰ میشود
امّا اگر حدّ زراعت تنزّل کرده بطوریکه مقدار حاصلخیزی زمینی که در حدّ زراعت است بعدد ۲۰
نموده شود آنوقت کرایهٔ مزرعهٔ اوّل هم به ۸۰ میرسد
حال قانون ریکاردو را خلاصه کرده گوئیم کرایهٔ هر زمین عبارتست از فضل حاصلخیزی آن بر حاصلخیزی
بدترین اراضی مزروع که کرایه نداشته باشد یعنی در حدّ زراعت باشد بنابراین هر واقعه که
سبب تنزّل حدّ زراعت شود کرایه را ترقّی میدهد بجهت اینکه فضل حاصلخیزی آن زمین بر بدترین
اراضی مزروع که در حدّ زراعت باشد زیاد میشود
از قانون ریکاردو چنین مستفاد میگردد که از بعضی حیثیّات مابین منافع صاحب املاک
و سایر طبقات مردم تناقضی هست زیاد شدن جمعیت و ترقّی کرایه نیز زیادی آرد
امّا اگر زیاده از حدّ جمعیت زیاد شود برای منافع عمومی مردم مضرّاتست و برای مالکین
نافع در مملکت انگلیس رسم است که از برای نگاهداری فقرا از املاک مالیات مخصوصی میگیرند
و اگر این رسم نبود تناقض مابین منافع مالکین و سایر مردم خیلی بیش از اینها بود بجهت اینکه
آنوقت صرفهٔ مالکین در این بود که مردم از روی بیباکی زن بگیرند و اطفال زیاد بیاورند که جمعیت
زیاد شود و کرایهٔ املاک ترقّی کند از اینجه معلوم میشود که خوب کرده‌اند که مالکین را هم در نتایج حسنه

زیادتی جمعیت شریک نموده ایم در نتایج هلاک آن اگر مالیات دستگیری فقرا را از املاک میگیرند
فلاکین بواسطه این احتیاط ملی فقرا غنی میشوند و در حقیقت همان چیزی که باعث فقر یک طایفه شده بود
غنای فرقه دیگر میگشت فلاکین در زیر و زبر تحول از ثروت شده و حتی امور [illegible] افضل تر از ایده بود
مالیات دستگیری فقرا از این حیثیت مناقضت با این منافع فلاکین و سایر طبقات بر هم است
واز حسن اتفاق از بعضی جهات دیگر هم منافع این دو طبقه مردم یکسان نیست باوجود [illegible]
زیادتی جمعیت و ترقی کرایه گیری است معهذا نباید تصور کرد که منافع صاحب ملک و صاحب
سرمایه و سایر طبقات به حال نقیض یکدیگر هستند بلکه برعکس منافع فلاک و سرمایه دار و کارگر
از بعضی جهات یکسان است مثلا صرفه عمده این است که زمین را بقدر امکان حاصلخیز کنند
چنانکه اگر فرض کنیم که بیک وسیله حاصل ملکی زیاد شود آنوقت آن ثروتی که مابین آنها قسمت
میشود زیادتر است یعنی بصاحب ملک کرایه زیادتر میرسد بصاحب سرمایه منفعت زیاده
و بکارگر مزد بیشتر چند سال قبل در ممالک جنوبی انگلستان مزد عمله جات چنان کم و قیمت
ارزاق الی آخر چنان گران بود که محسوس شد که کار سازی عمله جات خیلی کم شده است
بجهت اینکه غالبا غذا و لباس درستی باشان نمیرسید بواسطه مزد و [illegible] و اکثر [illegible]
بطوری که بعضی میگفتند که اگر ما برده بودیم یا حیوان بارکش بودیم صاحب ما از برای صرفه

خودش بهتر با غذا و لباس و منزل میداد و تا حالا که باید از مزد کار خود امرار زندگی کنیم چه
گفتگو کردیم که اگر عمله اجرت مزد زیاد بدهند کار سازی او بیشتر میشود و صاحب کار بیشتر منفعت
از کار او منتفع کرده معهذا معلوم بود که این اوضاع در حال عمله جات چه باشد بواسطه تقلیل
دانائی صاحب کار از آنها بود بلکه جهات چندی باعث آن شد که از آنجمله یکی تنزل قیمت
ارزاق بود که از امریکا آورده و فروخته شد و خیلی اسباب رفاه عمله جات گشت دیگر اینکه
چون تربیت عمله جات ترقی کرده بود و داناتر شده بودند خودشان ملتفت شدند که حالتشان
از تمام طبقات مردم بدتر است پس هر دسته که میگیرند قناعت نکردند و چون راه آهن
و کشتی بخار هم معمول شده بود بسهولت نقل مکان کرده با ماکنی رفتند که در آنجا بهتر مزد پیدا
و همین پیشرفت تربیت اسباب قوت قلب و اطمینان ایشان شد مثلا تا چند سال قبل با این
عمله جات رفتن معمول نبود و چنان حال و حیاتی بود که حقشان نمیرسید از جایی دست
بکشند و جای دیگر و شغل مناسبتری پیدا کنند در حقیقت مثل درخت بودند که در یک زمین
جا میکنند و باید همیشه بی تغییر وضع بمانند حالا این اوضاع تغییر کرده و مشاهده میشود که عمله جات
مثلا از زراعت دست میکشند و در کارخانه ها مستخدم میشوند و اگر چه هنوز زود است که
بگوئیم این تغییر وضع بر کرایه و منافع زارعین چه اثر خواهد کرد ولی امید داریم که چون این خیال

موقعی که در تمام طبقات از پیشرفت تربیت و شعور عمله جات منتفع خواهند شد و کلیه دلیل هم
بر این مطلب هست و آن اینست که مدتهاست عمله جات ولایات شمال انگلیس حالشان
از عمله جات جنوبی بهتر بوده است از این جهت که ترقیشان بهتر و منزل و مزد و سایر چیزهاشان
مناسب تر بوده است و این اواخر معلوم شد که در آنجاها که مزد عمله جات گران تر است
نه تنها کرایه بازیادتر و وضع امور زراعت بهتر است بلکه مبلغی که صرف مزد عمله جات
میشود کمتر از آن ولایاتی است که مزد آنها ارزان است مثلاً حساب کرده اند دیده اند که
دو ملک مساوی الوسعه که هر دو یک قسم کار لازم داشته یکی از آنها در شمال انگلیس واقع
بوده و دیگری در جنوب با وجود اینکه در شمال به عمله جات هفته بیست شلینگ مزد میدادند
و در جنوب چهارده شلینگ مع هذا در شمال مبلغیکه صرف مزد عمله جات شده بود در سال
پانصد و ده لیره بوده و در جنوب ششصد لیره و جهت این امر غریب اینست که در شمال
چون عمله جات مزدشان زیادتر و حالشان بهتر است زیادتر و بهتر از عمله جات جنوب
میتوانند کار بکنند یا بتواسطه عمله کمتر لازم میشود و مزد هم کمتر داده میشود
کسانیکه قانون کرایه ریکاردو را خوب فهمیده اند بسیاری از مسائل اکونومی را میتوانند حل کنند
کسی که آن قانون را بداند و آن مطلبی را هم که ما در قسمت اول شرح دادیم که طلب اشیا

طلب کار نیست منفعت شده باشد میتوانند بسیاری از اشتباهات را که در میان مردم معمول شده
و خیال میکنند حقیقت است معلوم کنند و یکی از آن اشتباهات اینست که غالباً در روزنامجات و جاهای
دیگر مینویسند که سعادت ممالک هر ربعی معلوم میشود از روی زیادتی جمعیت آنها یعنی که هر قدر جمعیت
مملکت زیادتر باشد سعادت ملت آن زیادتر است و این مطلب یک خطای بزرگ است در
مملکتی مثل استرالیا که اراضی حاصلخیز زیاد و حوائج زندگی فراوان و ارزان است زیادتی
جمعیت ثروت ملت را زیاد میکنند بجهت اینکه کار زیاد لازم میشود اما در بعضی ممالک مثل
هندوستان جمعیت خیلی زیاد شده و اینکه ثروت ملت زیاد شود بلکه رفاه مردم کم شده
و بسیاری از مردم دچار فاقه و فقر میباشند و هیچ قسم ذخیره و آذوقه ندارند که سالی که حاصل خراب
شود کار بدبختیها درجه سختی میکشد اضافات هم ندارند که در تنگ دستی آنها را دور کنند و لوازم
تحصیل نمایند در حقیقت در پست ترین درجه زندگی هستند و اگر یک درجه از این پایین تر بروند قحط
و غلا است پس واضحست که در چنین مملکتی زیادتی جمعیت هیچ وجه دلیل بر زیادتی ثروت و
سعادت ملت نیست

یکی دیگر از نتایج مهمه قانون ریکاردو اینست که وجه کرایه جزء قیمت محصولات زراعتی نیست
یا بعبارة اخری اگر وجه کرایه را بکلی از میان بر دارند محصولات زراعتی ارزانتر نخواهد شد

سابق گفتیم که قیمت محصولات زراعتی از وضع خرج زراعت معلوم میشود قیمت این محصولات
باید طوری باشد که تلافی سرمایه و کاری که در زراعت بدترین زمین مزروع بی کرایه صرف میشود
بکند اگر قیمت از این کمتر باشد آن زمین از زراعت می افتد و خرج زراعت بالا میرود و لکن این غلط
واقع نمیشود بجهت اینکه موقوف کردن کرایه طلب محصولات زراعتی را کم میکند و حال آنکه قدر کفایت
اجناس لازمه حالا هم لازم است و چنانکه سابق گفتیم وضع خرج زراعت و میزان
حاصلخیزی آن از روی طلب محصولات زراعتی معین میشود و پس معلوم شد که کرایه در قیمت محصولات
مدخلیتی ندارد

بعضی اوقات مخالفین قانون ریکاردو ایراد میکنند که زمین مزروع بی کرایه وجود ندارد از اینکه تمام
زارعین کرایه میدهند در جواب میگوئیم راست است که خیلی کم اتفاق می افتد مزرعه تماما
چنان بی حاصل باشد که نتوان بر آن کرایه بست اما در بسیاری از مزارع قطعه از این قسم
اراضی هست و اگر چه کرایه را از روی تمام وسعت مزرعه معین میکنند ولی اگر آن قطعه زمین را
از تمام مزرعه مفروز نمایند باز کرایه آن مزرعه همان قدر است یعنی که در حقیقت آن قسمت زمین
کرایه ندارد

یکی دیگر از ایرادهائیکه مخالفین قانون ریکاردو میکنند اینست که صاحب ملک و مستاجر هیچکدام

از این قانون اطلاع ندارند و معهذا نرخ کرایه زمین را معین میکنند این ایراد مثل اینست که
کسی بگوید کتاب مشرحین غلط است بجهت اینکه همه مردم زندگی میکنند بدون اینکه از
ترکیب اعضای بدن خودشان مطلع باشند برای زندگی کردن لازم نیست شخص بداند آلات
هاضمه خودش بچه ترتیب است طبیعت خود هضم میکند و همچنین صاحبان املاک و مستاجرین
لازم نیست از قانون ریکاردو مطلع باشند بی اختیار موافق آن قانون رفتار میکنند

در باب تعیین کرایه از روی عادت

در این فصل چنین فرض کردیم که کرایه اراضی از روی رقابت معین شود و در ممالک انگلیس
اینطور است ولی در بسیاری از ممالک کرایه بواسطه عادت معلوم میشود مثلا در بعضی
قطعات فرانسه و ایطالیا رسم است که محصول زمین بنسبت معینی ما بین صاحب ملک و زارع
قسمت میکنند و غالبا سهم صاحب ملک نصف محصول است بعضی جاها هم ثلث
در اینصورت اگر چه کرایه از روی رسم و عادت معین شده و نه از روی رقابت نیز از روی
عادت معین میشود که چقدر از مخارجی را که برای زراعت زمین لازم است صاحب ملک باید
بدهد در بعضی جاها رسم است که باید بذر و آلات و حیواناتی را که برای زراعت لازم است
صاحب ملک بدهد در بعضی جاهای دیگر صاحب ملک همان حیوانات و بذر را میدهد و آلات را

خود زارع قسمت اعظم میآورد این عادات بنظر خیلی بی ترتیب و بیقاعده می آید بنا بر این

ترقیات آن دخلی بعالم الکونومی پلیتیک ندارد معهذا بد نیست که قدری معلوم کنیم

که این رسم بر کرایه چه اثر دارد

در جاهائیکه کرایه از روی عادت و رسم معین میشود نه از روی رقابت صاحبان املاک نقصانات

کمتر است مثلا در تسکان از ایالات ایطالیا کرایه ملک ثلث محصول زمین است هر زارعی

حاصلخیزی که بخواهد باشد حال اگر آن زمین کم حاصل باشد چیز کمی عاید مستأجر میشود و بهمین نسبت

که مخارجی که در آن کرده با نفع مختصری عایدش میشود اما اگر زمین پر حاصل باشد مستأجر خیلی

نفع میبرد پس در این صورت مستأجر نفعیکه از حاصلخیزی زمین عاید میشود با صاحب ملک قسمت

و حال آنکه در تعیین کرایه بواسطه رقابت هر چه که از زمین عاید میشود صاحب ملک بعنوان کرایه

از مستأجر میگیرد و او چندان بهره از پر حاصلی زمین نمیبرد پس در صورتیکه کرایه از روی عادت

باشد چون مستأجر در نفع حاصلخیزی زمین شریک است صرفه خود را در این می بیند که زمین را

ترقی بدهد و شاید که این مطلب محرک بشود که سعی کند و زراعت را ترقی بدهد روی همرفته این وضع

اگر چه برای صاحب ملک نافع نیست برای عامه مردم مفید است اما معایب الکونومی این وضع این است که

نمیگذارد سرمایه برای ترقی زمین صرف بشود مثلا مزرعه آبش کم است صاحب ملک هم

میداند که اگر مقداری سرمایه خرج کند و آب برای آن زمین بیاورد حاصل ملک زیاد میشود

اما چون می بیند هر حال نصف یا دو ثلث حاصل بیشتر عاید او نمیشود اهمال میکند و بالکل اقدام

نمی نماید و ممکن است مستأجر هم بهمین ملاحظات کاری نکند ولی باید ملاحظه داشت که در ممالکی هم

که کرایه از روی رقابت معین میشود باز مستأجر محرکی ندارد که سرمایه بکار برده ترقی زمین بدهد

مگر اینکه یقین داشته باشد که ملک مدت طولی در تحت اجاره او خواهد بود و میتواند از بکار بردن

سرمایه بهره ببرد

در بعضی از جاهای ایرلاند مخصوصا در ناحیه الستر مقدار کرایه که صاحب ملک میگیرد بر وفق

قاعده کم میشود و آن قاعده این است که وقتی یک مستأجر از ملکی بیرون میرود و مستأجر دیگر

وارد میشود مستأجر وارد مبلغی بمستأجر که بیرون میرود میدهد و یک جزئی از این مبلغ

سرقفلی است و جزء دیگر بجهت مخارجی است که مستأجر سابق کشیده و بهره آن را نبرده است این

مبلغیکه بجهت سرقفلی میدهد در حقیقت جزئی از کرایه است بجهت اینکه اگر این مبلغ را نمیدهد بایست

کرایه را زیاد تر کنند پس در این صورت وجه کرایه از روی عادت منقسم به دو جزء شده یک جزء

بسرمایه شده و مستأجر جدید بمستأجر قدیم میدهد و جزء دیگر که بطریق معمول سالیانه بصاحب

ملک داده میشود فایده این رسم این است که مستأجر مطمئن است که کم و بیش حق ملکیت در زمین دارد

ولی بعضی میگویند که این رسم خیلی مضر است بجهت آنکه مستأجر وارد در همان ابتدای کار خیلی
بسرمایه محتاج است بجهة آنکه مبلغی از سرمایهٔ خود را بمستأجر قدیم بدهد در جواب این ایراد
میگوئیم که مستأجر این مبلغ را میدهد که در آن ملک ذیحق بشود و اطمینان پیدا کند و اگر این
اطمینان را پیدا نمیکرد بهیچ وجه سرمایهٔ خود را صرف آن زمین نمی‌نمود خلاصه وقتی بنتیجهٔ این
رسم برمیخوریم می‌بینیم که خیلی مفید و خوبست و آن قسمتهای ایرلاند که این رسم در آنجا معمول است
حالشان خیلی بهتر از آنجائی است که طرق دیگر متداول است اگرچه این رسم خیلی معمول است
ولی قانوناً از روی قانون صحیح نبود در سنهٔ ۱۸۷۰ این رسم را هم جزو قانون قرار دادند و آنرا
حق الاجارهٔ [illegible] نامیدند زیرا که در آن ناحیه بیشتر از همه جا متداول بود بعد از آن در سال
خواستند مدت اجارهٔ املاک را ثابت و تغییرناپذیر کنند و پانزده سال قرار دادند [illegible]
نکرد زیرا که چیزی که بنایش بر تغییر است نمیتوان آنرا تغییرناپذیر کرد و مثل اینست که دولت
بخواهد حکم کند که باران نبارد

در ایرلاند یک رسم دیگر هم بود که بواسطهٔ رقابت وجه کرایه را بمبلغ خیلی زیادی میرسانند
بطوریکه گاهی وجه کرایه از حاصل ملک زیادتر میشد این رسم را طریقهٔ کاتی تنانت میگفتند در اینجا
مستأجر هرگز نمیتوانست تمام وجه کرایه را بپردازد و در حقیقت مجانی کار میکرد و صاحب ملک

قوت لایموت را بسبب زمینی با و کسانش میداد و معلوم است که در چنین جائی مستأجر هیچ
سعی نمیکند که زمین را ترقی بدهد بجهت آنکه میداند تمام بهره را صاحب ملک میبرد و در حال او
تفاوتی پیدا نمیشود و از آنطرف موافق نحوه خود عیال میگرفت و اطفال می‌آورد و [illegible]
که بهرحال صاحب ملک قوت لایموت او و کسانش را میداد بهیچ طرزی بهتر از این طرز نیست
و همه قسم ضررهای اکونومی و خلقی وغیره دارد یک رسم دیگر هم در ایرلاند معمول است که آنرا
رسم کنا کرسیستم میگویند این طریقه عبارت از اینست که صاحب ملک عمله جات را بکار وامیدارد
و در ازای کارشان قطعه زمینی را بی کرایه بایشان میسپارد

اکنون که تمام و انواع تعیین کرایه را معین کردیم حال میپردازیم بشرح مزد عمله جات

(فصل دویم)

مزد کار

آن قسمتی از ثروت را که در ازای کار داده میشود مزد میگویند سابق اشاره کردیم که مستر هنری
جرج ایراد کرده است که مزد عمله جات از سرمایه داده نمیشود بلکه از حاصل خود کار داده میشود
این است که سرچشمهٔ اصلی مزد و منفعت همان ریشهٔ شیئی است که سرمایه و کار آنرا ایجاد نمود
لکن چون صاحب سرمایه قبل از آنکه آن محصول بدست بیاید پول خرج میکند و از عمله کار [illegible]

میمانند و باید انتظار بکشند تا اینکه محصول بدست بدهد و برای فروش حاضر شود و بالواسطه است
که مزد از جزو سرمایه و از مخارجی که برای فراهم کردن محصولات لازم است محسوب میشود

در باب اینکه مزد از روی رقابت تعیین میشود

مزد نیز مانند کرایه یا از روی عادت معین میشود یا از روی رقابت ولی غالباً تعیین آن از روی رقابت است
یعنی عمله کوشش میکنند که بقدر امکان زیاد مزد بگیرند و صاحب کار سعی دارد که حتی المقدور عمله
ارزان پیدا کند البته بعضی مراسم هم هست مثلاً بسیاری از عمله جات هستند که برای
کم از دیاد مزد دست از صاحب کار خودشان نمیکشند و نیز بسیار اتفاق می افتد که صاحب کار
در نگاهداری عمله یک قصدش ثواب و خیرات است و برای کم ارزان کردن کار را انجام
نمیکند و لی این قسم اتفاقات استثنائات قاعده و در حقیقت میتوان صاحب کار و عمله را مثل
بایع و مشتری خواند بجهت اینکه صاحب کاران مشتری کار هستند و عمله جات بایع آن بنابراین
صاحب کاران جد میکنند که تا میتوانند کار را ارزان بخرند و عمله جات هم میخواهند تا ممکن است
کار خود شانرا گران بفروشند حال فرض میکنیم که تجارت و صنعت وسعتی پیدا کرده و عمله زیاد
لازم شود یعنی که طلب کار زیاد شده است در اینصورت صاحب کاران برای اینکه کارگرهاشان
از دستشان نرود جد خواهند کرد که مزد ایشانرا زیاد کنند و عمله جات هم که ملتفت این مسئله میشوند

سعی میکنند که حتی الامکان کار شانرا گران بفروشند آنوقت رقابت خود شان سبب
تنزل مزد میشود مثلاً اگر صاحب کاری یکنفر کارگر لازم داشته و سه نفر داوطلب باشند در صورتیکه
کار بسازی هر سه یک قسم باشد و در رقابت آزاد باشند یقیناً صاحب کار آن عمله که از همه کمتر مزد
بگیرد قبول میکند از طرف دیگر هرگاه سه نفر صاحب کار طالب باشند و یک کارگر بیشتر
نباشد ناچار آنکه بیش از همه مزد بدهد کارگر را خواهد برد پس معلوم شد که چگونه رقابت تعیین
نرخ مزد را میکند لکن باید ملتفت بود که تمام کارگرهای یک ناحیه نمیتوانند بلا شرط با یکدیگر
رقابت کنند بلکه منقسم بطبقات و مراتب مختلف میباشند که عمله جات هر طبقه با یکدیگر میتوانند رقابت
کنند ولی یک طبقه با طبقه دیگر رقابت ندارد مثلاً طبقات پست عمله جات با صنعتگران
نمیتوانند رقابت کنند و صنعتگران هم با طبقات اعلی تر یعنی هنرمندان تفاوت قابلیت یا تحصیل
مانع بزرگی است برای وسعت رقابت و باعث میشود که طبقات مختلفه عمله جات مزدهای
مختلف داشته باشند

بعضی صنایع هست که در نهایتش از سایر صنایع سرمایه خرج عمله جات میشود یعنی که کار بیشتر
لازم دارد مثلاً سرمایه که بجهت مزد عمله جات زمین زراعت لازم است بیش از سرمایه
مزدیست که برای عمله جات زمین مرتع لازم است بجهت اینکه زمین زراعت بیش از زمین

مزرع کار لازم دارد بنابرین اختلاف صنایع در ممالک باعث میشود که سرمایهٔ مزد یعنی
آن سرمایه که صرف مزد عمله جات میشود در ممالک مختلف است یعنی در ممالکی که صنایع آنها
کار زیادتر لازم دارد سرمایهٔ مزد هم بیشتر میخواهد و نرخ مزد عمله جات در هر ولایت بسته
بسرمایه که آن ولایت برای مزد خاصه دارد و بعد آن عمله جات تغییر حالت در وضع صنعت
هر مملکت وضع مزد و نرخ آنرا بهم میزند مثلاً در مائهٔ اخیر در انگلستان بواسطهٔ استعمال چرخ بخار
انقلاب کلی در امور صنعت پیدا شد یعنی بخار جای غالب عمله جات را گرفت و بواسطهٔ
بازار آنها کساد شد و خیلی ضرر بایشان خورد ولکن باید دانست که این ضرر موقتی بود
بجهت اینکه استعمال چرخ بخار جهان صنعت را وسعت و ترقی داد و اسباب تحصیل ثروت را
سهل نمود که مردم سرمایه های جدید فراوان تحصیل کردند و خواستند آن سرمایه ها را بکار بیندازند
از این رو طلب کار زیاد شد و مقدار سرمایه که صرف مزد عمله میگشت عوض اینکه کم شود
خیلی ازدیاد پذیرفت سابق ذکر کردیم که از سنهٔ ۱۸۲۲ تا بحال استعمال چرخها که بجای
انسان کار میکنند بار خیلی متداول شده و شاید که همین مطلب یکی از اسباب بیکاری طبقات
زیادی از فقرا شده باشد ولی باز میتوانیم بگوئیم که این ضرر عمله جات هم مثل ضرر
سابق موقتی است و ایشان هم عاقبت مثل سایر مردم از ارزانی قیمت اشیا که بواسطهٔ

استعمال چرخ بخار حاصل شده نفع خواهند برد مختصر شکی نیست در اینکه متداول شدن
چرخ بخار بحال عمله جات نافع بوده و خواهد بود

بنچه بندی

بعضی اوقات ایراد میکنند که در صورتیکه نرخ مزد از روی مبلغ سرمایهٔ مزد و عدهٔ عمله جات
معین میشود پس بنچه بندی ها برای نرخ مزد باید بیفایده و بی اثر باشد ولی چنین نیست
ترتیب دهندگان بنچه بندی کلیهٔ امور صنعت و تجارت خودشان را ملاحظه میکنند و میدانند
که چه وقت موقع اینست که مزد را ترقی بدهند یا لازم است که تنزلی در آن حاصل کنند
مثلاً اگر در قیمت اجناس ترقی پیدا شود بدون اینکه نسبةً آنها زیاد شده باشد چنانکه در تجارت
زغال سنگ در سنهٔ ۱۸۷۲ اتفاق افتاد در آنصورت بنچه بندها میدانند که اجزای ایشان
حق زیادتی مزد دارند و ترتیباتی قرار داده‌اند که زودتر و بهتر میتوانند مزد را بالا ببرند
تا اینکه صبر کنند تا طلب کار زیاد شود مثلاً تمام عمله جاتیکه بنچه بسته‌اند یک مرتبه دست
از کار میکشند تا صاحب کاران مجبور شوند مزد آنها را زیاد کنند چنانکه در سنهٔ ۱۸۸۸
در تجارت زغال سنگ همین قسم کردند و مزدها یک عشر زیاد شد این دلیل است بر اینکه
از وقت وضع قضایا داشته است که عمله جات ادعای زیادتی مزد میکنند در یکی از

فصول شرح خواهیم داد که کنجه بندی بر مزد عمله‌جات چه اثر دارد

بزرگترین مانعی که تا بحال برای بهبودی حال عمله‌جات بوده این است که هر وقت مزدها

مزد زیاد شده همراه آن عده عمله‌جات هم ازدیاد پذیرفته است و کمتر شده است

که عمله‌جات از تزاید سرمایه مزد بهره ببرند مثلاً در زمانیکه در انگلیس مالیات را از روی

گندم برداشتند بعضی از اشخاص که خود باعث این کار شده بودند خیال میکردند ارزانی

که بواسطه برداشتن مالیات واقع میشود بعد باعث بهبودی حال کارگرهای فقیر خواهد شد

و میگفتند دیگر فقیر نخواهیم دید و مردم از گرسنگی نخواهند مرد و نیز یقین داشتند که خانه‌هائیکه

دولت برای نگاهداری و مشغول کردن فقرا برپا کرده خالی خواهد شد لکن نتیجه کلی

خلاف این ظاهر شد ارزانی ارزاق که از برداشتن مالیات حاصل شد باعث این گشت

که جمعیت زیاد شود و نگذاشت که مردم از ارزانی بهره ببرند پس معلوم میشود که بهبودی

حسابی در حال عمله‌جات پیدا نخواهد شد مگر بواسطه قانونی که ازدیاد جمعیت همراه مزدها نباشد

بهترین وسیله مانع شدن تزاید نفوس اینست که راحت طلبی مردم را زیاد کنند و وسایل

راحت ایشانرا فراهم آورند چراکه وقتی مردم بآسودگی و راحت عادت کردند خیلی اکراه دارند

سعی میکنند که از آنحالت تنزل ننمایند و چون این اوضاع درجه آسودگی و راحت طلبی

عمله‌جات در انگلیس زیاد شده میتوانیم امیدوار باشیم که بهبودی حال آنها دوام داشته

باشد زیرا که جوانها در این زمان حاضر اند که تغییر مکان بدهند برای اینکه بسختی پدرانشان

زندگانی نکنند در این پانزده سال آخر چندین واقعه سبب زیادتی راحت و راحت

طلبی عمله‌جات شده و مهمتر از همه قانونی است که در سنه ۱۸۷۰ در باب تربیت مردم وضع شده

وقتیکه مردم تربیت شدند تا قوه دارند از نتایج وخیمه زیادتی جمعیت احتراز میکنند و نیز

انتشار تربیت باعث بزرگی بوده است بر تهذیب اخلاق مردم خصوصاً بواسطه کم شدن

استعمال مسکرات سالیانه ده کرور لیره از عوارضی که از مشروبات گرفته میشد کمتر کرده

و یقین است که تهذیب اخلاق درجه راحت مردم را بالا میبرد انتشار تربیت بطریق

دیگر هم بحال عمله‌جات نافع بوده است و آن اینست که چون شعور ایشانرا زیاد میکند کاردانی

ایشان بیشتر میشود و میتوانند مزد خودشانرا زیاد کنند بدون اینکه صاحب کار ضرر وارد

آورند سهولت وسایل حمل و نقل مسافرت و اطلاع بر احوال عمله‌جات استرالی و زلاند

جدیده و امریکا و کانادا و اخیراً راحت طلبی ایشانرا زیاد کرده مثلاً یکنفر نجار چون از یکی

از همکارهای خود که باسترالی سفر کرده بشنود که در آن ولایت میتوان بسهولت روزی

دو تومان تحصیل کرد یقین است که راضی نمیشود باینکه در انگلستان مزد خیلی پستی بگیرد

تحقیق ملتس درباب جمعیت

ملتس رساله درباب جمعیت ملل‌دان نوشته و ثابت نموده است که حیوان و نبات
متصل و بکثرت میزایند و بیش از آنچه آذوقه دارند عدد شان ترقی میکند و اگر جلوگیری از تکاثر
نکنند در جا کار بجائی میرسد که آذوقه کفایت احتیاج آنها را نمیکند بعضی گفته اند که ملتس
در این باب خیلی اشتباه کرده زیرا بنظر چنین نمیاید که معاش مردم روی زمین هرگز به
کفایت آنها نرسد ولی باید بخاطر داشت که مقصود ملتس این بوده که اگر از تزاید نفوس پس
جلوگیری نکنند این عدم کفایت آذوقه ممکنست در غالب جاها واقع شود و حال آنکه ما می‌بینیم
که این جلوگیری در همه ممالک هست یعنی که در هر مملکتی یا عده مولودینی که تا عده باید متولد
بشوند نمیشوند یا اینکه عده زیادی از آنهائیکه متولد شده اند میمیرند و همیشه زیادتی جمعیت
بایند آنچه جلوگیری کرده میشود یا بواسطه بعضی مسایل از قبیل جنگ و قحط و غلا و امراض
اگر طبقه‌ای موجودات نباتی و حیوانی تا زیادتی بحد خود رسید چنانکه ملتس گفته بود در
چند هزار سال کره را عوالم پر جمعیت مینمود ولی خود ملتس میگوید احتیاج که یکی از قوانین
بزرگ طبیعت است و همه ترقیات عالم را باهم میزند نوع نباتات و حیوانات را باهم محدود
محدود نموده است در نباتات و حیوانات بی شعور فهم این مطلب آسان است زیرا که هرجا

آزادی باشد قوه توالد و تناسل بالطبیع عمل میکند و بعد بواسطه نبودن جا و آذوقه زیادتی
تلف میشود پس از آن مصنف مذکور بیرون میسازد که انسان هم مثل حیوانات بیش از
آنچه آذوقه دارد تناسل میکند و اگر هیچ مانع دیگری هم نداشته باشد همان اشکال تحصیل غذا
عده آنرا کم میکند یا امراض و بلیه و قحطیکه باعث سختی گذران میشود ولی علاوه بر اینها
موانع طبیعی موانع تدبیری و احتیاطی هم در کار هست و این شخص در رساله خود ملاحظه حال بسیاری
از ممالک را کرده است برای اینکه ببیند آیا موانع طبیعی بیشتر مؤثر است یا موانع تدبیری
و دیده است که در اغلب ولایات هر دو مانع موجود است و در لندن عده اطفالی که از
بیقوتی و بی لباسی و بی مواظبتی و زیادی جمعیت تلف میشوند بحساب است و یکی از ملکهای
تمدن آن ولایات است زیرا که بر همه کس معلوم است که هرچه تمدن پیشرفت حاصل میکند موانع
تدبیری تزاید جمعیت زیاد و موانع طبیعی کم میشود چنانکه تمدن هر مملکت را میتوان معلوم
کرد بواسطه سنجیدن زیادتی موانع تدبیری جمعیت آن نسبت به موانع طبیعی
ملتفت شدن اهمیت جمعیت برای فهمیدن مسایل تعیین مزد عملجات خیلی لازم است
اگر جمعیت زیاد شود و از جائی بجای دیگر تلافی آن نشود به قسمی به وضع عمال اثر میکند از یک طرف
چون اراضی کم حاصل‌تر را بکار میاندازند قیمت اغذیه ترقی میکند و از طرف دیگر چون حقوقات

عمله جات را زیاد میکند رقابت ایشان با یکدیگر زیاد میشود و بواسطه مزد را تنزل میکند

و این هر دو قسم بحال عمله جات مضر است

بعضی چنین گمان کرده اند که مهاجرت برای رفع ازدیاد جمعیت کافیست ولی از ذکر بعضی
ایرادات معلوم میشود که مهاجرت نمیتواند تنهائی مانع کثرت جمعیت بشود اولاً اشخاصیکه
خیلی فقیر و بینوا هستند وسیلهٔ مهاجرت ندارند و اگر هم دولت مخارج هجرت آنها را بدهد یا آنکه
مردم برای آنها پول جمع کنند که هرچه فقیر و بیچاره در اروپا هست بآنجا بروند چنانکه دولت
آتازونی در سنهٔ ۱۸۴۷ اینکار را مانع شد از آنکه خانواده های فقرای ایرلاندی که در کشتی نشسته بامریکا
رفته بودند از کشتی پیاده شده وارد آن خاک بشوند مگر آنکه اشخاصیکه خرج راه آنها را داده
بودند تأمین تهیهٔ آذوقه هم برای آنها بکنند در آنصورت قبول میکرد پس معلوم میشود که
آنهائی را که ما میل داریم از سر خود وا کنیم ممالک دیگر هم از روی میل قبول نمیکنند و از
طرف دیگر کسانیکه خوشبخت و در وطن خود شغل و کار دارند حقی ندارند که از آن دست بکشند ثانیاً
در صورتی هم که مهاجرت ممکن باشد اگر موانع تدبیری برای ازدیاد جمعیت نباشد زود
جای آنهائیکه رفته اند پر میشود ثالثاً مهاجرت را همیشه نمیتوان برای منع ازدیاد جمعیت
علاج قرار داد زیرا که شده جاهای کوچ نشین هم جمعیتشان بقدر جمعیت حالیهٔ ولایات قدیم اروپا

ممکن است ممالک کوچ نشین قبول نکنند

میشود و فایدهٔ اصلی مهاجرت از میان میرود ولی با وجود آنکه مهاجرت برای منع ازدیاد
جمعیت کافی نیست باز هم خیلی خوب است بشرط آنکه موانع تدبیری از ازدیاد جمعیت را هم
زیاد بکنند تا مدتی بعد از این هر عمله بانگلیسی یا امریکا یا استرالی میرود از برای آن ملل
اسباب ثروت میشود و رقابت زیاده از حدی که در اروپا این عمله جات هست نقصان پیدا میکند
پس شکی نیست در آنکه مهاجرت اختیاری عمله جات از ایرلاند بامریکا برای هر دو ولایت
نافع بوده است و همچنین تا زمانی چنین اتفاق برای عمله جات زراعتی انگلیس واقع شد اگرچه
بالنسبه خیلی مختصر بود باین معنی که جمعی از عمله جات باسترالیا کانادا و آتازونی و زلاند جدید
رفتند و در آنجا آنها را در کمال خوبی پذیرفتند و بهمین واسطه عمله جاتیکه در انگلیس ماندند
رفاهی پیدا کرده حالشان بهبودی یافت

اگر قدری بتاریخ رجوع کنیم ملتفت میشویم که در همهٔ ممالک هر وقت ثروت و جمعیت زیاد
شده نرخ منفعت تنزل یافته است در فصل آینده سبب این تنزل عمومی نرخ منفعت را بیان
خواهیم نمود اینجا همین قدر کافیست ذکر کنیم که تنزل نرخ منفعت در محل مخصوص بمزد چه اثر
دارد فرض کنید که عمله جاتیکه در تجارت مخصوص اجیر میباشند بقدری مزد بگیرند که صاحب
سرمایه فقط نرخ متوسط منفعت را از سرمایهٔ خود حاصل ببرد پس اگر این عمله جات ادعای مزد

زیاد ترکنند و اداهٔ معاش ایشان پیش نبرد و در آنصورت صاحب سرمایه در آن کار ضرر خواهد کرد
یعنی کمتر از تجارتهای دیگر فایده خواهد برد بنابراین در توسعهٔ این تجارت سعی و کوشش نخواهند کرد
و اگر همچنین ضرر او دائمی شد کم کم سرمایهٔ خود را بیرون آورده صرف تجارت دیگر
نماید پس زیاد شدن مزد عمله جات که منفعت صاحب سرمایه را کمتر از نرخ متوسط کرده
فایده اش برای آن عمله جات موقتی بوده است چند سال قبل عمله جات زراعتی انگلیس
دست از کار کشیده ادعای ازدیاد مزد کردند و حرفشان پیشرفت کرد میگویند قبل از
این واقعه منفعت مستأجرین قدری کمتر از نرخ معمولی منفعت سرمایه بود و اگر این راست باشد
پیشرفت عمله جات در گرفتن مزد زیاد باید در وضع زراعت تغییری داده باشد چرا که مستأجرین
سرمایهٔ خود شانرا در کاری که کمتر از کارهای دیگر منفعت دهد صرف نخواهند کرد یک
احتمال میرود که زیاد شدن مزد عمله جات سبب زیادتی کارسازی و هنرمندی آنها شود
در آنصورت تلافی ضرر مستأجر در می آید از اینراه که یا حاصلش بیشتر میشود یا عمله کمتر میگیرد
نیز احتمال میرود که زیاد شدن مزد عمله جات مستأجر را مجبور نماید که بیش از آنچه چرخ
و اسباب استعمال میکرد بکند و وسعت مزرعهٔ خود را زیاد کند پس استعمال آلات تخم پاش
و آلات درو و بخار و سایر آلات تجارتی معمول میگردد و در آنصورت مستأجر عدهٔ کمی

عمله جات بکار وا میدارد و آنها نیز که بکار وا میدارد عمله جات زراعتی خیلی با تجربه
خواهند بود که سزاوار مزد زیاد هستند بهر حال از کار افتادن عمله جات فقیر خیلی اسباب
رنج و عذاب آنها و دلسوختن بیشتر میشود زیرا که آن عمله جات نمیتوانند بزودی مهاجرت
کنند و هنرمند بشوند بدبختی این عمله جات تلافی خوشبختی آن عمله جاتی میشود که با صنعت هستند
و مزد زیاد میگیرند

اگر بواسطهٔ مزد زیاد عمله جات منفعت مستأجر از نرخ معمولی پائین تر بیاید از راه دیگر
میتواند تلافی ضرر خود را بکند و آن اینست که کرایه را که بصاحب ملک میدهد و اگر بتواند
اینکار را بکند آن عیبی که گفتیم بسیاری از عمله جات و چاره بیکاری و بدبختی میشوند بروز
نخواهد کرد

کم بکند

وسیلهٔ دیگر برای ترقی دادن مزد اینست که کارسازی عمله را زیاد بکنند اگر بواسطهٔ
اتفاق زمین و کار و سرمایه طوری بشود که بتوان زیادتر ثروت بدست آورد معلوم است
که صاحب ملک کرایه بیشتر میتواند بگیرد عمله هم بیشتر مزد دریافت میکند صاحب سرمایه هم
منفعتش زیادتر میشود مثلاً اگر تربیت یا باعث دیگر سبب بشود که عمله بهتر کار بکند و هنرمندتر
باشد اثر کارش زیادتر میشود و آلات و مصالح خود را بیشتر بکار می اندازد و لازم نیست

کسانیرا معین کنند که مواظبت و سرکشی آنها را بکنند پس بواسطه فرد مستوان زیاد کرد
بجهت اینکه ثروت بیشتر بدست می‌آید و خرج محصولات کم میشود و خرج نگاهداری
اشخاصی که باید مواظبت و سرکشی عمله جات را بکنند نیز در میان نیست

تمام مذاهب مختلفه که بکار برده‌اند برای اینکه اثر کار عمله را زیاد بکنند تا اجرت آنها
بیشتر شود مبنی بر این قاعده است که اگر عمله جات مانند منفعت مالی خودشان مناسب با
کار سازی خودشان است البته بیشتر از روی غیرت و هوش و صرفه جوئی کار میکنند
و بنا بر این کار شان بیشتر ارزش خواهد داشت و این زیادتی ارزش کار عمله تقسیم میشود
بقسمهائیکه از پیش میان عمله و صاحب کار معاهده شده است بعضی از انواع متداول
مفید تقسیم منفعت را در فصل چهارم همین باب ذکر خواهیم کرد

از مطالب فوق بطور عموم معلوم شد باعثهای تنظیم مزد عمله چه چیز است اما باید ملتفت بود
که بعضی وقایع محلی و موقتی هم هست که متصل نرخ مزدها را در تغییر دارد بهمچنانکه قیمت اشیا
نسبت بآن قیمتی که برای تهیه نرخ معمولی مزد و منفعت صاحبان سرمایه لازم است متصل
ترقی و تنزل میکند همانطور هم قیمت اقسام مختلفه کار متصل در ترقی و تنزل است نسبت به نرخ
متوسط معمولی که مناسب است با طلب کار و عده کارکنان

در باب اینکه آیا ترقی قیمت اشیا مزدها را ترقی میدهد یا نه

بعضی‌ها وقتی میگویند ترقی قیمت اشیا مزدها را زیاد میکند معنی این عبارت را کسانی میفهمند که تمیز

بدانند اگر نسبت ما بین سرمایه فرد و عده مزد بگیر با تغییر باشد هیچ چیز در وضع عمله جات
تغییر با دوامی نمیدهد حال تقلب را در نظر داشته باشیم و ملاحظه کنیم صحیح حالات آنرا که میگویند
در انحالات ترقی قیمت اسباب ازدیاد مزد میشود و تنزل قیمت مزد را کم میکند بسیار حالات
هست که در آنها ترقی قیمت هیچ اثری بر مزدها ندارد قیمت اشیائیکه تهیه آنها را بتوان
زیاد کرد وبسته است بمخارج حصول آنها و مخارج حصول عبارتست از کار و تهاک و خطر
بعکس هست که یکی از این شرایط مخارج حصول اشیا را عمل کند و اجرتی دریافت نماید باید
نرخ معمولی مزد و منفعت را قیمت اشیا باید تعیین کند اگر برای تحصیل شیئی کار و تهاک
و خطر زیاد لازم باشد قیمتش زیاد میشود و همچنین اگر واقعه سبب بشود که صاحبان سرمایه
نتوانند بجهت زحمات خود جبر زیاد دریافت کنند باز قیمت باید ترقی کند در صورت
اول که فرض کردیم برای تحصیل شیئی کار و تهاک و خطر زیادتر لازم باشد معلوم است
که قیمت زیاد میشود بدون اینکه منفعت سرمایه یا مزد عمله زیاد شود ممکن است قیمت شیئی برای
بستن مالیات زیاد شود و در اینصورت نیز مزد عمله ترقی نمیکند ولی بعضی وقایع هست که
در آنصورت ترقی قیمت اثر موقتی بر ترقی مزدها میکند فرض میکنیم که وقتی متاعی مثل پارچه

پنبه زیاد مطلوب شود پس تا یک مدتی برای تعادل مابین طلب و تهیه آنها قیمت پارچه‌ای
پنبه ترقی کند و این قیمت جدید ممکن است اتفاقاً منفع زیادی برای کارخانه‌ها بکند و این واقع
شود که پارچه پنبه زیاد تهیه کنند و بجهت آن کارها باید سرمایه جدید صرف نمود و ممکن است در
کارخانه‌ها آسیابهای جدید بر پا نمایند و سرمایه جدید برای راه انداختن این چرخها عمله زیاد
لازم میشود و زیادتی طلب کارگر مزدها را ترقی میدهد پس در اینصورت ترقی قیمت سبب ترقی
مزدها شده است ولی این ترقی قیمت و مزد هم یقین است که سایر کارخانه‌ها و عمله‌ها را از قبیل
می‌آورد و بخیال می‌افتند که بتوانند از این زیادتی منفعت و مزد سهمی ببرند پس بواسطه رقابت
سرمایه داران دیگر محصولات باز زیاد میشود و بواسطه رقابت عمله جات دیگر تهیه کار افزایش
پیدا میکند و زیادتی تهیه باعث میشود که پارچه پنبه دوباره تنزل بقیمت اول بازگشت کند
بلکه ممکن است قیمت آن کمتر از آن نرخی بشود که قبل از وقوع اینواقعه بود و منفعتها و مزدها
هم بهمان درجه تنزل بدهد و در هر حال تنزل قیمت مزدها و منفعتها را هم تنزل خواهد داد و وضع تنزل
مزدها را میتوان بقرار ذیل بیان نمود که
حصول اشیاء متوقف میگردد و کارخانه‌ها منفعتشان کم میشود و ناچار کمتر از نرخ معمولی
منفعت میکنند بنابراین سعی مینمایند که تهیه اشیاء را کم کنند کارخانه‌ها هیچ دوست

۲ بکار میفتند از ترقی قیمت

نمیدهند و شاید عمله جات خود را بنصف قیمت اجیر نمایند در اینصورت مزد عمله چه حال پیدا
خواهد کرد البته مفروض کرده بودیم که زیادتی مزد که بسبب زیادتی تهیه اشیاء بود فقط
زیادتی از عمله جاتی که میل داشتند در منفعت آن تجارت شریک باشند بآنجا کشانیده باشند بنابراین وقتیکه
تجارت کساد باشد و کارخانه‌ها مایل باشند که تهیه اشیاء را کم کنند عده زیادی از عمله جات
پایداری کنند تنزل مزد را قبول نمایند صاحب کارخانه در صورتیکه کمتر از نرخ معمولی
منفعت میبرد صرفه اش در اینست که کارخانه خود را ببندد و در اینصورت هم هزاران
عمله بیکار میمانند شاید که همیشه کار باین درجه سختی نرسد ولی در هر حال هر وقت مابین عمله جات
رقابت باشد بمحض اینکه مزدها ترقی کند بواسطه رقابت آنها تهیه کار زیاد میشود و مزدها
دوباره باز به نرخ سابق خود بازگشت مینماید این مثالی بود از وضع تهیه و طلب اشیاء
چنانکه در قسمت سابق شرح داده بودیم وقتیکه طلب کار بیش از تهیه آن باشد تعادل مابین
تهیه و طلب حاصل میشود بواسطه زیاد کردن قیمت کار و چون مزد زیاد شد تهیه کار هم زیاد
میشود و آخر الامر تعادل بنرخ پست ترکه از مزد قرار میگیرد میتوان برای توضیح اثر ترقی
قیمت بر مزد مثالی در ترقی زیاد ذغال از سنه ۱۸۷۲ تا سنه ۱۸۷۳ در قیمت ذغال سنگ داد که
و مزد معدنچیان ذغال را بالا برد در آنحال معدنچیان منتهای درجه منفعت را میتوانستند ببرند

۲ در جستجوی کار میباشند و ترقی اسباب تنزل مزدها میگردد پس اگر عمله جات

وحقیقتاً اختیار کار در دست ایشان بود بجهت اینکه دارای چیزی بودند که در تجارت منحصر
بخود شان بود زیرا عمله جات دیگر که از آن کار سررشته نداشتند نمیتوانستند با آنها رقابت کنند
و مزد را تنزل بدهند و چون این کار منحصر با ایشان بود میتوانستند تا مدتی مانع تنزل قیمت آن مال شوند
باین معنی که مقدار زر خالص را که کلیه عمله باید در هفته خارج کنند محدود ساختند و باین واسطه منفعت
زیادی بردند

وقتیکه مزد پست‌تر از نرخ متوسط باشد و تجارت کساد باشد که مزدها و منفعتها بحال اصلی خود
بازگشت ننماید کارخانه‌ها چون متاعشان ضرر میکنند دیگر از آن نمیسازند و عمله جات
باهنر چون مزد شان کم است جای دیگر میروند بنابراین مقدار سرمایه و کارگر که در آن تجارت
کساد شده صرف میشد کم میشود و تهیه آن اشیا نقصان می یابد و چون تهیه شیئی کم شد قیمت
آن ترقی میکند و مزدها به نرخ سابق خود میرسد پس معلوم شد که اگر رقابت در کار باشد کساد تجارت
اثرش بر مزدها موقتی است

در باب اینکه خیرات و مبرات را باید بوضعی نمود که اسباب سهولت اجرای قوانین اکونومی شود نه اینکه مانع و جلوگیر آن گردد

غالباً اتفاق می افتد که وقتی صنعتی کم فروش میشود صنایع و مزدهائی که در آن بکار میرود

نقصان می یابد موقتاً در حال عمله جات سختی حاصل میشود و بسیاری از آنها از کار می افتند
هر جا رقابت آزاد باشد و برای رفع آن کوشش نکنند بسیاری از عمله جات در صورت
بکارهای دیگر میپردازند یا بجاهای دیگر میروند در این حالت برای رفع حال عمله جات احتیاجی
بخیرات و دستگیری نیست ولی در بسیاری از مواقع عمله جات بواسطه خیرات و صدقه که
دریافت میکنند خود را محتاج نمی بینند که بکار دیگر بپردازند و در همانجائیکه بازار صنعت
کساد شده میمانند و در صدد جستجوی کار تازه بر نمی آیند مثلاً نساجهای شهر اسپیتال فیلد
که با دست کار میکردند مدتی با نساجهائیکه با چرخ کار میکردند مقابلی نمودند و بواسطه اینکه
قوه تحصیل مزد شان کم بود صدمه‌های زیاد کشیدند و بهترین نیکی که در حق این مردمان فقیر
ممکن بود این بود که با ایشان معلوم نمایند این تغییری که در صنعت آنها واقع شده دائمی خواهد
بود و بهترین طوری از آنها دستگیری کرده وسیله فراهم آورند که تجارت و هنر جدیدی
یاد بگیرند یا بجای دیگر مهاجرت نمایند

و همچنین بهترین وضع دستگیری دهاتیان مفلس ایرلاند این نیست که مقداری سیب زمینی
با آنها تقسیم نمایند که در همان جاهای باتلاقی کثیف بتوانند زندگی کنند بلکه باید اسبابی برای
ایشان فراهم آورد که زحمت خود شان را در جاهای بهتر بکار ببرند

رقابت آزاد مابین عمله جات همیشه مزد ایشان را که فوق العاده زیاد شده کم میکند و جاهائی را
که فوق العاده تنزل کرده ترقی میدهد ولی رقابت اثرش بیشتر در تنظیم قیمت اشیاء است
نه در یکسان نمودن قیمت کار در امکنهٔ متفاوته مثلاً تفاوت مابین قیمت گندم در لندن
و در جاهای دور دست انگلیس هرگز بیش از مخارجی که برای حمل و نقل آن لازم است
نمیشود و اما در قیمت کار اینقدر مؤثر نیست ممکن است عمله مطلع باشد که اگر بولایت مجاور
برود هفتهٔ پنجزار بیشتر دخل میکند اما از طرف دیگر باید مبلغی خرج نقل مکان خود و اهل
و عیال و اسباب خود بکند و نیز شاید میل نداشته باشد از وطن مألوف که تمام عمر را در آنجا
بسر برده برود و از دوستان قدیم مفارقت نماید

تا همین اواخر این قسم خیالات در میان عمله جات زراعتی خیلی متداول بود و بسیاری
از ایشان مردمان جاهل بودند که هرگز از حدود محلهٔ خود تجاوز ننموده بودند و شهر کوچک قریب
از محل ایشان دور بود برای آنها مجهول الحال تر از مرکز افریقا بود برای مردمان با اطلاع
بنابراین رقابت که همیشه در قیمت کار کمتر اثر دارد تا در قیمت اشیاء در بسیاری از نواحی
زراعتی تقریباً کلی بی اثر بود ولی چنانکه سابق ذکر کردیم این وضع قدری منسوخ میشود
راههای آهن جاها را از جاهای خیلی دور دست مملکتی مثل انگلیس را بهم نزدیک

کرده و عمله جات زراعتی کم کم از جاهائیکه مزد ها ارزانتر کم است بجاهائیکه نرخ مزد
بالاتر است میروند و در اینکار مثل صنعتگران معمولی آزاد و مختار شده‌اند

گاهی اوقات اتفاق می افتد که عمله جات زراعتی دست از کار کشیده و ادعای زیاد
کردن مزد میکنند و یکی از اثرهای اینکار اینست که باعث مهاجرتهای بسیار شد
و عمله جات را جابجا نموده است و شکی نیست که همین که در یک محل عمله جات توقع ازدیاد
مزد کردند مزد رعیت تمام ولایات سر بلند میکنند و چون دهقان ملتفت شده‌اند که ممکنست
در وضع خود بهبودی بدهند مهاجرت میکنند و تغییر مکان میدهند

در میان عمله جات زنانه هنوز رقابت اثرش کم است زنهائیکه مزد کمتر میگیرند بواسطهٔ
معمول نداشتن رقابت از عمله جات زراعتی بیشتر سختی دیده‌اند در بعضی نواحی انگلیس
مخصوصاً در امکنه صناعی لنکاشیر و یرکشیر مزد زنها بقدر مزد مردهاست حال آنکه
در لندن و جاهای دیگر شنیده‌ایم که زنها هستند که در هفته بیش از پنج الی هشت شلینگ مزد
ندارند مستر بوث که در وضع صنعتی لندن تفتیش کرده میگوید حتی در جاهای خیلی
نزدیک بهم مزد زنهائیکه در یک صنعت کار میکنند مشابه نیست و این بواسطهٔ نبودن
تربیت و علامت اگر زنها هم نوعی جمعیت بندی جاتی داشته باشند مطلع میشوند که در چه جاها زنها

عمله‌های زن را قبول میکنند و بنا بر این از یک کار که مزدشان کم بود دست کشیده بکار
دیگر میپرداختند که بیشتر مزد بگیرند و فوراً در یک جا و یک تجارت مابین حالات و اوضاع
تعادل پیدا میشد

اگر رقابت بآزادی در میان عمله‌جات معمول بود بی‌اعتدالیهای مزدها که در یک کار
در جاهای مختلف پیدا میشود برطرف میشد ولی در کارهای مختلف بعضی اختلافات در مزدها
هست که همیشه دائمی است آدم اسمیت جهات پنجگانه را که در کارهای متفاوت سبب اختلاف
مزدها میشود چنین بیان نموده است

اولاً مطبوعیت و نامطبوعیت خود کارها

ثانیاً آسانی و ارزانی یا اشکال و خرج یاد گرفتن آن کارها

ثالثاً دوام و عدم دوام اشتغال در آن کارها

رابعاً اعتماد و عدم اعتماد بکسانیکه آن کارها را میکنند

خامساً احتمال یا عدم احتمال پیشرفت در آن کارها

برین جهات باید افزود این مسئله را که عمله‌جات بطبقات عالی و دانی منقسم شده‌اند و طبقات دانی نمیتوانند با طبقات
عالی رقابت نمایند مثلاً پسر یک عمله رعیت نمیتواند شغل محرری و مستوفی اختیار کند و این شغلها با صدارت و وزارت

پیش یا کسانیست که [illegible]
صح

در صنعت معدن بسیار اتفاق می‌افتد که مطبوعیت و نامطبوعیت کار در مزد کسانیکه
آنکارها را بعهده میگیرند اثر میکند مثلاً عمله‌جاتیکه در زیر زمین کار میکنند خیلی بیشتر مزد میگیرند
تا آنهائیکه بکارها مشغول‌اند که خطرش کمتر و مطبوعیت آن بیشتر است از قبیل خورد کردن
و بیختن و شستن خاک معدنیکه در روی زمین میتوان کرد و هیچ عمله کاری بعهده نمیگیرد
که خیلی خطرناک و با اذیت باشد مگر آنکه در عوض بخطر انداختن جان خود مزد فوق‌العاده
دریافت کند کسانیکه در معدن زغال سنگ کار میکنند علاوه بر مزدیکه در آن کار حسب
معمول است مبلغی میگیرند که بطمع آن بتوانند از سر جان خود گذشته کار با خطری بعهده بگیرند
و در صورتیکه با شغلهای دیگر در میان نباشد معدن هرچه خطرش بیشتر است مزد کسانیکه در
آن کار میکنند زیادتر است

کارهائی را که باعث افتخار و آبرومندی یا خفت و حقارت اشخاص میشود که بآنها مشغول
میشوند نیز میتوان در جزو شغلهائی محسوب داشت که مطبوع یا نامطبوع میباشند مثلاً
اجرتیکه برای خدمات صاحب‌منصبان نظامی یا کشیشها و قضاة داده میشود بالنسبه خیلی کم است
و بسیاری هستند که داخل در کلیسا یا نظام میشوند فقط برای اینکه بافتخار عضویت آن
ادارات نائل شوند و ترشیح شأنیکه از این کارها حاصل میشود خود تلافی کمی اجرت

کار آنها است ولی از طرف دیگر کسانیکه کارهائی میکنند که باعث حقیر شدن و متنفر
شدن مردم از آنها میگردد باید در عوض اجر زیاد دریافت کنند مثلاً هیچکس شغل میرغضبی
اختیار نمیکند مگر اینکه طمع دریافت مزد زیاد داشته باشد و بسیار اتفاق میافتد که مرد
متشخصی به آشپز خود بیشتر مواجب میدهد تا به محرر مخصوص خود و سبب آن این است که شغل
آشپزی قدری حقیر و کم شان است حال آنکه شغل محرر با وضع یکنفر مرد محترم با تربیت
مناسب است بانواسطه مزد کمتر میباشد نیز واضح است که زیادتی مزد آشپز قدری هم
بواسطه سبب دویمی است که آدم اسمیث ذکر نموده در صورتیکه آسانی و ارزانی یا اشکال
و مخارج یاد گرفتن هنری در نرخ مزد کار اثر داشته باشد معلوم است که آشپز باید بیش
از محرر اجرت بگیرد زیرا که هر آدمی که قدری تربیت شده باشد میتواند تکالیف محرر را
بجا بیاورد و حال آنکه برای تربیت کردن یکنفر آشپز درجه اول قریب پنج سال مدت لازم است
و بعد از آنهم باز در تمام عمر باید در شغل آشپزی مشق بکند بسیاری از صنایع است
که مدت زمانی مشق لازم دارد تا شخص بتواند بخوبی از عهده آن برآید و بعضی صنایع
دیگر هست که یکنفر تازه کار هم میتواند مثل یکنفر کهنه کار انجام بدهد و این اختلاف نیز
باعث اختلاف نرخ مزدها میشود مثلاً کشتی ساز یا شیشه گر چندین سال باید مشق بکند تا بعد

لزوم هنر خود را یاد بگیرد و در نصف مدت ابتدائی کار وی شاگردی هم مزدی باو داده نمیشود
و بنا بر این برای تحصیل هنر مبلغی خرج باید بکند و بجهت این مخارج و بواسطه رنج و تعبی که
در تحصیل آن هنر کشیده و بعدها باید مبلغی زیادتر از عمله جاتیکه هنرشان چندان اشکال
و خرج ندارد مزد بگیرد مثلاً شغل جاروب کش و محرر تحصیلش خیلی آسان و ارزان است
جاروب کش فقط خرجی که برای شغل خود دارد پول یک جاروب است و محرر خرج پیدا کردن
سواد خواندن و نوشتن و بالنتیجه مزد این اشخاص خیلی کمتر از صنعتگران کارخانه‌ها است
در کارهائی که تحصیل هنرمندی در آنها هم مشق زیاد لازم دارد و هم استعداد خداداد لازم
تحصیل آنها و تعیین نرخ مزد خیلی اهمیت دارد مثلاً اجرتیکه آوازه خوانهای درجه اول دریافت
میکنند فقط برای مخارج تحصیل هنر آنها نیست زیرا که خواننده درجه پست هم ممکن است
برای مشق صدای خود همانقدر زحمت کشیده باشد و برای گرفتن تعلیم موسیقی هم همانقدر خرج
کرده باشد پس دلیل زیادی مزد گرفتن آوازه خوانهای درجه اول این است که آنها دارای
چیزی هستند که طبیعی و موهوبی است آواز خوش خیلی مطلوب و مرغوب است ولی
کم پیدا میشود و همچنین است در بعضی از اقسام عالیه صنایع یدی از قبیل ساعت سازی
که اعمال دقیقه و هنرمندی زیاد لازم دارد

و این مسئله بیشتر بحرفت و صنایع تعلق میگیرد تا بکار عمله جات ولی بعضی حالات هست که احتمال
پیشرفت و عدم احتمال پیشرفت اثر زیادی بنرخ مزد میکند مثلاً مردیکه میخواهد مهاجرت
کند یقین ندارد که آیا این وضع جدیدیکه میخواهد اختیار کند حاصلی خواهد داشت یا نه و نمیداند
که آیا در این کوچ نشینی که میخواهد برود کار پیدا خواهد کرد یا نه ولی یقین دارد که اگر کار پیدا
کند بیش از آنچه در وطن گرفت مزد خواهد گرفت

باید ملتفت بود که غالب جهات پنجگانه که آدم اسمیت برای اختلاف نرخ مزد کارهای مختلفه
ذکر نموده اثرش تا اندر جائیست که رقابت در کارهای مختلفه را محدود میکند مثلاً نامطبوع
بودن کار عده اشخاصی را که در آن کار مشغولند کم میکند و اگر این نامطبوعیت بحد اعلی درجه
باشد خیلی کم کسانی هستند که تحمل آنرا بکنند هر چند مزد آن زیاد باشد و در این صورت
چند نفر که قبول آن کار را مینمایند در حقیقت حق انحصاری دارند و در اینجا باز میتوانیم
قصاب مثال بزنیم و همچنین اشکال و مخارج تحصیل هنر بهمان قدر که عده اشخاصی را که در آن کار
میکنند محدود مینماید بهمان قدر مزد آنکار را ترقی میدهد مثلاً انتشار تربیت و زیاد بودن [illegible]
کم میکند بجهت اینکه تا مدتیکه اشخاص با سواد کم بودند آدمهای با سواد مزدشان زیاد بود ولی
وقتیکه همه کس سواد خواندن و نوشتن داشته باشد این انحصار برطرف میشود و همچنین است

دوام و عدم دوام کار در نرخ مزد آن اثر زیادی دارد هیچکس داخل در کاری نمیشود
که روی همرفته در مدت سال سه ماه بیکار باشد مگر اینکه در مدت نه ماه دیگر مزد خیلی زیادی
بگیرد بعضی کارها را از قبیل آجرسازی در هوای گرم میتوان کرد بعضی دیگر از قبیل
بنائی در زمستان و هوای سرد باید موقوف شود و عمله جاتیکه در کارخانهای بنا در کار
میکنند ممکن است در کارشان فاصله های زیاد واقع شود پس چنین عمله جات چه
آجرساز و چه بنا و چه عمله جات بندری باید بیش از کسانیکه کارشان دائمی است مزد بگیرند
اعتماد دیگر نسبت باشخاص اجیر در کاری لازم است بر مزد آنها اثر زیادی دارد و هر چه
اعتماد زیادتر لازم باشد مزد زیادتر میشود مثلاً اشخاصی مثل مباشرین بانک و صندوق
داران و شاگردان جواهرساز و کالسکه چی های چرخ تجار و مستحفظین راه آهن
و چاپارها و پلیسها و امثال آنها مردمانی باید باشند که بتوان با آنها در جزء اعتماد داشت و کسی را
باین کارها نمیگذارند مگر اینکه درستی و راستی و صحت اخلاق او مدلل و ثابت شده باشد و چون
معتمد بودن خود را واضح کردند میتوانند در ازای مسئولیتی که در کار پیدا میکنند مزد زیادی ادعا نمایند
در بسیاری از کارها نمیتوان یقین داشت که کار پیشرفت حاصل میکند مثلاً عمله زراعت
یا شاگرد خیاط شک ندارد که کاری را که اختیار کرده برای او فایده خواهد داشت

مقتضی خود داری تا مدتیکه این صفات کمیاب است مواجب آنها فرد زیاد میگیرد ولی
اگر وقتی این صفات در تمام مردم موجود داشته باشد دیگر انحصاری از او گرفته میشود کم
خواهد بود این نکاتیکه ذکر کردیم برای فهم جهات پنجگانه آدم اسمیت در باب اختلاف
نرخ مزدها در کارهای مختلف لازم بود زیرا که اگر فی الواقع تماماً طبیعت باشد رعایت در کار
هر حال مزد زیاد لازم داشت در اینصورت کناس و معدنچی زغال سنگ کارگر
بخار و حداد کارخانه باید بیش از همه اعظم اجرت داشته باشند پس اگر وقتیکه جهات پنجگانه
آدم اسمیت را در باب اختلاف نرخ مزد در کارهای مختلفه ملاحظه میکنیم باید ملتفت باشند
که این جهات بدرجه که رقابت را در کارها محدود میکند بر مزدها اثر دارد

(فصل سیم)

دریاب منافع سرمایه

منفعت اجرتی است که بسرمایه میرسد بجهت خدماتیکه بحصول ثروت مینماید سابقاً سرمایه را
چنین تعریف کردیم که آن قسمتی از ثروت است که کنار میگذارند برای اینکه در ایجاد
بتحصیل ثروت امداد نماید بنابراین سرمایه نتیجه پس انداز است اما برای اینکه سرمایه
کارسازی بشود باید یا تمام یا جزئی از آنرا خرج نمود واضح است که مالکین ثروت

راضی نمیشوند که ثروت خودشانرا برای کمک بتحصیل ثروت آینده کنار بگذارند مگر اینکه در آن
ثروت آینده سهمی داشته باشند این سهم را منفعت سرمایه مینامند بعضی چنین گمان میکنند
که ظلم است که سرمایه برای خودش در تحصیل ثروت سهمی داشته باشد و آن شخص صاحب
سرمایه را بمنزله خورهای خونخوار میخوانند و منفعتی که از سرمایه حاصل ایشان میشود دزدی
از مال مردم میدانند این عقاید وقتی در فرانسه خیلی متداول بود و مسیو باستیات
رشته از رسالات مختصر و صحیح نموده آن عقاید را رد نمود و بواسطه بعضی مثالها حقیقت
منفعت سرمایه را معلوم نمود و ثابت کرد که موافق قانون شرع است و بیان کرد که چرا
باید دائمی باشد خلاصه یکی از مثالهای او از قرار ذیل است وقتی در دهکده نجار
فقیری بود و چیزی تمام داشت و از صبح تا شام با کمال سختی زحمت میکشید یک روز پیش خود
خیال کرد که با تیر و اره و چکشی که دارم جا بجا یعنی بیست میتوانم بسازم و باین جهت کم
اجرت میگیرم اگر یک رنده پیدا داشتم کارم بیشتر مطبوع و بیشتر یا تمام میشد و زیادتر پول
میدادند پس باید زحمت کشم و یک رنده برای خودم بسازم پس از ده روز چیزی دارای
رنده بسیار خوبی گشت و بیشتر عزت آن در نزد او برای این بود که خودش آنرا ساخته بود
در بینا انکه پیش خود حساب میکرد که بواسطه استعمال این رنده چقدر منافع میتوانم ببرم نجاری

از دهکده مجاور موسوم به ویلیام بدینجا آمد و چون رنده را تماشا کرد فریفته شد
که منافع بسیار از آن میتوان حاصل کرد پس بجمز گفت یک التفات در حق من بکنید و آن
رنده را یکسال بمن عاریت بدهید جمز جواب داد چطور میتوانید چنین خواهشی از من بکنید
اگر من این خواهش شما را انجام بدهم در عوض برای من چه کار خواهید کرد ویلیام گفت
هیچ کار مگر نمیدانید قرض خوبست قرض حسنه باشد جمز گفت چنین چیزی نشنیده ام [illegible]
که اگر یکسال رنده ام را بشما بدهم مثل اینست که آنرا بشما بخشیده باشم ولی رودربایستی میکنم
که من این رنده را بجهت بیکار نساخته ام ویلیام گفت خیلی خوب من که از شما توقعی دارم
در عوض باید خدمتی هم بشما بکنم هرچه بگوئید حاضرم جمز گفت اولاً یکسال دیگر این رنده
ضایع میشود و بنابراین شما باید رنده دیگری بمن بدهید که بدرستی شبیه همین باشد ویلیام
گفت صحیح است من این شرط را قبول دارم و کار میکنم شما هم بهمین قانع باشید و چیز دیگری
نخواهید جمز گفت اینطور نیست من این رنده را برای خودم ساخته بودم نه برای شما و میخواستم
فایده از آن ببرم یعنی برای این ساختم که در حال کار خودم بهبودی بدهم و اگر شما
سر سال فقط رنده را بمن پس بدهید در اینمدت فایده آنرا شما میبرید و من مجبور نیستم که
چنین خدمتی بشما بکنم بدون اینکه در عوض چیزی یافت نمایم بنابراین اگر شما رنده مرا میخواهید

علاوه بر قراردادی که گذاشتیم باید در عوض ضرری که من میکشم یک قطعه تخته تازه هم بمن بدهید
ویلیام این شرط را قبول کرد و لی عیب این است که سر سال وقتیکه رنده بدست جمز
آمد دوباره آنرا امانت داد و باز گرفت و باز عاریت داد و پس از آن بدست پسرش
افتاد و او هم هنوز آنرا امانت میدهد

حال اگر در این قصه مختصر دقت کنیم ملتفت میشویم که رنده یعنی سرمایه است و قطعه تخته بجای
منفعت پس اگر رسیدن این تخته از جانب قرض خواه به قرض دهنده اجر صحیح عادلانه است
معلوم میشود که منفعت سرمایه هم از روی قانون عدالت است و نیز میتوانیم معلوم کنیم که
دادن منفعت برای قرض خواه ضرری ندارد جمز و ویلیام در باب قرارداد شرائطی
آزاد و مختار بوده اند و رضایت ویلیام باین قسم قرض دلیل بر اینست که آنرا برای خود
نافع میداند و چون این قرض برای او فایده دارد قرض میکند

تنزل سرمایه یعنی تنزل مبلغی که قرض میدهند بعنوان قرض بقرض گیرنده فقط جزئی است
از منافع سرمایه — منافع سرمایه مرکب از سه جزء است تنزل سرمایه و تلافی خطر و مزد سرکشی
تنزل سرمایه در هر وقت و هر محل معین میشود و بواسطه تنزلی که در همان وقت و محل از سرمایهائیکه
خطر و زحمت سرکشی ندارد حاصل میشود — در انگلیس قرض دولت این فقره را بدست میدهد بکسانیکه

پول خود را به دولت قرض میدهند میتوانند مطمئن باشند که پولشان در معرض خطر سوخت شدن
نیست و نگاهداری سرمایه هم زحمتی ندارد کسانیکه به دولت قرض میدهند تقریبا صدی
تنزیل میگیرند بنابراین حالا در آن مملکت نرخ معمولی تنزیل سرمایه صدی سه قریب باشد
و اگر در این مملکت سرمایه را بیش از این نفع نمیدهند از آنست که قرض دهنده احتمال کاملا
به ضمانت قرض گیرنده ندارد و بنابراین تلافی خطری که برای سرمایه اش محتمل است نرخ
تنزیل آنرا بالا میبرد اگر منافع سرمایه بیشتر از تنزیل سرمایه نبود کسی زحمت نمیکشید و خود را
بخطر نمی انداخت که شغلی پیش بگیرد اگر استعمال سرمایه در شغلی بیش از صدی سه منفعت نداشت
تجار و دکاندارها سرمایه خود را از شغلی که داشتند بیرون میآوردند و به دولت قرض میدادند
در کارهائیکه خطر سرمایه بیشتر و زحمت سرکشی گرانتر است منفعت سرمایه بیشتر است اختلاف
این دو چیز یعنی خطر سرمایه و زحمت سرکشی در شغلهای مختلف باعث میشود که نرخ سرمایه در شغلهای
مختلف تفاوت کند مثلا قصاب از زرگر بیشتر منفعت میبرد بجهت اینکه کار سرکشی او
ناملایم تر است و خطرش هم بیشتر است زیرا که در این اقلیم یک طوفان رعد و برق
یا یک تغییر هوا و تبدیل برودت به حرارت کافی است برای اینکه تمام سرمایه گوشت او را
خراب کند

در ولایات غیر متمدن بواسطه عدم اطمینان قسمت بزرگی از منافع سرمایه تلافی خطر آنست
مستر میل در جمل معاملات بعضی جاهای آسیا میگوید کسانیکه در این دول مغشوش پول
قرض میدهند سرمایه شان بسیار احتمال دارد که سوخت شود در اغلب ولایات جنوبی
هندوستان دول هر چند نرخ نفع سرمایه حتی در پولهائیکه به دولت قرض داده میشود صدی بیست
که اگر چند سال تنزیل پول برسد و اصل آن بکلی سوخت شود صاحب سرمایه تلافی خسارتش را
بواسطه تنزیلهائیکه گرفته است میشود و واضح است که شخص اسراف کننده که همه اموال
خود را تمام کرده قرض نمیتوانند بکنند مگر اینکه نرخ تنزیل را خیلی بالا ببرد قرض دهندگان
صدی شصت صدی هفتاد از او تنزیل میگیرند بجهت اینکه میدانند که خیلی محتمل است اصل پولشان
سوخت شود و اگر سوخت نشود منفعتشان بقدری است که تلافی ضررهای متعدد دیگر سابق
کشیده اند میشود چندی پیش در روزنامه ذکر همین قسم واقعه دیده شد که یکنفر شاگرد فارغ
التحصیل نشده در شهر کامبریج بنرخ صدی هفتاد و پنج پول قرض کرده بود و پدرش قرض را
نداد و گفت پسرم وقتیکه این پول را قرض کرده بالغ نبوده است قانون هم تصدیق
قول او نمود اما آن پول قرض دهنده چندان حرفی ندارد از اینکه اصل و فرع پول او
سوخت شود زیرا که از این جور اشخاص بسیار پیدا میکند که با این نرخهای گزاف پول

قرض نمایند زیادتی نرخ تنزیل نه فقط بواسطهٔ اینست که خیلی محتمل است قرض دهنده پولش
سوخت شود بلکه سبب دیگرهم دارد و آن اینست که شغلش نجیب نیست و مردمان حسابی در این
شغلها او را رقابت نمیکنند و همچنین کسانیکه واقعا متدین باشند یا نباشند و مایل باشند باینکه مردم
در حق آنها حسن ظن داشته باشند و بایشان احترام و اعزاز کنند

اگر اجر خطرهٔ بدنامی و سرکشی را از منافع بردارند بطوریکه فقط تنزیل سرمایه بماند در آنصورت
نرخ این تنزیل در یک محل و یک زمان در تمام شغلها یکی میشود و تنزیل سرمایه از نفع و عطای
کارخانه داران در یک زمان و یک محل مایل بتعادل است و اختلاف منافع این محلها
بواسطهٔ اختلاف در خطرهٔ بدنامی و نیکنامی است که در آن شغلها هست و بواسطهٔ اختلاف در
مزدی است که برای سرکشی و مواظبت آنها لازم است پس باید گفت که منافع در شغلهای
مختلف مایل بتعادل میباشند بجهت اینکه در بعضی کارها خطر بیشتر از کارهای دیگر است
و این خطر باید تلافی شود و بعضی کارها هم مواظبت زیادتر لازم دارد و مزد باینکه در بعضی
اقسام کار داده میشود بوضعیکه در فصل سابق بیان نمودیم تغییر میکند بنابراین در کارهای
مختلف در نرخ منافع اختلاف دائمی هست ولی نرخ تنزیل سرمایه در یکجا و یک زمان
در شغلهای مختلف همیشه یکسان است

حالا باید قدری تحقیق کرد در اینکه چه سبب دارد که هر وقت ثروت و جمعیت زیاد میشود نرخ
تنزیل پائین میآید این مسئله راجع میشود به بیان ریکاردو درباب کرایه مقدار اجرتیکه بکار
و سرمایه داده میشود و حاصلا مبنی بر اثر و خاصیت آنهاست یعنی هر واقعه که باعث شود
که کار و سرمایه بیشتر ثروت بدهد در صورتیکه شرایط دیگری تغییر نیابد باید مزد و تنزیل
سرمایه را هم ترقی بدهد از طرف دیگر هر واقعه که سبب شود که ثروت حاصله از کار و
کم شود مقدار مزد و تنزیل را هم کم میکند اگر شخصی یک جوال گندم صرف کند و یک جوال
و نیم حاصل بردارد اجرت زحمت و سرمایهٔ او در صد پنجاه است اما اگر این شخص بزمین کم حاصل
ببرد که فقط یک جوال و ربع گندم حاصل بدارد و در صورتیکه یکجوال باید صرف کند در آنصورت
مزد و منفعتش در صد بیست و پنج میشود و هر قدر حد زراعت پائین بیاید یعنی هر قدر مجبور
شود که زمینهای کم حاصل تر زراعت کند برای اینکه حوائج جمعیت را رفع نماید مزد و منفعتش
تنزل میکند و کرایه ترقی مینماید زیرا که کرایه عبارتست از فضل حاصلخیزی زمینی به بدترین
زمین زرعی که کرایه نداشته باشد بیان ریکاردو ثابت مینماید که هر چه جمعیت زیاد شود
تزاید طلب غذا مردم را مجبور میکند که بزمینهای کم حاصل تر یا صعب الوصول تر رجوع کنند
برای تحصیل غذای مطلوب سرمایه و کار زیادتری باید خرج کرد و بعبارة اخری برای

و کار کمتر از سابق ثروت میدهد و بنا بر این مزد و منفعت تنزل مینماید

اگر بنا شود که زیادتی غذا اینکه بواسطهٔ زیادتی جمعیت لازم شده از اراضی که سابقاً
مزروع بود گرفته شود و بزمینهای دیگر رجوع نکنند باز همان نتیجه حاصل میشود وقتیکه زراعت
بیک درجه ترقی بکند و اکتشافات جدیدی واقع نشود اگر در یک زمین مخصوص سرمایه و کار را
زیاد کنند حاصل آن زمین بهمان نسبت زیاد نمیشود مثلاً اگر دو برابر سابق سرمایه و کار
صرف کنند حاصل زمین دو برابر نمیشود بعبارة اخری اگر بخواهند حاصل را مقداری زیاد
بکنند باید بالنسبه بیش از آن مقدار سرمایه و کار صرف نمایند و اگر غیر از این بود یعنی اگر
کار و سرمایه را زیاد میکردند حاصل هم بهمان نسبت زیاد میشد تمام ترتیبات اکنونی عالم بهم میخورد
مثلاً فقط یک مزرعه برای آذوقه دادن یک مملکت کافی بود و در آنصورت مانعی برای
زیادتی جمعیت نداشتیم مگر تنگ شدن جا و مکان

از آنچه در فوق در باب تنزل حاصلخیزی گفتیم معلوم میشود که چرا مزدها روز بروز در تنزل است
و بچه جهت در ولایات جدید مزد زیادتر از ولایات قدیم است و برای اینکه حقیقت این مسئله
معلوم شود مثالی میزنیم در انگلستان مزدها و منفعتها خیلی پست تر است تا در استرالی
و در آن مملکت حد زراعت خیلی تنزل دارد چنانکه زمینها را بدقت زراعت میکنند که

اگر در استرالی بود بکلی متروک بود پس در استرالی بمقدار سرمایه و کاریکه صرف میکنند
خیلی زیادتر از انگلستان ثروت از آن حاصل میشود باین جهت اجرت کار و سرمایه یعنی مزد
و منفعت در استرالی زیادتر از انگلستان است پس معلوم شد که منفعتها بسته بمزد و کار نیست
بلکه بسته بمزد و کارسازی آنست یعنی که هر قدر با مزد کم کار زیاد ساخته شود منفعت
زیاد میشود در استرالی مزدها زیادتر از انگلیس است اما عاقبت که ملاحظه میکنیم میبینیم
باز در آنجا کار ارزانتر تمام میشود بجهت اینکه آنجا ثمرهٔ کار بیش از انگلیس است و حقیقت
این مطلب از اینجا معلوم میشود که در استرالی مزد و علاجات بیشتر است منفعت سرمایه
داران هم زیادتر است

در باب اینکه ترقی قیمت دلیل بر زیادتی منفعت نیست

بعضی گمان میکنند که قیمت زیاد دلیل منفعت زیاد است و این غلط است راست است که گاهی
اوقات که طلب شیئی ناگهان زیاد میشود موقتاً قیمت آن بالا میرود و فروشندگان آن شیئی از
نرخ متوسط منفعت میبرند ولی ما ذکر کرده‌ایم که رقابت کار و سرمایه بزودی سبب تنزل
این منفعت خواهد شد بجهت اینکه هر جا رقابت آزاد باشد قیمت اشیا از روی مخارج تحصیل آنها
معین میشود در فصل سابق معلوم کردیم که ترقی قیمت اسباب ترقی مزد میشود و مطلب جائیکه

بهای قسم میتوان عنوان کرد مثلاً قیمت پارچه‌های پشمی را مثال میزنیم مخارج تحصیل شئ یعنی
عبارتست از کار و سرمایه و خطر و ممکن است که بواسطه عوارض دیوانی نیز آن مخارج زیاد
شود پس هر کدام از این جهات اگر ترقی کند قیمت شئ بالا میرود مثلاً ممکن است در نرخ
پشم ترقی وارد آید و کار زیاد لازم شود یا اینکه برای پشم خام یا پارچه پشمی عوارضی
قرار بدهند در هر یک از این حالات قیمت پارچه پشمی ترقی میکند بدون اینکه با همین آن
نفعی ببرند بلکه میتوان گفت ترقی قیمت نرخ منفعت را همین را کم میکند در زمان جنگ بین الملل
تحصیل پنبه مشکل شده قیمت آن بالا رفت و در همان وقت کارخانجات خسارتهای بسیار دیدند
و مزد بقدری تنزل کرد که پنبه قحط شد خلاصه نرخ منفعت بسته است بارزش اجزای
تحصیل شئ و چون مهمترین این اجزا کار است صحیح میدارد که بگوئیم نرخ منفعت بسته است
بقیمت کار نیز مکرر گفته‌ایم که قیمت شئ باید طوری باشد که هم مزد و کلیه خرج آن شده و
هم سرمایه که بکار آن رفته است بنابراین معلوم است که اگر مزد عمله زیاد شد برای صاحب
سرمایه نفع کمی باقی میماند بنابراین ارزش کار برای صاحب سرمایه بسته است بارزش
محصولی که از تعلق کار و سرمایه حاصل میشود

حالا خوبست بدرستی معین کنیم که برای صاحب سرمایه ارزش کار بسته بچه چیز است قسمی از

بیان کرده است که سه چیز ارزش کار را برای صاحب سرمایه در تغییر دارد یکی کارسازی
آن دیگری مزد عمله یعنی اجر حقیقی او دیگری ارزانی یا گرانی اشیائیکه باید آنها را از
مزد عمله داد و این سه چیز هم دستخوش تغییر پذیر است اگر کارسازی عمله زیاد شود و مزد او
و حوائج زندگی بحال سابق باشد ارزش کار برای صاحب سرمایه ارزان شده اگر مزد کار
زیاد شود بدون اینکه کارسازی او بیشتر باشد ارزش آن برای صاحب سرمایه گران
شده است نیز اگر اشیائیکه باید در ازای کار بعمله داد ارزان شود مزد با تخفیف یا
و ارزش کار برای صاحب سرمایه کم شده است مثلاً در مملکتی مثل استرالی کارسازی
عمله یعنی ثمره کار خیلی زیاد است زیرا که اراضی حاصلخیز وسیع در آنجا است بهمین جهت حوائج
زندگی در آنجا خیلی ارزان است بنابراین در آن مملکت هم نرخ مزد درجه عالی دارد هم نرخ منفعت
در فصل سابق که نسبت مابین مزد و منفعت را بیان میکردیم اظهار داشتیم که اگر عمله‌جات و تجار
گران کنند بطوریکه نرخ منفعت صاحبان سرمایه کمتر از نرخ متوسط شود عاقبت برای
خودشان نفعی ندارد حال شاید کسی ایراد کند و بگوید اگر تمام عمله‌جات انگلیس متفق شوند که
ادعای زیادتی مزد نمایند حرفشان پیش میرود و نرخ منفعت صاحبان سرمایه پائین میآید
و برای عمله‌جات هم ضرر ندارد در جواب این ایراد گوئیم اولاً خیلی مشکل بلکه محال است که تمام

عمله جات یک مملکتی باهم اینطور متفق شوند ثانیاً بر فرض اینکه چنین اتفاقی هم بشود و آدمهای
عمله جات در زیاد کردن مزد پیش ببرند و نرخ منفعت پایین بیاید و از صدی سه بصدی دو
در اینصورت بوجهت سرمایه مملکت رو به تنزل میگذارد و نیز همان باعث تنزل مزد میشود
یکی اینکه چون منفعت کم شد کمتر کسی بخیال پس اندازی می افتد و همه در فکر این میشوند که از آن
نفع قلیلی که میبرند متمتع شوند و اگر هم بخواهند پس اندازی کنند چیز قابلی نخواهد بود دیگر
اینکه بسیاری از اشخاص چون می بینند در حرفه که دارند نفع زیادی نمیبرند بخیال
می افتند که سرمایه خودشان را بخارج ببرند و بکاری بیندازند که فایده حسابی داشته باشد
در قسمت اول این کتاب بیان کرده ایم که سرمایه دو قسم است یکی سرمایه متحرک دیگری سرمایه
ثابت بنابراین اگر سرمایه مملکت تخفیف بیابد این هر دو جزو نقصان یافته است و چون
فایده عمده سرمایه متحرک اینست که از عمله جات نگاهداری میکند پس هرگاه سرمایه متحرک
کم شود ناچار مزد عمله جات تنزل میکند پس معلوم شد که هر وقت که بسبب تنزل نرخ منفعت بشود
باعث بخارج بردن سرمایه و نقصان یافتن آن میگردد و سرمایه مملکت که کم شد سرمایه
متحرک هم بالطبع کم میشود و مزدها تنزل میکند اگر عمله جات ادعای زیادتی مزد کنند
و نرخ منفعت بقاعده تنزل نماید سرمایه متحرک نقصان خواهد یافت و طبقات عمله جات

خسارت زیاد وارد خواهد آمد بجهت اینکه چون موقتاً مزدشان زیاد شده و منفعت عاقبت کار
نیستند جمعیت زیاد تولید میکنند و چون مزدها شروع بتنزل نمود ایشان می بینند که
جمعیتشان زیاد شده و وسیله معاششان نقصان یافته است بدبختی مثل شمشیریکه دو
دم آن تیز باشد و از هر دو طرف ببرد بایشان رو میآورد چنانکه چند سال قبل عمله جات
قسمت شرقی لندن بهمین گرفتاری دچار شده بودند در لندن مخارج یکنفر عمله از
جاهای دیگر بیشتر است چراکه کرایه خانه و خرج سوخت و ارزاق خیلی گران از بیا
بالا است بنابرین مزد عمله جات هم بطور لزوم در آنجا بیشتر است نتیجه این گرانی عمله
این شد که مدت زمانی یکی از کسب های قسمت شرقی لندن یعنی کشتی سازی را صاحبان
سرمایه ضرر کرده بنابراین ایشان سرمایه خود را بجا از لندن بنادر شمال گلاسکو منتقل
کردند که در آنجا عمله و مصالح کار ارزان تر از لندن میتوان تحصیل کرد از آنطرف تو
عمله جات لندن مزدشان زیاد بود جمعیتشان هم زیاد شده بود لهذا وقتیکه صنعت کشتی
سازی کساد شد عمله جات لندن خیلی دچار صدمه و بدبختی شدند
اثر عمده بخارج بردن سرمایه اینست که میدان رقابت را وسیع میکند سابق گفتیم که
هرگاه تجارتی منفعت زیاد داشته باشد سایر سرمایه داران در آن تجارت رقابت میکنند که

منفعت آن بنرخ معمولی میرسد و در صورتیکه این مسئله در تجارتهای یک مملکت صحیح باشد
یقین است که در تجارت چندین مملکت نیز صحیح خواهد بود و هر چند حدود آن کمتر وسیع خواهد
بود و جهت اینکه رقابت در تجارتهای خارجه محدودتر است و نسبت که حمل و نقل سرمایه
بخارج احتمال ضرر و خسارت زیاد دارد مثلاً احتمال دارد که در وطن کمتر بگیرد تا اینکه در خارج بیش
زیاد باشد و نفع کمی از تجارت خود ببرد و حتی مطلع باشد که اگر سرمایه‌اش را باسترالیا ببرد
پنج برابر حالا منفعت خواهد کرد معهذا که اشکال تحصیل اطلاعات صحیحه و دوری راه و مخارج
مسافرت و بسی ملاحظات دیگر مانع است که باسترالیا مهاجرت نماید لکن این موانع روز بروز
از میان برداشته میشود بجهت اینکه اطلاع و هوش مردم کم کم زیاد میشود و وسیله مسافرت
سهل میگردد و حمل و نقل سرمایه بخارج آسان میشود چنانکه حالا در بسیاری از اماکن روی زمین
کارخانهای انگلیسی است و با سرمایه انگلیس کار میکند صد سال پیش صاحبان کارخانه عقلشان
باینجا نمیرسید که کار و حرفه خودشان را از یک ولایت بولایت دیگر ببرند لکن حالا اهالی
میرود که روز بروز این رسم متداول شود تا آنکه نرخ منفعت در تمام ممالک خیلی بهم نزدیک گردد
سه قسمت بزرگی را که ثروت بآن منقسم میشود شرح دادیم لکن قبل از آنکه این باب را ختم نمائیم
خوبست بیان کنیم که بچه‌بندی و دست کشیدن عمله‌جات از کار بجهت ازدیاد مزد و اتفاق

مزد با منفعت چه اثر با سرمایه دارد لهذا فصل آینده را مخصوص این مطالب قرار بدهیم

(فصل چهارم)

بچه‌بندی و دعاوی ازدیاد مزد عمله‌جات و انجمنهای اتفاق

(خاصیت بچه‌بندی) بچه‌بندی عبارتست از اتحاد و اتفاقیکه عمله‌جات بکلی
با یکدیگر میکنند و آن دو خاصیت دارد یکی اینکه فایده خیراتی آن میرسانند از قبیل اعانت
که هر عضوی از اعضای این اتحاد مجبور است که در سال مبلغی بصندوق این انجمن بدهد و وقت
اگر وقتی ناخوش شد یا بیکار ماند از همین صندوق مبلغی باو اعانت میشود و اگر یکی از اجزا
بمیرد مبلغی بعیال و اولاد او میدهند فایده این رسم ظاهر است چنانکه در انگلستان عمله‌جات
بچه‌بندی را آنقدر دائر نموده‌اند دیده نشده که بگدائی و تصدق گرفتن محتاج شوند
خاصیت دیگر بچه‌بندی اینست که حقوق عمله‌جات را حفظ میکند یعنی هر وقت مزد عمله‌جات
کم باشد میتوانند آنرا زیاد کنند یا اگر دیدند که عمله‌جات در روز کار میکنند زیاد باشد از آن
کسر نماید و بهمین واسطه صاحبان سرمایه با بچه‌بندی ضدیتی دارند چه اگر بچه‌بندی نباشد اغلب اوقات
عمله‌جات را از ازدیاد مزد منصرف میکنند

دست کشیدن عمله‌جات از کار بجهت ازدیاد مزد

اگرچه عمله‌جات و صاحب سرمایه از این کار ضررهای زیاد کشیده‌اند معهذا نمیتوان گفت حق
ندارند برای حفظ حقوق خود اتفاق کنند طرز عمل از این قرار است که عمله‌جات با همدیگر
باهم اتفاق داشته باشند اما میگفتند از اینکه کار از خودشان است مبلغی که صاحب سرمایه میخواهد بخرد با
نفروشند و ایرادی هم بر ایشان نیست چنانکه اگر تاجری نخواهد متاع خود را بقیمتیکه مشتری
طالبست بفروشد کسی نمیتواند براو ایراد بکند و در صورتیکه تاجر مختار باشد که متاع خود را
بهر قیمت که بخواهد بفروشد عمله هم حق دارد که بهر اندازه که بخواهد مزد بگیرد و در صورتیکه
یکنفر این حق را داشته باشد صد نفر و هزار نفر هم حق دارند دست کشیدن عمله‌جات از
کار ممکن است برای خودشان یا غیر خودشان ضرر داشته باشد لکن کسی نباید جبرا ایشان را
مانع شود بجهت اینکه هر کسی مختار است که هرچه بخواهد بکند بشرط اینکه متعرض آزادی دیگران
نگردد و اگر خود اجزای پنجه‌بندی موافق این قانون رفتار کرده بودند هیچکس نمیتوانست
ایشان را سرزنش نماید لکن غالبا هم مثل سایر مردم از این قاعده تعدی کرده و هرچه صدمه
دیده از این رو دیده مثلا در قدیم که دولت میخواست پنجه‌بندی را موقوف کند اجزای
پنجه‌بندی عمله‌جات را بزور داخل انجمن خود می‌نمودند در صورتیکه شاید یکی میل نداشت داخل
آن انجمن شود لکن ایشان مردم را مجبور میکردند و اگر لازم میشد آزار و اذیت مینمودند

بلکه گاهی کار بقتل هم میکشید این قسم رفتار البته پسندیده نیست چنانکه در صد نوع آن آنچه
اما شرارت و بدرفتاری بعضی از اجزای پنجه‌بندی دلیل نمیشود بر اینکه این اتحاد و اتفاق
کار بدی است و نباید بجبر هم این افعال از مردم سلب آزادی نمود و گذشته از این حالا
که پنجه‌بندی از روی قانون مجاز شده و متعرض اجزای آن نمیشوند آن سوءعملها خیلی
کم اتفاق میافتد سابق اجزای پنجه‌بندی آلات و افزار عمله‌جاتی را که در حرکت خود نشان
نبودند میبردند و پنهان میکردند یا ضایع مینمودند لکن حالا این کارها موقوف شده است
یکی از فواید عمده پنجه‌بندی این است که تفاوت زیادی را که مابین وضع عمله و صاحب کار
هست از میان برمیدارد از آن جهت که عمله‌جات غالبا ذخیره و اندوخته ندارند که بتوانند
مدت متمادی بیکار زندگی کنند یا بواسطه یک عمله تنها و بی‌همدست اگر اتفاقا با صاحب
کار خود نزاع پیدا کند خیلی در عسرت میافتد و اگر چند روز بیکار بماند از گرسنگی میمیرد یا
بگدائی میشود و حال آنکه صاحب کار چند روز ضرر نداشتن عمله میکشد بعبارة اخری ضرر
مالی مختصری بر او وارد میآید پس مابین عمله و صاحب کار تفاوت بسیار است یکی جانش
در خطر است و دیگری مالش اما پنجه‌بندی میکند که رفع این عیب را بنماید بجهت اینکه اگر تمام
اجزای یک پنجه‌بندی بخواهند دست از کار بکشند از پیش اندوخته جمع کرده‌اند که

در مدت بیکاری در سختی بخشند از نیز معلوم میشود که چرا در مملکت انگلیس تنزل یا کساد
تجارت و اشکال تحصیل کار شل فرا نشده اسباب گفتگوی ولی و تفتیش نمیشود چه در انگلیس
چون پنجه بندی عمله جات را از حقوق حفظ میکنند ایشان بسبر و صدا در نمی آیند

پنجه بندی بواسطه رابطه که با اوضاع انزوا و فرد عمله جات دارد بیش از سایر انجمنهای
اتحادی که در میان طبقات عمله جات هست طرف توجه شده است لکن این او آخر
ثابت شده که پنجه بندی هم یکی از وسایلی است که عمله جات برای رفاه و رفع افلاس
و مسکنت خویش پیدا کرده اند و این یک نتیجه بسیار انجمنهای ایشان خیلی کمتر است چنانکه از روی
حساب معلوم شد که عمله جاتیکه پنجه بندی دارند خمس آنهائی هستند که تشکیل انجمنهائی کرده اند
سابق گفتیم که مقصود از پنجه بندی اینست که اجزای آن حتی الامکان مزد شان زیاد باشد
و اگر چه غالبا اجزای پنجه بندی را متهم کرده اند باینکه قواعد اکنومی پلتیک را بهم میزنند
لکن از قرار یکه می بینیم ایشان از آن قواعد بخوبی آگاه هستند و بر وفق آنها رفتار میکنند
مثلا میدانند که نرخ مزد مناسب است بمطلب بلکه صرف مزد عمله جات میشود و عده آن عمله جات
و اگر چه این قاعده را تمام طبقات کارگران معمول نمیدارند لکن هر پنجه بندی در طبقه مخصوصی
از عمله جات است با آن طبقه این قاعده را منظور میدارد و بنابرین جائی که بجهت کار از

غالبا یا اینست که عده عمله جاتیراکه در حرفه کار میکنند کمتر سازند یا دخول بعضی را
در آن کار مانع میشوند مثلا قرار داده اند که هیچ عمله کشتی سازی نمیتواند داخل پنجه بندی شود
مگر آنکه هفت سال شاگردی کرده باشد از طرف دیگر هیچ صاحب کاری حق ندارد عمله
کشتی سازی بگیرد مگر آنکه آن عمله تصدیق داشته باشد که هفت سال شاگردی کرده و اگر
غیر از این بکند تمام عمله جاتی که پنجه بندی دارند دست از کار میکشند نیز در حرفه کلاه
دوزی هیچ استاد کلاه دوزی نمیتواند در یک زمان بیش از دو شاگرد نگاه بدارد در
بنائی نیز همین تحدید هست چنانکه هیچ استاد بنائی کار نمیکند مگر آنکه یک عمله زیر دست
خود داشته باشد

باید ملتفت بود که در حرفه های محترم از قبیل طبابت و قضا هم همان قسم تحدید که در پنجه بندی
عمله جات هست موجود است مثلا همانطور که استاد کشتی ساز عمله را که تصدیق شاگردی
هفت ساله نداشته باشد قبول نمیکند طبیب هم کسیکه از مجمع معتبری تصدیق نداشته باشد
بعیادت نمیرود تا سنه ۱۸۷۶ در انگلستان تنها اجازه طبابت میدادند و با تواسطه حرفه
طبابت محدود بوده و در این اواخر که مجبور شدند زنها را نیز در طبابت قبول کنند اجزای
دار العلم لندن خیلی شکایت میکردند و بهمین طریق در بسیاری از حرفه های پست تر

از قبیل نقاشی روی چینی و قالی بافی و امثال آنها اگر عمله جات دست از کار کشیدند
برای اینکه عمله جات سایرین را از حبس کار خودشان بیرون کنند بقصد اینکه رقابت مجدد
شود همان طوریکه کلاه دوز بیش از دو شاگرد نمیتواند نگاه بدارد وکیل هم بیش از دو
شاگرد نمیتواند داشته باشد و همچنین کربنا تا یک عمله نداشته باشد کار نمیکند در خانه
ملکه هم تا قاضی یک قاضی جوانتری نداشته باشد مجلس شوری منعقد نمیشود این مثالها
که زدیم برای این نیست که از پنجه بندی تقویت نمائیم بلکه برای اینست که ثابت کنیم که اشخاص
با علم و اشخاص بی علم هر دو برای صرفه شغل خودشان یک وسیله معمول پیدا کرده اند و یقینا عقیده
آنها اینست که این کارها برای خودشان و برای سایر مردم فایده دارد و اگر در یک طبقه
اینکارها صحیح نباشد البته در طبقه دیگر نیز صحیح نخواهد بود یعنی اگر این وسایل برای جراحها
پنجه بندی مورد ملامت باشد برای طبیب و قاضی نیز مورد ملامت خواهد بود
نیز باید ملتفت بود که در بسیاری از کارها و شغلها در معنی پنجه بندی هست در صورتیکه در ظاهر
اسمی از آن نیست مثلا در میان صاحب کاران شغل عمله جات اتحاد و اتفاق هست چنانکه
صاحبان آهنگری در هر سال یک دفعه انجمن دارند و در آنجا قرار میگذارند که در مدت سال
آینده چه نرخ باید عمله جات مزد بدهند و وقتیکه میخواهند از نرخ مزد بکاهند متفق میشوند

که بجای کمتر به آنکار را بکنند و این دلیل که گفتیم عمله جات در تشکیل اتحاد مختارند باید بگوئیم
که صاحب کاران نیز در اینکار اختیار دارند لکن جای تأسف است که انجمنهای اتحادی
صاحب کاران با انجمنهای عمله جات مناقضت و خصومت دارند و همیشه باعث خسارتهای
کلی میشود ولی تا این خصومت باقیست مانع شدن آنها از آن اتحاد فایده نخواهد بخشید
بجهت اینکه اگر این خصومت در میان نبود این شکل انجمنهای اتحادی نیز تشکیل نمی یافت
پس کسانیکه از اینکار رو خسارتها و صدماتیکه بعمله جات و صاحب کاران وارد می آید
متألم و محزون میشوند باید حتی الامکان سعی کنند که این مناقضت را از میان بردارند
والا مادامیکه این مناقضت باقیست از این وضع گریزی نیست عمله جات دست از کار
میکشند و ازدیاد مزد طلب میکنند صاحب کاران قبول نمی نمایند آنوقت اگر عمله جات
اصرار کردند صاحب کاران کارخانه را می بندند و عمله جات را جواب میگویند و کار معوق
میماند تا اینکه یکی از طرفین راضی شود یا اینکه هر دو قراری با هم بگذارند

اتفاق در کار و شراکت و تقسیم منفعت

در این اواخر برای رفع این مناقضت خیلی کوشش کرده اند که صاحب کاران و عمله جات بفهمند
که صرفه هر دو در یک چیز است و اول از جهة تدبیریکه کرده اند اینست که قرار گذاشته اند

عمله در نفع ترقی و بهبودی حرفهٔ خود شریک باشد بانطریق که تمام یا جزئی از سرمایه
در آن حرفه لازم است از خود عمله باشد وقتیکه تمام سرمایهٔ کار را خود عمله جات بدهند آن
حالت را اتفاق در کار میگویند یعنی که عمله جات در کار اتفاق کرده اند و معلوم است که سعی
دارند صنعتشان ترقی کند و سرمایه زیاد و نفع بدهد بعبارة اخری تفاضت بین عمله
و صاحب کار برداشته میشود در صورتیکه فقط جزئی از سرمایه را عمله جات بدهند آنوقت
میگویند عمله جات با صاحب کاران شراکت دارند در تحصیل منفعت عمله جات چون سرمایه
گذاشته اند سعی میکنند که کار زیاد ترقی کند بیک طریق دیگر نیز میتوان عمله را
در کار سهیم نمود آن طریق آنست که لازم نیست عمله در کار سرمایه داشته باشد قرار بدهند
که هر وقت منفعت سرمایه از مبلغ معینی تجاوز کرد و مبلغی از آن زیاد شد منفعت سهمی
بدهند در این صورت معلوم است که عمله سعی دارد که منفعت سرمایه زیاد از آن مبلغ معین
تجاوز بدهد برای اینکه خود در آن شریک است و باین واسطه بهتر کار میکنند و آلات و مصالح
ضایع نمی نمایند اینوضع را تسهیم منفعت مینامند مستر سیدنی تنظر در کتابیکه در این باب
نوشته و ما پیش اشاره از آن کردیم میگوید باید اینجا در نظر داشت که مقصود از تسهیم منفعت
نه اینست که عمله را از کیسه صاحب کار متمول کنیم بلکه میخواهیم عمله را بکار واداریم تا بیشتر

و منفعت را زیاد کند و از آن سرمایه و منفعت سهمی هم بخود او بدهیم

اتفاق در کار در فرانسه

در مملکت فرانسه بیش از انگلیس در ترقیات و تنظیمات امور صنعت کار و تجربه میکنند و در آنجا
امثال زیاد از اتفاق در کار و شراکت و تسهیم منفعت دیده میشود مثلا در سنهٔ ۱۸۴۴ کمپانی
راه آهن پاریس و اورلئان قرار گذاشته که اگر منفعتش از صد هشت زیاد تر شد هر چه
تجاوز کرد مبلغی از آنرا میان عمله جات تقسیم کند و در ظرف سی و نه سال بهمین واسطه
منفعتش بقدری زیاد شد که پنج کرور و هشتاد و سه هزار و سیصد و هفتاد و بیست لیره از آنرا
میان عمله جات خود تقسیم کرده دکانهای معروف در پاریس تجاوز از سه هزار نفر کار کن داشت
در سنه وضع شراکت عمله جاترا در دستگاه خود قبول نمود و خیلی از این مطلب منتفع شد
چنانکه آن دستگاه حالا کمپانی معتبری شده که هشتصد هزار لیره سرمایه دارد و سیصد هزار
لیره آن مال عمله جات و پانصد هزار لیره متعلق بصاحب دستگاه است
مسیو گودن که در شهر گیز چدن ریزی دارد در دستگاه خود همین طریقه تسهیم منفعت را اختیار
کرده و علاوه بر آن تمام عمله جاترا که بکار گرفته در عمارتیکه آنرا عمارت اجتماع نامیده
جمع کرده است آن عمارت حالا مشهور باسم فامیلیستر معروف است عمله جات سوای آنها

زیاده از هزار و دویست نفر میشوند و پانصد و پنجاه نفر آنها با اهل و عیال در آن عمارت
زندگی میکنند هر خانواده اطاقهای مخصوص خود دارند و هر طور که بخواهند محلی مطبخ
سر میپایند کرایه اطاقهای عمارت خیلی ارزان است یعنی هر دو اطاق در ماه هشت لیره
کرایه دارد و علاوه این اطاقهای مخصوص از برای عامه حمام دارس و جای پرورش
اطفال و تیاتر و تالار و کتابخانه و اطاق مطالعه و قهوه خانه و باغها در آن عمارت هست
مسیو گودن خودش هم در فامیلیستر منزل دارد و در تمام کارخانجات دستگاه توجه و دقت
تامه میکند برای اطفال شیرخوار گهواره مناسبی اختراع کرده و چون شغلیکه دارد مناسب
قبول زن نیست کارخانه جوراب بافی دایر کرده که زنها و دخترهای عمله جاتش در آنجا
تحصیل معاش مینمایند و از جمله فوایدیکه برای ساکنین این عمارت است اینست که
در خانه خودشان طبیب و دوا دارند و عمله جاتیکه مریض میشوند اعانتی میکنند و آنها
که بسن پیری میرسند مواجب معینی برای آنها قرار میدهد در ۱۸۸۰ مسیو گودن دستگاه
خود را بعمله جاتش به صد و هشتاد هزار لیره فروخت و باینواسطه در سال صد و پنج یعنی از هزار
لیره تنزل میگیرد و علاوه شصد لیره که باو میدهند که آن دستگاه را اداره کند
عمله جات بعد از اداء این منافع و وضع سایر مخارج آنچه باقی بماند جمع میکنند که صد

هشتاد هزار لیره مسیو گودن را بدهند و دستگاه را کلی متصرف شوند
مسیو لکلر در پاریس دستگاه خیلی معتبری داشت و از آن روخوب معلوم میشود که تقسیم منفعت
چه نتایج حسنه دارد این مرد پسر یک کفش دوز دهاتی بود و در سن بیست سالگی برای روزی
سه شلینگ مزد کارگر بود و از این وضع مختصر در زمان کمی به دستگاه بزرگی رسید و این خود
چیز غریبی است خود لکلر هم آدم غریبی بوده چه بمکنت و ثروتیکه برای شخص خود تحصیل کرده
بود قانع نشده و بخیال افتاد تدبیری کند که تمام عمله جاتش با او شریک شوند
مسیو لکلر شرح حال خویش را نوشته در آنجا میگوید پیش خود خیال کردم که خوبست تدبیری
بکنم که عمله جات بیشتر دل بکار بدهند و در یک روز معادل نصف شلینگ زیادتر کار
کنند علاوه بر این مصالح را ضایع ننمایند و اگر چنین شود در روزی دو شلینگ و نیم صرفه حاصل
میشود و درینصورت در سال متجاوز از سه هزار لیره فایده دست میدهد خلاصه مسیو لکلر درینکار
اهتمام کرد و مقصود خود را حاصل نمود ابتدا در ۱۸۴۲ منافع خود را میان عمله جات قسمت
کرد کارگرها که اینطور دیدند برای صرفه خودشان بیشتر بکار دل بستند و باینواسطه هر سال
فایده زیادتر میشد و بر عایدی عمله جات بیشتر افزوده میشد طرحی که ابتدا ریخته بود این بود
که عمله جات را باید طرف اتحاد دید و باید طرف اعانت کنند و جمیع منافع سرمایه

این جماعت کم کم زیاد شده و آنرا بکار انداخته‌اند و روز بروز کار ترقی کرده وکلر جیان ترتیب
آنرا داده بود که بعد از مرگ خودش هم بهمان ترتیب بماند در وقت فوت کلر در آن دستگاه
هشتاد هزار لیره معامله میشد و ده سال بعد یعنی در سنه ۱۸۹۳ به صد و هفده هزار لیره رسید عده
عمله جاتیکه این مبلغ میان آنها تقسیم میشد قریب هزار نفر بود رسم کردن اتفاق در
کار را در امور زراعت نیز مجری داشته بهره کامل از آن بردند باغبانی که در سنه ۱۸۹۰ به جمعی
عمله جات که شریک شده بودند مزرعه واگذار کرد با مبلغی سرمایه که در چند سال معینی آن
مبلغ را باو بپردازند بکار خیان مفید اتفاق افتاد که چند سال بعد مزرعه بزرگتر بهمان
ترتیب سابق بعمله جات داد عمله جاتیکه در این کار شریک بودند از میان خودشان انجمنی از برای
تنظیم و ترتیب کار تشکیل داده و بکارگرهائیکه مشغول کار بودند مزد معمولی را میدادند
در آخر سال منفعتی که عاید میشد میان صاحبان سهام تقسیم مینمودند این دو مزرعه چندین
سال بکمال خوشی دایر بود چنانکه سرمایه شرکت را دو برابر نمودند و در وضع و حال
عمله جات هم بهبودی محسوسی پیدا شد مزرعه اولی بکمال هم دایر است لکن مزرعه
ثانی که بزرگتر بود بعدها ورشکست شد معهذا سهم شرکا تمام بآنها رسید و همه طلبهائیکه
صاحب ملک داشت بکسان دیگر داده شد و چون از بعضی جاها اعانتی بآنها رسید

دوباره دایر گشته تا بحال هم با وجود اینکه نرخ اجناس خیلی تنزل داشته کرایه و مالیات
خارج را داده و عمله جات بسیار بکار گرفته در صورتیکه فروشنده‌ها نیز باهم اندکی بیش از آنچه
در آن نواحی معمول است بآنها داده است

اتفاق در کار در انگلیس

در انگلیس بعضی از قواعد اتفاق در کار را جزئی تغییرات داده‌اند یکی از بهترین مثالهای
آن از قراری است که در ذیل نگاشته میشود آقایان بریگز در سنه ۱۸۶۵ برای کشیدن زغال
سنگ داشتند و دو معدن را بکار انداخته‌اند لکن متصل با معدنچیان نزاع و اتفاق می‌افتاد و ایشان
پیوسته از کار دست میکشیدند و ادعای زیاد مزد مینمودند و باین واسطه بقدری ضرر
بآقایان مزبور وارد آمد که نزدیک بود دست از کار بکشند آخر الامر چاره جز این ندیدند
که پای شراکت را بمیان آورند بنابراین دستگاه خود را مبدل کردند بیک کمپانی شراکت
و سرمایه آنرا که صد و سی و پنج هزار لیره بود منقسم به نه هزار سهم پانزده لیره نمودند و خودشان
شش هزار از این سهمها را برداشتند و سه هزار دیگر را برای مردم گذاشتند و اظهار کردند
که عمله جات معدن نیز مختارند که هر قدر از این سهام را میخواهند بردارند عمله جات بعضی
اسهام را برداشتند و باین واسطه عمله هر چند یک سهم بیشتر نداشت در حقیقت در دستگاه

شریک بود بعد در دستگاه چند نفر رئیس معین کردند که از جانب سهم داران وکیل باشند
و عمله جات هم از جانب خودشان وکیلی تعیین نمودند و قرار گذاشتند که هر وقت منفعت
سرمایه از صدی ده تجاوز کرد نصف زیادتی در میان عمله جات بتناسب کارشان قسمت کنند
این تدبیر قریب ده سال ثمره خوبی بخشید و در زمانیکه همه جا مابین صاحب کاران و عمله جات
نزاع بود و عمله جات متصل دست از کار میکشیدند و ضررهای فاحش وارد می آمد دستگاه
آقایان بریگز در کمال خوشی میگذشت و صاحب کاران و عمله جات هم با یکدیگر کمال مرافقت
داشتند اما بعدها در تجارت زغال سنگ مزدها و منفعتها بقدری بالا رفت که تا آن وقت
چنین چیزی دیده نشده بود در سنه ۱۸۷۲ و سنه ۱۸۷۳ تقریبا مزدها و منفعتها ضعف شده باینواسطه
در دستگاه آقایان بریگز نزاع برخاست که این زیادتی مزد و منفعت را چه قسم میان عمله جات
قسمت کنند رؤسا ابتدا ادعا کردند که عوض صدی ده باید صدی پانزده بسرمایه داد ابتدا این حرف
مقبول شد لکن چیزی نگذشت که قیمت زغال سنگ شروع بتنزل نمود و صاحبان معادن
زغال که آقایان بریگز هم از آنجمله بودند اعلان کردند که مزد عمله جات باید کم شود عمله جات
برای اینکه زیر بار این کمی مزد نروند دست از کار کشیدند صاحبان سهام انجمنی کرده
از وضع تقسیم منفعت اظهار شکایت کردند و آنرا ترک نمودند خلاصه در زمانیکه تقسیم منفعت

در معادن آقایان بریگز معمول بود سی و چهار هزار لیره بعنوان زیادتی منفعت بعمله جات
داده شده بود و خیلی جای افسوس است که وقایع چند سبب ترک آن شده است
اگرچه در بعضی جاها طریقه تقسیم منفعت متروک شده لکن با منفعت بود که بسیاری از عمله جات
هنوز آن رسم را میان خودشان معمول میدارند و در بسیاری از سایر دستگاههای
صنعتی نیز این طریقه را پیش گرفته اند که از جمله آنها کارخانه بزرگ قالی بافی هالیفاکس است
و چاپخانه آقایان کاسل و بسیاری از دستگاههای دیگر مخصوصا در کارخانهای پارچه بافی
پنبه و چکمه سازی این رسم خیلی معمول است لکن در مملکت انگلیس این رسم در تقسیم ثروت
بیشتر فایده بخشیده است تا در تحصیل آن

مجالس محاکمه

در بعضی صنایع مخصوصا در کارخانهای یراق و جوراب بافی ولایت نتینگام مجالس محاکمه
قرار داده اند برای اینکه نگذارند عمله جات دست از کار بکشند و بکار خیلی مفید افتاده است
این مجالس محاکمه عبارتست از یک عده متساوی از صاحبان سرمایه و عمله جات هر ماه این مجلس
منعقد میشود و هر نزاعی که مابین صاحب کاران و عمله جات واقع میشود باین مجلس رجوع میکنند
اجزای این مجلس دوستانه گفتگو کرده مرافعه را قطع مینمایند مجالس محاکمه بهمین طریق که ذکر کردیم تشکیل شده است

که عمله جات دست از کار بکشند و بخود و صاحب کار ایشان ضرر وارد بیاورند

مخزنهای شرکت

ممکن است بعضی اشخاص شراکت در کار را با مخزنهای شراکت اشتباه نمایند برای رفع این توهم گوئیم شراکت در کار عبارت از انست که صاحب کار و عمله در کار با هم شریک و متفق باشند حال انکه در مخزنهای شراکت لازم نیست که مابین صاحب کار و عمله اتفاقی باشد بلکه هرکدام ازین مخزنها کمپانی شراکتی است که اسهام انرا غالبا کسانی میخرند که هیچ داخل کار نیستند اگرچه ممکنست کارکنان و عمله جات نیز سهم داشته باشند ولی این مسئله لزوم ندارد مخزنهای شراکتی اتفاق میان صاحب کار و عمله را سبب پیشرفت کار خود قرار نداده بلکه پیشرفت کار را در اینست که معاملات را نقد نمایند و مابین بایع و مشتری رابطه بلا واسطه قرار دهند که مابین بایع و مشتری دو سه نفر واسطه لازم نباشد پس در مخزنهای شراکت مابین صاحب کار و عمله اتفاق نیست اتفاق مابین بایع و مشتری است در مخزنهای شراکتی قیمت اجناس کمتر از سایر مخزنهاست وجهت آن اینست که نسیه فروش نمیکنند و برای اشتهار و نمایش و جلال خود خرجهای بیهوده نمی نمایند با وجود این برتری هائیکه مخزنهای شراکتی دارند خیلی جای تعجب است که بیاید تجار اینوضع را قبول نکنند مگر انیکه بگوئیم پرستش زده است و مردم غالبا از رسوم تازه گریزانند

و منتشر اند و مخزن شراکتی معروف به (راکدیل پاینیرز) که یکی از قدیم ترین و معتبر ترین این مخزنهاست کمال قید را دارد که معاملات نقد باشد و بطرز معمول خرده فروشی هم میکنند و هرساله بعد از تفریغ حساب منافع عایده را از اینقرار تقسیم میکنند که در سال صدی پنج به سرمایه صاحبان سهام میدهند و مابقی منفعت را میان مشتریها قسمت میکنند و هر مشتری بتناسب خریدیکه در عرض سال از آن مخزن کرده مبلغی دریافت مینماید در سنه ۱۸۴۴ که مخزن راکدیل پاینیرز را افتتاح کردند سرمایه آن بقدری کم بود که فقط یک صندوق چای و یک عدل شکر خرید در سنه ۱۸۹۹ معاملاتش در سال به دویست و چهل و شش هزار و یک لیره رسیده بود و این مخزن را ابتدا عمله جات دایر کردند پس شک نیست که اگر مخزنهای شراکتی را خوب اداره کنند فواید بسیار خواهد داشت و چون فایده و برتری این قسم مخزن در نزد همه کس مشهور شد ظن غالب اینست که در بسیاری از حرفه ها و کسب ها رسم نقد بودن معامله را که عمده باعث پیشرفت مخزنهای تجارت است معمول بدارند

(قسمت چهارم)

در باب تجارت با خارجه و اعتبار و گرفتن مالیات

این قسمت مشتمل است بر فصولی در باب تجارت خارجه و اعتبار و اثرش بر قیمت اشیا و وضع گرفتن مالیات اگرچه بنظر چنین میاید که تجارت خارجه و اعتبار را خوب بود در باب معاوضه و ثروت بیان کرده باشیم لکن در کتب مقدماتی بهتر اینست که مطالب علیحده بیان کرده شود زیرا برای فهمیدن اسباب تعیین نرخ سرمایه و مزد و منفعت دانستن معنی ارزش و قیمت و شناختن وسایل تعیین قیمت اشیا و حقیقت پول لازم بود گذشته از این اگر بیان تجارت خارجه و اعتبار را قبل از شرح تقسیم ثروت قرار میدادیم ممکن بود برای مبتدی اسباب اشکال شود لهذا این مطالب را مخصوص قسمت چهارم قرار دادیم

(فصل اول)

در باب تجارت خارجه

فایده بزرگی که از تجارت خارجه حاصل میشود از راه تقسیم کار است چه اگر ممالک در تجارت با یکدیگر آزاد باشند نتیجه این میشود که هر مملکتی فقط آن جنسی را که فراهم کردن آنها در خورش خوب میسر میشود تهیه میکند و آن جنسی را که در مملکت با اشکال فراهم میشود در تهیه

آنها زحمت عبث نمیکشند و از خارجه داخل میکنند با بواسطه مخارج تحصیل اشیا کم میشود و کارسازی سرمایه و کار باعلی درجه میرسد مثلاً خاک فرانسه برای پروردن انگور خیلی مناسب است و آب و هوا و عادات مردم آنجا طوری است که این میوه را خوب عمل میآورند در صورتیکه ممالکی مثل فرانسه بیش از آنچه برای خودشان لازم است انگور و شیره و شراب دارند و با بواسطه میتوانند حاجت ممالکی مثل انگلیس را که آنطور صلاحیت عمل آوردن انگور را ندارند برآورده کنند پس تجارت خارجه فایده‌اش اینست که اگر حاجتی داشته باشیم میتوانیم از بلاد خارج رفع آنرا بکنیم و مجبور نیستیم که سرمایه و کار زیادی صرف کنیم که در مملکت خودمان آنها را فراهم نمائیم و نیز اگر خودمان زیادی داشته باشیم بولایاتیکه با آنها محتاج اند میبریم و بفروش میرسانیم

بواسطه معادن نمک که در بعضی نواحی انگلیس و آلمان هست این دو مملکت نمک زیادی دارند و اگر عوارض طبیعی نبود شاید که تمام نمکی که مردم فرانسه لازم دارند از انگلیس و آلمان برای ایشان بیاید و این نمک خیلی ممتاز است و برای اینکه قابل استعمال شود کار خیلی مختصری لازم دارد بطوریکه میتوان گفت تقریباً مفت بدست می‌آید بنابراین این نمک را میتوان بقیمت ارزان خرید و بهتر از آن نمکی است که بزحمات زیاد در

کارخانهای فرانسه مصنوعات ساخته میشود. خلاصه اگر تجارت آزاد بود نمک انگلیس و آلمان
چون هم ارزانتر و هم بهتر از نمک فرانسه است متداول میشد لکن حامیان تجارت داخله
میگویند باید مانع دخول نمک خارج بمملکت فرانسه شد چه اگر نمک خارج وارد فرانسه شود
کارخانهای نمک سازی فرانسه بسته میشود و عدهٔ زیادی از اشخاصیکه بآن کار مشغول هستند
بیکار میمانند و شعبهٔ از صنعت مملکت ضایع میشود بنابراین بقدری بر نمک خارجه باید مالیات
و عوارض قرار داد که از نمک داخله گرانتر تمام شود و دیگر از خارجه نمک بفرانسه
نیاورند. راست است که این تدبیر صنعت نمک سازی فرانسه را محفوظ میدارد و بعضی
مجبور میکند که مبلغی از سرمایهٔ مملکت صرف آن صنعت بخصوص شود. حامیان تجارت داخله
ملتفت نیستند که اگر قدغن را از روی نمک بردارند و کارخانهای نمک سازی بسته شود
لابد سرمایهٔ آنها بیکار نمیماند و بکار دیگر که فایده اش بیشتر است صرف خواهد شد بعلت
که چون نمک خارجه بر نمک داخله تقدم یافته ابتدا کارخانهای نمک داخله خسارت خواهند
دید لکن کم کم سرمایهٔ خودشانرا از این کار کم حاصل بیرون میآورند و فکر کار پر حاصل تری
مینمایند که شایسته و مناسب خاک و آب و سایر مقتضیات فرانسه باشد. و بعبارهٔ اخری
ضرری وارد نمی آید بلکه سرمایه از کار بیحاصل بکار با حاصل منتقل میگردد که فایدهٔ آن زیادتر

میشود و در اینصورت کلیهٔ سرمایهٔ ملت زیاد شده و بر تحصیل ثروت افزوده شده است
این انتقال سرمایه از کاری بکار دیگر اکنون در مملکت انگلیس مشاهده میشود بواسطهٔ ورود آذوقه
زیاد از امریکا در آن مملکت. زارع انگلیسی می بیند حاصل امریکا ارزانتر از حاصل او
در انگلیس بفروش میرسد اما داد و فریاد نمیکند که تجارت را حفظ کنید بلکه تفحص
میکند که چه جنسی را میتواند در انگلیس بعمل آورد که امریکائیها نتوانند در تهیهٔ آن
با او تفوق بجویند و خیال دارد که تا چند سال دیگر بعضی از مزارع مأکول فروشی بشود
بجهت اینکه گل و سبزی تازه چیزی نیست که از امریکا بتوان بانگلیس آورد و اکنون هم
بعضی مشغول اینکار شده اند و چیزی که باید ملتفت بود که چون آذوقه از امریکا ارزانتر وارد
میشود مردم قدری رفاه پیدا میکنند و میتوانند مقداری پول شانرا صرف بعضی تفننات
از قبیل گل و سبزی و امثال آن بکنند
حال ملاحظه کنیم که حمایت حامیان تجارت داخله بر مشتریان اشیائیکه در تحت حمایت
ایشان در می آید چه اثر دارد. حمایت کنندگان ملاحظهٔ حال بایعین را خیلی میکنند لکن
ملتفت حال مشتریان هیچ نیستند. پس گوئیم اگر آن شیئی را که ایشان حمایت میکنند از لوازم
زندگی باشد مثل اینست که منفعت حال جزء را بر ضرر حال کل رجحان بدهند مثلا ملاحظه

کنیم که اثر حمایت نمک بملت فرانسه چه چیز است اولاً باید نمک بد بخورند این ضرر
اگرچه ضرر پولی نیست ولی ضرر بزرگیست چه نمک علاوه بر طبخ در امور زراعتی و صنعتی
نیز بکار است گذشته از این عیب حمایت نمک داخله ضرر پولی هم دارد کسانیکه از
امور تجارت ربط دارند میگویند حمایت نمک در فرانسه در هر پوند صد دینار قیمت آنرا
زیاد میکند و چون در مملکت فرانسه سالیانه قریب هفتصد کرور پوند نمک برای طبخ
صرف میشود لهذا اهالی فرانسه در سال هفتصد و پنجاه هزار لیره ضرر حمایت نمک را
میکشند و از این مبلغ هیچکس صد دینار عاید نمیشود بجهت اینکه تهیه کنندگان نمک فرانسه
نسبت به تهیه کنندگان نمک انگلیس هفتصد و پنجاه هزار لیره را در سال عقب هستند
مثل اینکار بدان ماند که شخصی چشمهٔ آب قشنگی نزدیک خانهٔ خود در باغ همسایه داشته باشد
و همسایه هم او را مختار نموده باشد که هرقدر میخواهد آب از آنجا بردارد و در سال چهار لیره
بدهد و آنشخص قبول نکند بخیال اینکه خودش هم چشمهٔ آبی دارد در صورتیکه آن چشمهٔ آن
بخوبی آب همسایه نیست و نیم فرسخ هم دور است و باید هفته سه شلینگ یعنی در سال قریب
هشت لیره مزد بدهد که برای او ببرند از چشمهٔ خودش آب بیاورند بنابراین از سه راه
بخود ضرر زده یکی اینکه آب بد خورده دیگر اینکه آبش کمتر بوده سیم اینکه چهار لیره بیشتر

پول داده است و از این ضرر او هیچکس نفعی نرسیده است حتی بآن کسیکه هفته سه شلینگ
مزد آبیاری گرفته بجهت اینکه اگر اینکار را نداشت هزار قسم کار پیدا میکرد و همین از
سه شلینگ مزد میگرفت و هیچکس هم بر او منتی نداشته است

معین کردیم که حمایت بر قیمت اشیاء حمایت شده چه اثر دارد و میتوان گفت که همیشه
از جملهٔ اشیاء حمایت شده چیزهائی است که از لوازم زندگی شمرده میشود و در اینصورت
حمایت سبب تنزل مزد میگردد بجهت اینکه لوازم زندگی گران میشود و حال آنکه مخارج
آزاد و چون قیمت اشیاء رو بتنزل میرود مزد عمله ترقی می‌یابد و به هزاران اشخاص فایده
میرسد اگر یکی از لوازم زندگی ارزان شود یکی از دو کار واقع میشود یا مخارج حصول
شیئی کم میشود یا مزد عمله افزایش می‌یابد زیرا که با آن مبلغیکه بعنوان مزد میگیرد بیشتر میتواند
جنس بخرد اما اگر در همان وقتیکه قیمت شیئی ارزان شده مزد عمله هم نقصان یابد باز وقت
باو ضرر وارد نمی‌آید نفع اینقدر هست که مخارج تحصیل شیئی کم شده است پس واضح شد
که فایدهٔ ارزان شدن لوازم زندگی خیلی بیشتر از اینست که ضرری را حمایت کنند و منحصر نماید
برای اینکه فایدهٔ جزئی ببعضی آن برسد از این گذشته نقصان قیمت جنس باعث
افزایش سرمایه میشود بجهت اینکه چون قیمت جنس کمتر شد مخارج مردم کم میشود و بیشتر میتوانند

پس اندازی کنند و سرمایه فراهم نمایند پس حامیان تجارت داخله بواسطهٔ حمایت
داخله و منحصر نمودن تجارت با ایشان بیش از آنچه ابتدا بنظر میرسید به مردم خسارت وارد آورند
حمایت تجارت داخله غالباً نتایجی میدهد که حامیان ابتدا ملتفت آن نبوده‌اند مثلاً
غالب اتفاق میافتد که در مملکت مانع پیشرفت صنعت میشود در سنهٔ ۱۹۰۲ در وقت عید
تولد حضرت مسیح روزنامهٔ فرانسهٔ فیگارو یک نمره روزنامهٔ مصور بجهت تشریفات
عید بطرز روزنامه‌های مصور امریکا و انگلیس طبع کرد و کارخانهٔ طبع این نمره در لندن
بود روزنامه‌های پاریس از این مطلب خیلی شکایت کردند روزنامهٔ فیگارو جواب داد
که در پاریس غیر ممکن بود چنین روزنامه طبع شود ولی در لندن هر چرخ چاپ دویست
لیره قیمت دارد در پاریس ششصد الی هفتصد لیره و این تفاوت زیاد بواسطهٔ عوارضی
بود که دولت فرانسه بر چرخهای خارجه قرار داده بود

یکی دیگر از معایب حمایت تفریطی است که از آن نتیجه میشود مثلاً در حوالی اسمیرن
جمع کردن مصطکی تجارت معتبری است و آنرا میجوشانند و بانگلیس حمل میکنند لکن برای
کشتیهای امریکا باید خام آنرا بار کنند بجهت اینکه کشتیهای امریکا ممنوع اند از اینکه مصطکی
جوشیده بار کنند مصطکی خام در صد جزء نود جزء آب دارد بنابراین یک سیر

مصطکی که بامریکا حمل میشود نه سیر هم آب همراه دارد و پس از آنکه این آب را سفینه‌ها از روی
دریا بردند و بامریکا رساندند آنجا مصطکی را میجوشانند و آب آنرا میگیرند و البته کسانیکه
این مصطکی را میخرند باید پول حمل نه جزء آب را هم بدهند

در این ایام در انگلیس خیلی کم قند میسازند و بیشتر از فرانسه باین مملکت می‌آید جهت آن
این نیست که قند فرانسه بهتر از قند انگلیس یا اینکه اصلاً ارزانتر از آنست بلکه جهت
اینست که دولت فرانسه مبالغ گزافی بتجار میدهد که تجارت قند فرانسه در خارج رواج
بدهند و این پولی که دولت میدهد سبب میشود که تجار فرانسه بتوانند قند را ارزانتر از قند
انگلیس بفروشند لهذا تقریباً تمام کارخانهای قند با آلات کلانیه در پنجسال در انگلیس
بسته شد و سرمایه و کار تجار را بکسب و کار دیگر مشتغل کرد پس معلوم شد که تدبیر دولت فرانسه
ضرر زیادی بمملکت انگلیس نزده و نتیجه حمایتی که آن دولت از تجارت خود کرده جهت اینکه
مبلغی بر ملت فرانسه تحمیل وارد آورده و بتجار داده است برای اینکه ملت انگلیس قند
ارزان داشته باشد

اگر حمایت کار صحیح بود در زمان شروع راه آهن ادارات کالسکه‌های کرایه میبایست
شکایت کنند که راه آهن اسباب کساد تجارت ما میشود و بسیاری از آنجائیکه حالا ما حظ

کالسکه‌های کرایه‌ایشان بیخور رفته از نان می‌افتند و مهمانخانه‌های سر راهها بیکار میمانند و
حالت خوب خراب میشود و نسل اسب می‌افتد خلاصه داد و فریاد کنند و بگویند باید حمایت
کنید و نگذارید راه آهن ساخته و داخل شود لکن صاحبان کالسکه‌های کرایه و عملجات آنها و
صاحبان مهمانخانه‌های سر راهها نسبت بتمام مردم معدود بودند و صرفه حال جمیع بهتر از
صرفه حال چند نفر بود لهذا راه آهن شایع شد و تجارت و صنعت بی اندازه توسعه یافت
پس با این حسابات که از علمای اکونومی فرانسه است بجهت ابطال و واضح کردن معایب حمایت عریضه
ذیل را از قول شمعسازان جعل کرده و ثابت نموده است که حمایت چه قسم چیزی است و چه
ثمری از آن حاصل میشود

عریضه شمعسازان

این عریضه‌ایست از جانب سازندگان شمع گچی و شمع پیه و لامپ و شمعدان و چراغهای
خیابانها و گل گیر و چراغ خاموش کن و با معین و نفت و پیه و سقز و نفت و هر چیزی که
مربوط بچراغ باشد   باجزای مجلس وکلای فرانسه

آقایان   رقیبی خارجی با ما رقابت میکند و صدمه میزند و خیال قدرتش در تهیه روشنائی از ما بهتر است
که از قیمتی بی اندازه نازل میدهد و تجارت ملی ما را کساد میکند بمحض اینکه او طالع میشود مردم از ما رو میگردانند

و با ورود خود حیثیات ما و یک شعبه از تجارت ملت ما متفرق و سبب بسیار که وسیله معاش هزاران
اشخاص است ضایع و مهمل میماند این رقیب خورشید است با ما جنگ را اراده کرده از قرار که
فهمیده‌ایم انگلیسهای مزور محرک آن شده‌اند بجهت اینکه آن ملاحظه که از مملکت ایشان
میکند از ما نمیکند
استدعای ما اینست که حکم کنید پنجره‌ها و دریچه‌ها و روزنه‌ها و شکافها و شکافهائی را که از آن
نور خورشید داخل میشود مسدود نمایند تا کارخانهای معتبر ما که باعث رفاه مملکت است ضرر
وارد نیاید و مملکت باید حفظ حقوق ما کرده نگذارد رقیب مقتدر خارجی با ما
برای حقانیت ادعای خود دلایل قوی داریم اولاً اگر شما حتی‌الامکان راه نور خورشید را
مسدود نمائید و مردم را بروشنائی مصنوعی محتاج کنید تمام کارخانهای ما را تشویق کرده‌اید
در صورتیکه استعمال پیه زیاد شود گاو و گوسفند زیاد لازم میشود و بنا براین جنسهای مصنوعی
و گوشت و پشم و پوست فراوان میشود و علاوه بر اینها برای اراضی رشوه زیاد دست
میدهد و این خود بنیان ثروت فلاحتی است
اگر استعمال روغن زیاد شود زراعت خشخاش و زیتون و کلم وسعت خواهد یافت و چون
بواسطه زیاد شدن و اسباب زینتهای خود را بر قوت کرده‌ایم میتوانیم آن را اعتبار

بدهیم صحراهای ما پر از درختهای صمغ دار خواهد شد زنبورهای عسل بسیار در روی گلها
جمع گردیده و هر معطر گلها مشغول خواهند گشت در صورتیکه حالا هم خود گلها و هم ماده معطر
آنها بیهوده تلف میشود

تمام شعب فلاحت بسمت ترقی خواهد رفت در امور بحری نیز بهمین ملاحظات بیست هزاران کشتی
بصید نهنگ میرود و در اندک زمانی قوه بحریه ما بدرجه میرسد که اسباب افتخار فرانسه
و شعف وطن پرستان خواهد شد

فوائد رخا و نجابتیکه اسباب تجمل و زینت ما بسیار زندگی زیاد میشود زیراکه شمعدانها و چلچراغها
و چارها زیاد شده داول میشود و آنها را بطلا و بلور و مرصع مزین میکنند و در معدنهای بزرگ
که امروز هیچ رونقی ندارد بفروش میرسد تمام عملجات از صنعتگر فقیر که در بلندیهای
ساحل دریا کار میکنند تا معدنچی زغال سنگ که در عمق چاههای تاریک منزل دارد دستمزدشان
زیاد خواهد شد خواهش ما فقط این است که شما قدری در این باب تفکر کنید در آنصورت یقین
خواهید کرد که تمام اهالی فرانسه از تجار محترم زغال سنگ گرفته تا فروشندگان
کبریت از حصول این استدعای ما منتفع خواهند شد شما خواهید گفت که نور آفتاب نعمتی
طبیعی است و اگر کسی خود را از آن محروم دارد مثل این است که ثروتی را که در دست داشته

رها کند برای اینکه مایل بتحصیل آن از تشویق ما در جواب میگوئیم که این حرف نقیض مسلک
خودتان است بجهت اینکه شما تا بحال محصولات خارجه را دور کرده اید بهمین جهت که
از محصولات داخله ارزانتر و سهل الوصول تر است پس در صورتیکه خواهش آنها را
که باندازه ما محق نبوده قبول کرده اید استدعای ما را باید بطریق اولی قبول نمائید
والا کار غلط و خطا کرده اید

در همه جا برای تهیه حوائج قدری خداوند اسباب فراهم می آورد و قدری هم انسان کوشش میکند
اسبابیکه خداوند فراهم می آورد مجانی است و قیمتیکه بر شما قرار داده میشود بجهت آن
زحمتی است که انسان در آن کشیده پس اگر در لیسبن پرتقال را به نصف بهای پاریس
میفروشند از آنست که آنجا زیرا که در پاریس حرارت مصنوعی میکنید در لیسبن حرارت
طبیعی یعنی خداداد انجام میدهد و قیمتیکه پرتقالی از لیسبن برای ما می آید میدانیم که جزئی از
اسباب آن مجانا فراهم آمده و جزئی از زحمت ایشان تحصیل کرده بعبارة اخری نصف
قیمت پرتقال پاریس بحکم کار می آید حالا ما از شما استدعا داریم که در کسب آن جزء
مجانی را موقوف بدارید شما در کسبهای دیگر خودتان ملاحظه اینکه نصف اسباب تجارت
خارجه مجانی فراهم می آید و تجارت داخله با تمام اسباب را بپول تهیه کنند میکنید

تجار خارجه با تجار داخله رقابت کنند پس رقیب ما که تمام آسایش مجانی فراهم است
بطریق اولی باید مطرود شود پس سؤالی که ما از شما میکنیم اینست که آیا طالب هستید که
رعایای شما کار نکرده و مجاناً چیزی را تحصیل کنند و زحمت نکشیده بمقصود نائل شوند خلاصه
مختارید امّا اگر بخواهید از روی عقل و حساب کار بکنید باید عرض ما را قبول نمائید چه
اجناس خارجه هرچه ارزانتر از اجناس داخله بدست میآید شما در دور کردن آن ساعی
میباشید پس آفتاب که مجانی است بهمه کس این چیز دلیلی ندارد که مطرود نشود انتهی

چون اصول تجارت خارجه و فوایدی که ملل از آن حاصل میکنند بیان کردیم میپردازیم
باینکه ببینیم از معاوضهٔ اشیاء میان دو ملت مثل فرانسه و انگلیس چه اثر حاصل میشود اوّلا
باید بخاطر داشته باشیم که معاوضهٔ دو شیئی مابین دو مملکت فایده نمی‌بخشد مگر اینکه قیمت آنها
در این دو مملکت مختلف باشد حکمت هر دو شیئی در مملکتی ارزانتر باشد در مملکت دیگر
ولی هرگاه قیمت نسبتی آنها مابین یکدیگر متفاوت نباشد معاوضهٔ آنها با خارج ثمر ندارد
مثلا حکمت دستکش و سرکه هر دو در فرانسه ارزانتر از انگلیس باشد در اینصورت ظاهر است
که مملکت فرانسه هیچوقت دستکش بمملکت انگلیس بعوض سرکه نخواهد فرستاد امّا اگر فرض کنیم
که در فرانسه چهار جفت دستکش معادل یکمن سرکه باشد و در انگلیس چهار جفت دستکش

معادل یکمن و یک چارک سرکه باشد در اینصورت دستکش فروش فرانسوی چهار جفت
دستکش که بانگلیس برده و در ازای آن یکمن و یک چارک سرکه بگیرد از این معامله یک چارک
سرکه داخل برده است بنابراین ممکن است این دو شیئی در این دو مملکت معاوضه شود و
معاوضهٔ آنها برای هر دو مملکت فایده ببخشد ولی اگر قیمت دستکش و سرکه نسبت بیکدیگر در
دو مملکت یکی بود یعنی اگر هر دو مملکت چهار جفت دستکش معادل یکمن سرکه بود معاوضه
هرگز واقع نمیشد چه از این معاوضه نفعی برای تجار حاصل نمی‌آید پس ثابت شد که اگر
بخواهند دو مملکت با هم تجارت داشته باشند باید قیمت اجناسی که میخواهند معاوضه کنند
در آن دو مملکت نسبت بیکدیگر فرق (تفاوت) داشته باشد حالا باید ببینیم این تفاوت چقدر باید
باشد که مبلغی را که تاجر خرج حمل و نقل جنس میکند بعلاوه نفعی که بکیسهٔ تاجر برود و اگر غیر
از این باشد البته هیچ تاجری اقدام بتجارت خارجه نمیکند

آن تفاوتی را که مابین قیمت اشیاء نسبت بیکدیگر در دو مملکت ذکر کردیم اوّل درجه بود
ولی ممکن است که این تفاوت بدرجهٔ باشد که نفع خیلی زیادی عاید تجار بیاید مثلا فرض میکنیم
که در فرانسه یک خروار زغال سنگ معادل با سی من گندم باشد و در انگلیس همان
یک خروار زغال معادل ده من گندم باشد که تفاوت قیمت این دو شیئی در انگلیس و فرانسه

جهت منّ گندم میشود تاجر انگلیسی در مملکت خود پس از معاملهٔ زغال و گندم نفع مختصری
میبرد امّا چون میشود که اگر زغال خود را بفرانسه برده بها بر نفع خواهد کرد مسلّم است
که عازم اینکار خواهد شد حال بخواهیم ببینیم که آیا فی الحقیقة تاجر زغال آن منفعتی را که تصوّر
کرده خواهد برد یا نه در جواب این سؤال بقسمت اوّل این کتاب رجوع میکنیم و در آنجا ثابت
نموده ایم که قیمت شیئی از روی تعادل طلب و تهیهٔ آن معیّن میشود مثلا فرض کرده ایم که تاجر
انگلیسی زغال بفرانسه فرستاده و در عوض گندم دریافت کند در این صورت معلوم است که تهیهٔ
گندم خارجه در انگلیس زیاد میشود و بنابرین طلب گندم داخله نقصان مییابد و بهمین دلیل
مقدار زغال سنگ فرانسه زیاد میشود و زغال سنگ داخلهٔ خود شان کمتر احتیاج پیدا
میکنند و در قسمت اوّل هم آنجا که شرح ارزش اشیاء را میدادیم مبرهن کردیم که اگر تمام چیزها
بی تغییر بماند و طلب شیئی زیاد شود قیمت آن ترقّی میکند و اگر طلب کم شود قیمت تنزّل
مینماید بعبارة اخری قیمت شیئی از روی تعادل تهیه و طلب آن معیّن میشود بنابرین
واضح است که معاوضهٔ زغال و گندم در انگلیس و فرانسه بقیمت این دو شیئی در این دو مملکت
اثر دارد در انگلیس قیمت زغال سنگ ترقّی کرده بجهت اینکه طلب آن زیاد شده است
و قیمت گندم تنزّل نموده برای اینکه بر تهیهٔ آن افزوده شده است در فرانسه عکس این مطلب

واقع شده یعنی قیمت زغال سنگ تنزّل و قیمت گندم ترقّی نموده است پس حالا اگر این دو
بروز کرده معلوم است که دیگر معاوضهٔ گندم و زغال سنگ در انگلیس و فرانسه بهمان
طریق اوّل واقع نخواهد شد مثلا تفاوت قیمت این دو شیئی در این دو مملکت مثل سابق نیست
گندم باقی نمیماند چه در انگلیس ارزش زغال سنگ زیاد شده و در فرانسه نقصان
یافته است و حتی الامر اگر مانعی در تجارت نباشد این تفاوت قیمت بجائی میرسد که فقط
مخارج حمل و نقل شیئی را میدهد با نفع مختصر معمولی که اجر تحمّل خطر و زحمت حمل و نقل آن باشد
در جائیکه مابین این دو مملکت تجارت آزاد باشد قیمت شیئی بسته است بمخارج تحصیل آن و غالبا
جزو عمدهٔ مخارج تحصیل شیئی خرج حمل و نقل آنست پس اگر مالیات و گمرک و امثال آن نباشد
جهت عمدهٔ اختلاف قیمت شیئی در دو مملکت مخارج حمل و نقل آن میباشد و این مطلب در جائیکه
تجارت آزاد معمول است خوب محسوس میشود در مملکت فرانسه قبل از شورش بزرگ
چون بقواعد حمایت تجارت داخله معتقد بودند که نمیگذاشتند از یک ایالت بایالت
دیگر گندم ببرند بواسطهٔ آن در نقاط مختلفهٔ مملکت نرخها خیلی متفاوت بود در یک نقطه گندم
فراوان و ارزان بود و در محل دیگر که حاصل خوب نشده بود و کمیاب و گران بود در مملکت انگلیس هم
در قدیم همینطور بود چنانکه مابین دو ولایت نمیگذاشتند تجارت آزاد باشد

باسانی میتوان معلوم نمود که چگونه بواسطهٔ تعیین قیمت تهیهٔ شیئی که بخارج برده میشود با طلب
آن معادل میگردد سابق فرض کردیم که تاجر انگلیسی زغال سنگ بفرانسه میفرستد
و در ازای هر خروار آن سی من گندم دریافت نماید و باینواسطه فایدهٔ زیادی میبرد در حقیقت
تاجر انگلیسی محض منفعت هر قدر میتوانند زغال سنگ بفرانسه میفرستند علاوه بر این
سایر تجار نیز بطمع می‌افتند و همین کار را میکنند پس تهیهٔ زغال سنگ در فرانسه زیاد میشود
و تجار برای اینکه بتوانند آنرا بفروشند قیمتش را تنزل میدهند و در همان وقت در مملکت
انگلیس چون تهیهٔ زغال کم شد قیمت آن بالا میرود پس باین وجهت حمل زغال از
انگلیس بفرانسه صرف زیاد میکند و تهیهٔ آن معادل طلبش میشود

بسیاری اشخاص ملتفت منافع تجارت آزاد نیستند و میگویند که امتعهٔ صادره باید با امتعهٔ وارده
تکافی کند و ما نباید از مملکتی متاعی قبول کنیم مگر اینکه آن مملکت نیز از امتعهٔ ما چیزی قبول
نماید لکن همان اشخاصیکه هواخواه منع طلب میباشند اگر بخواهند بطلب الحقیقت برآیند از عهده
برنمی‌آیند مثلا مقدار زیادی چای هر سال از چین می‌آوریم و سابق قیمت آنرا نقداً پول
ادا میکردیم و اگر اینکار خطا بوده از جانب چینیها بوده خسارت با آنها میکشیده ما
و هواخواهان تکافی هم جرأت نمیکنند مانع وارد کردن چای از چین بشوند

در صورتیکه در دو مملکت معاوضه خلاص شود و صرفه با آن مملکتی است که احتیاجش بامتعهٔ
وارده کمتر است مثلا در مثال سابق اگر فرانسویان بزغال انگلیس خیلی محتاج باشند
این مطلب باعث میشود که تجار انگلیس میتوانند برای تجارت خودشان شرایط خوب تحصیل
کنند و قیمت زغال را ترقی بدهند و در ازای آن بیشتر امتعه دریافت نمایند لکن اینها انتفاعی
قیمت یک قرار نماند چه باعث زیاد شدن تهیه میگردد و اگر قیمت فحم ترقی کند
دلیل بر اینست که طلب زیاد شده و باینواسطه مجبور شده اند در معدنهای کم حاصل تر
کار کنند یعنی که مخارج تحصیل زغال سنگ زیاد شده است

باید بخاطر داشته باشیم که فایدهٔ بلاواسطهٔ تجارت خارجه اینست که قوهٔ محصولیهٔ عالم
زیاد میکند بواسطهٔ اینکه هر مملکتی سرمایه و کار خود را در آن صنایعی که در آن اقلیم بیشتر
پیشرفت میکند صرف نماید در اینصورت اشیاء بیشتر مخارجی که ممکن باشد بدست می‌آید
مستر میل گوید مردم درست ملتفت نیستند که تجارت چه منفعتی بمملکت میرساند و وقتیکه
میگویند تجارت سرچشمهٔ ثروت است ذهنها تمام متوجه نفعهای تجار میشود و بحال
حال مردم هیچ بنظر نمی‌آید لکن باید دانست که تجار اگر بعضی امتیازات نداشته باشند
تجارت خارجه و داخله برای ایشان علی السویه است و عمدهٔ فایده که از تجارت خارجه حاصل

حاصل میشود عاید مردم است و الا تاجر بهر طور که باشد نفع خود را میبرد

تجارت خارجه علاوه بر صرفهٔ مالی فواید معنوی و خلقی و علمی نیز دارد چه تمام ملل روی زمین را با یکدیگر مربوط میسازد و بنابرین وسیلهٔ بزرگی برای انتشار تمدن میباشد و نیز بهانهٔ خوبی است برای حفظ صلح عمومی و چون ملل مختلفه با یکدیگر ارتباط پیدا کردند هر ملتی قواعد و آداب و رسوم خود را با مال سایرین میسنجد و پند میگیرد یا عبرت حاصل میکند نیز تجارت بمردم میفهماند که از بدبختی دیگران نفعی کامل نمیرسد بلکه صرفهٔ هر ملت بلاواسطه در سعادت و خوشبختی دیگران است

بزرگترین ایراد دیگر معاندین تجارت آزاد بر آن وارد اینست که اگر ملتی تجارت آزاد داشته باشد اشیائیکه بخارج میفرستند ترقی قیمت پیدا میکنند و آنهائیکه بداخل میاورند تنزل مینماید و این مسئله علاوه بر آنکه عقلی است بتجربه نیز رسیده است اشیائیکه بخارج رفته گران میشود بجهت آنکه طلب آن زیاد شده و اشیائیکه بداخل آورده ارزان میشود زیرا که تهیهٔ آن افزایش پیدا کرده و از طرف عمدهٔ اجناسی که امریکا بخارج میفرستد لوازم زندگی میباشد از قبیل گندم و سایر محصولات زراعتی و در عوض آنها اشیاء غیر لازمهٔ تفننی از قبیل شرابهای ممتاز و پارچههای قیمتی و امثال آن دریافت مینماید پس

این قسم تجارت برای عامه مضر است بجهت اینکه قیمت مایحتاج را زیاد میکند و فقط اسباب تفنن را ارزان مینماید حال در جواب گوئیم عمده منفعت تجارت آزاد تقسیم کار است یعنی هر مملکتی آن صنایع و زراعتهائی را که مناسب خاک و آب آن است معمول میدارد و از کارهای کم حاصل دست میکشد و حال اگر ایراد سابق الذکر با مطلب ضروری وارد شد در امریکا از تجارت داخله حمایت میکنند و نتیجهٔ آن این است که یک قسمت از مردم خود را از صنایع پر حاصل باز میدارند و بکارهای کم حاصل ترغیب میشوند از این گذشته ایراد مذکور چندان مطابق با واقع نیست چنانکه در امریکا از تجارت داخله خیلی حمایت میکنند و معهذا در هیچ جای دنیا مخارج زندگانی مثل امریکا زیاد نیست بر امتعهٔ خارجه چه از لوازم زندگی باشد چه اسباب تفنن عوارض سخت قرار میدهند چنانکه بر بعضی صد صد یا دویست گمرک میبندند و حال آنکه گندم و امثال آنرا آزاد گذاشته اند که بطور وفور بخارج برده شود

در سنهٔ ۱۸۷۰ یکی از اشخاصی که مأمور تحقیق دخل ممالک متحدهٔ امریکا بود فصلی در آن باب نوشت که چندان با سلیقهٔ حمایت کنندگان تجارت داخله موافقت نداشت و خصوصا گفتهٔ این شخص که مسیو ولس نام دارد خیلی در این مسئله معتبر است چه وقتیکه مأمور تحقیق امور

بالیه آن مملکت شد خود از جمله حمایت کنندگان بود و چون در مدت مأموریت با اهل مطالب
برخورد تغییر رای داد و از قرار نوشته انجمن عوارضی که بر امتعه قرار داده شده
بقدری زیاد است که برای صنعت مملکت بار سنگینی است و بواسطه این شغل ثابت گردیده است
که عوارض زیاد باعث تنزل تجارت میشود میگوید در سنه ۱۸۹۶ یکنفر از مردمان با همت
ولایات شمال غربی بانگلستان رفت برای اینکه یک کشتی آهنی مناسب تجارت که
در دریاهای علیای امریکا تحصیل کند چون کشتیهائیکه در خارجه ساخته میشود مجاز نیست
که در جزو کشتیهای امریکا محسوب شود لهذا قرار داد که کشتی را قطعه قطعه کنند و بامریکا
نمونه ببرند و نیز عملجات قابل همراه داشته باشند و در نزدیکی شیکاگو کارخانه کشتی سازی
برپا کنند گمرکی که در امریکا بر اشیاء متعلقه در کشتی سازی بسته شده از صد چهل الی
صد شصت و شش میباشد و چون حساب کردند دیدند مخارج حمل آن قطعات کشتی بدرجه
میرسد که از عهده ایشان برنمی آید لهذا فسخ عزیمت نمودند و بهمین واسطه در شیکاگو و حوالی
آن هنوز کارخانه کشتی سازی نیست چون درست ملاحظه کنیم می بینیم که برای نفع
معدودی از اهالی امریکائی یک ملت ضرر وارد آمده است تنزل کشتی رانی که در ممالک
متحده امریکا دست داده و در اسباب گفتگو و مباحثات بسیار شده و بعقیده مستر ولس

جهتش همین قسم چیزهاست تجارت بحری خارجه ممالک متحده امریکا روز بروز در
تنزل است در سنه ۱۸۶۰ قریب ثلث تجارت خارجه این مملکت بتوسط کشتیهای متعلق
بخودش انجام می یافت یازده سال بعد خمس آن تجارت بتوسط کشتیهای خود آن مملکت بود
در سنه ۱۸۷۳ ظرفیت کشتیهای بخار تجارتی ممالک متحده نسبت بتمام ممالک دنیا صد شش بود
یازده سال بعد بصد سه رسیده بود و حال آنکه ظرفیت کشتیهای بخار ممالک انگلیس در همان
دو سنه نسبت بتمام روی زمین در صد شصت و پنج بود و بصد شصت و هفت رسید
نیز مستر ولس میگوید در امریکا مخارج زندگانی زودتر از نرخ مزدها و مواجبها ترقی میکند
و شکایت میکنند که گذشته از اینکه راحت مردم کم شده قدرت پس انداز ایشان نیز
نقصان یافته است میگوید متمولین بر تمول می افزایند و فقرا فقیرتر میشوند و جمع شدن
سرمایه های کوچک موقوف شده است و خرابی تجارت که فراوانی و وفور نعمت امریکا
باعث شده که این تحملات شاق مردم را بی پا کرده است و ضمنا از مثالهای فوق
معلوم شد که حمایت کنندگان امریکا مانع ترقی لوازم زندگی نوعی نداده مملکت انگلیس
چون برای خوراک مأکولات محتاج بخارجه است تجارت آزاد را اختیار کرده امریکا
چون این احتیاج را ندارد منفعت فواید تجارت آزاد نیست مثال ذیل که نقل از یکی

از روزنامه‌های امریکاست مینماید که چگونه حمایت باعث زیادتی مخارج زندگی
شده است میگوید البته آنچه از لباس یکنفر امریکائی گرفته میشود از این قرار است
کلاه ابریشم آن درصد شصت قیطان صد شصت پارچه حاشیه صد سی و پنج چرم
داخل کلاه صد سی و پنج سرپیچ صد بیست
سرداری پارچه آن صد سی و پنج پارچه ابریشم صد شصت پارچه آستر صد سی و پنج
تکمه اگر پارچه باشد صد سی و پنج پارچه پشمی صد سی و پنج نخ برای بقیه صد شصت لائی
پشمی قسمت صد سی و پنج لائی کتان صد چهل
شلوار شال صد سی و پنج پارچه آستر صد چهل تکمه فلزی صد سی
نیم تنه اطلس یا حریر صد شصت پارچه کتان صد سی و پنج تکمه ابریشمی صد شصت یراق
صد سی و پنج
زیر پیراهنی اگر ابریشمی باشد صد شصت اگر پشمی و پنبه باشد صد سی و پنج
زیر شلواری هم از همان قرار پیراهن پارچه پنبه ذرعی پنجشاهی کتان برای جلو صد
سی و پنج تکمه صد سی و پنج
چکمه چرم خام صد ده چرم دباغی شده و پوست گاو صد سی چرم براقی صد سی و پنج

تخت کفش صد سی و پنج دستمال گردن اگر ابریشمی باشد صد شصت دستمال اگر ابریشم
باشد صد شصت اگر کتان باشد صد سی و پنج دستکش چرم گوساله صد پنجاه چاقوی
جیب صد سی و پنج ساعت طلا صد بیست و پنج بند ساعت ابریشم صد شصت
بواسطه همین وضع حمایتی که در ممالک متحده امریکا معمول است مالیات و گمرکهای گزاف
بر تمام اجناس کارخانجات می‌بندند دخل این مملکت مبلغی زیادتر از خرجش افزونی دارد در
سنه ۱۸۸۸ این فزونی تجاوز از بیست و دو کرور لیره بوده و در سنه ۱۸۸۹ حساب کردند که مبلغی که
بواسطه در خزانه دولت جمع شده پنجاه و شش کرور لیره بوده است از برای اینکه
این مبلغ را بکارهای مفید بزنند همه قسم خیال کردند هر قرضی را که ادای آن ممکن بود دادند
کلیولند رئیس جمهوری آن دولت در سنه ۱۸۸۷ اظهار کرده بود که این قدر مالیاتی که دولت
زیاده بر احتیاج خود میگیرد ظلم و تعدی است از قوای ملت امریکا میکاهد و در امور مالیه
اغتشاش هم میرساند و ممکن است مردم را بصدا درآورد با وجود این معایب اثری ظاهر نشد
از اینکه این وضع مضرت را رها نمایند

در باب اینکه امتعه وارده و صادره و تعادل میان اشیا

مستر مل مطلب را چنین بیان کرده است که حاصل هر مملکت با حاصل سایر ممالک با

یعنی معاوضه شود که تمام صادر مملکت معادل با تمام واردات آن باشد لکن یک مسئله هم
هست که اگرچه از اهم تکالیف هر مملکت اینست که بواسطه صادرات خود جواب واردات
بدهد تکالیف دیگر نیز در عهده او میباشد و آن اینست که تلافی سرمایهای خارجی که در آن
مملکت وارد شده نیز باید مثلاً اگر ما بین فرانسه و انگلیس معاوضه حسابی نمود چون که دولت
قرض دولت فرانسه را انگلیس قبول کرده میبایست دولت فرانسه از امتعه معموله یا
از فلزات قیمتی بانگلیس بفرستد بنابرین مملکت فرانسه علاوه بر صادراتیکه باید در ازای
وارداتش بانگلیس ببرد مبلغی هم در ازای قرضی که بانگلیس دارد باید بآن مملکت بفرستد
یک طور دیگر هم ممکن است دولتی مقروض دولت دیگر شود و آن اینست که هر وقت دو
مملکت محصولات خود را معاوضه میکنند آن مملکتی که حمل این محصولات را بعهده میگیرد باید
در ازای اینخدمت مبلغی از مملکت دیگر دریافت کند مثلاً مملکت انگلیس تقریباً معادل تمام ممالک
روی زمین تجارت دارد و حمل و نقل امتعه مینماید بنابرین تمام ممالکی که با انگلیس تجارت
دارند بجهت حمل امتعه صادره و وارده خودشان مقروض او میباشند پس امتعه وارده انگلیس
همیشه از امتعه صادره اش بیشتر است اگر سایر ممالک قرض دیگر هم بانگلیس بدهکار باشند
باز همین طور بود برای توضیح مطلب مثالی میزنیم فرض میکنیم زارعی در کر منزل [illegible] داشته

باشد و بخواهد بموازی بیست لیره گندم را با معادل بیست لیره اثاث البیت که متعلق بتاجری
از خارج است معاوضه کند و قرار گذاشته اند که زارع گندم را با گاری اسب
خود به خارج بیاورد و همچنین اثاث البیت را با همان گاری اسب ببرد و در اینصورت
فرض میکنیم که مخارج حمل گندم و اثاث البیت برای زارع دو لیره باشد بنابرین آن
زارع بتاجر خارج اظهار میکند که باید در ازای این مخارج و زحمت چیزی بمن بدهید
آنوقت تاجر مذکور جواب میدهد که من یک لیره از این مخارج را میدهم آنوقت مثل
اینست که شما بیست و یک لیره گندم را به بیست و یک لیره اثاث البیت معاوضه نموده باشید
آنوقت زارع میگوید خیر تا گندم من پیش شما برسد برای من بیست و یک لیره تمام شده بنابراین
شما باید این بیست و یک لیره را اسباب بمن بدهید و مخارج حمل آنرا خودتان بکنید
و اگر زارع [illegible] باشد مخارج حمل خود را حاصل میکند و در ازای بیست لیره گندم بقدر بیست و
دو لیره اثاث البیت دریافت مینماید یعنی امتعه وارده اش بقدر ده یک از امتعه
صادره اش متجاوز است بهمین طریق مملکتی که خرج حمل امتعه وارده و صادره را بعهده
میگیرد در ازای اینخدمت زیادتر از آن مقداریکه متاع بخارج میفرستد از خارجه متاع
دریافت میکند مثلاً چندین سال امتعه وارده انگلیس بیش از سیصد کرور لیره بر امتعه

صادرهٔ آن زیادتی داشت، در ظرف ده سال یعنی از سنه ۱۸۷۶ تا سنه ۱۸۸۶ فضل امتعهٔ واردهٔ
این مملکت بر امتعهٔ صادرهٔ آن تجاوز از سه هزار و چهارصد و هشت کرور لیره بود که هر
سال بطور متوسط بیش از سیصد و چهل کرور لیره میشود این زیادتی قدری بواسطهٔ دریافت
مخارج حمل امتعه بود و قدری بواسطهٔ اینکه انگلیسها در قروض خارجه سهم داشتند و از آن
بابت منفعت گزافی عایدشان میشد و شاید قدری هم بواسطهٔ این بوده که انگلیسها سرمایه‌های خود را
بخارجه نفرستاده‌اند بنابراین متعادل بودن تجارت مملکت فقط نیست که امتعهٔ وارده
و صادرهٔ آن معادل باشد بلکه آن نیست که امتعهٔ صادرهٔ آن هرچه باشد کفایت کند
برای اینکه ادای تکالیف آنرا نماید معهذا اینوقایع متضاد نفی آن مطلب اصلی را نمیکنند
که گفتیم امتعهٔ وارده و صادرهٔ مملکت مایل بتعادل میشوند و مثال ذیل مینماید که این تعادل
چگونه واقع میشود فرض کنیم که تمام تجارت انگلیس با فرانسه باشد و در یکسال معین امتعه که
از فرانسه بانگلیس برده شده خیلی بیشتر از امتعه باشد که از انگلیس بفرانسه وارد شده است
در اینصورت مثل اینست که انگلیس بفرانسه مقروض باشد و این قرض را باید بواسطهٔ حمل کردن
پول از انگلیس بفرانسه ادا کند باین طریق مقدار پول در فرانسه زیاد شده و در انگلیس
کم شده است و در فصل چهارم از قسمت دویم بیان کردیم که قیمت پول نیز مثل قیمت

اشیا است یعنی بواسطهٔ تعادل طلب و تدارک معین میشود پس در فرانسه بواسطهٔ وارد شدن
پول ارزش آن تنزل میکند و قیمت اشیا بالا میرود و در انگلیس بواسطهٔ بیرون رفتن
پول ارزش آن زیاد میشود و قیمتها تنزل میکند حال بیان میکنیم که از تغییر ارزش پول
در مملکت چه خواهد بود ترقی قیمت اشیا در فرانسه باعث این میشود که از انگلیس بآن
مملکت زیاد امتعه حمل کنند تجار انگلیس ترجیح میدهند امتعهٔ خودشانرا در فرانسه بفروشند
تا در انگلیس بجهت اینکه در آنجا قیمتی زیادتر از مملکت خودشان دریافت میکنند و بهمان
دلیل تجار فرانسه بیشتر میل دارند مال التجارهٔ خودشانرا در مملکت خودشان بفروشند
تا در انگلیس و باین واسطه حمل مال التجاره از انگلیس بفرانسه زیاد میشود و از فرانسه بانگلیس
کم و تعادل مابین امتعهٔ وارده و صادرهٔ آن دوباره برقرار میگردد

در زمانی که رسم بود حتی الامکان نمیگذاشتند پول از مملکت بخارج برود گمان میکردند
که اگر جزئی از امتعهٔ صادرهٔ مملکت پول یا فلز باشد خیلی نقص و عیب است و میگفتند از
این تجارت معادل ارزش پول یا فلزی که بخارج رفته بآن مملکت ضرر وارد آمده است
و هیچ ملتی مجبور نشده جزئی از امتعهٔ وارده خود را طلا یا نقره ادا کند میگفتند که میزان
تجارت در آن مملکت هم خورده و معاوضه بتعادل بوده است ولی تجربه باینکه در این قرن

حاصل شده بطلان و خطای این عقیده و دلیل را ثابت کرده است حالا در ممالکی که طلا
عمل میآید از قبیل سایر مال التجاره اخراج میشود و سرعت ترقی و رفاه اهالی
کالیفرنی که مشهور است بواسطهٔ طلائی بوده که آنرا با اشیاء محصوله در سایر ممالک
معاوضه کرده اند و هر قدر خروج طلا و دخول اجناس زیادتر شده بر رفاه و ترقی
آن نواحی افزوده است اگر کسی گمان کند طلا و نقره که از مملکتی خارج میشود ضرر آن
مملکت است مثل اینست که خیال کند هر کس کتابهای خرید بواسطهٔ این معامله یک تنخواهی
ضرر کرده است

در فصل آینده که در باب اعتبار تجارتی است بیان مینمائیم که چگونه معاوضهای خارجه
کرده میشود بدون اینکه دائما فلزات قیمتی بداخل و خارج حمل شود

فصل دویم اعتبار و اثرش در قیمت اجناس

(تعریف اعتبار) اعتبار عبارتست از قدرت قرض کردن یا بعبارت اخری اگر
شخص اعتبار داشته باشد مردم اعتماد دارند که میتواند قرضش را ادا کند و بنا بر این
با تنزیل کمی باو قرض میدهند اگر کسی اعتبار خوبی نداشته باشد نمیتواند پول قرض کند
مگر بنرخ تنزیل گرانی بجهت اینکه یقین ندارند که بتواند قرضش را ادا کند اعتبار ملل مختلفه

هر وقت و هر جا معلوم میشود از روی نرخ تنزیلی که در قرض میدهند مثلا وقتیکه میگویند
نرخ تنزیل بجهت سند سالیانه معتبر دو و سه ربع است مقصود اینست که کسانیکه قوهٔ ادا
کردن قرضشان یقینی است سالیانه در صد دو و سه ربع منفعت میدهند و حال آنکه اشخاصیکه
آنقدر به قوهٔ ادا کردن قرضشان اعتماد نیست نرخ زیادتری باید منفعت بدهند ولی
اینمطلب با اعتبار ملل اختصاص ندارد قوهٔ ادای قرض هم بر اعتبار ملل اثر دارد هم
بر اعتبار اشخاص مملکت عثمانی تا زمان تعیین کمیسیون بین المللی که برای ترتیب
امور مالیهٔ آن مملکت در سنه ۱۸۸۱ برقرار شد اعتبار خوبی نداشت قروض عثمانی چندین
سال صد دوازده تنزیل میداد در پائیز سنه ۱۸۷۵ دولت عثمانی ورشکست خود را اعلان
نمود یا بعبارت اخری اظهار کرد که فقط نصف منفعتی که باید بطلبکاران داده شود بطلا ادا خواهد
شد و آن نصف هم نقد نبود و بعضی معاملات از سرمایهٔ عثمانی نقل کردند که متجاوز از صد
پنجاه تنزیل برداشته بود ولی از آن زمان دخل مالیاتی دولت عثمانی را بکمیسیون
دادند و عایدیهای مالیات اضافی که در سنه ۱۹۰۳ بسته شده نیز بآن کمیسیون سپرده
و اجزای آن کمیسیون بداد این وجوه توانستند ادای قرض عثمانی را متعهد بگیرند
و اعتبار عثمانی باینواسطه ترقی کرد بطوریکه بر حسب اختلاف اعتبار از صد سه و نیم

تا صد شش تنزیل میداد قرض بعضی از ولایات جمهوری امریکای جنوبی بیش از صد
هفت تنزیل میدهد و حال آنکه قرضهای انگلیس صد سه هم تنزیل ندارد نرخ تنزیل عموماً
معلوم میکند که تا چه درجه سالم بودن سرمایه و منفعت خارجی هست ولی غالب اتفاق
می افتد که نرخ تنزیل در دو مملکت مختلف است در صورتیکه در قوهٔ ادای قرضشان اختلاف
نیست و اعتبارشان یکیست جهت آن اینست که چنانکه سابق بیان کردیم نرخ منفعت
نه فقط از روی سلامت و خطریکه برای قرض دهنده احتمال میرود معین میشود بلکه نرخ
اقل درجهٔ زراعت نیز در آن مداخله دارد لهذا از آنکه سرمایهٔ مملکت انگلیس کمتر از
صد سه تنزیل میدهد و سرمایهٔ امریکائی تنزیلش زیادتر است نباید نتیجه گرفت که اعتبار
انگلیس بیشتر از امریکاست زیرا که قدری از این اختلاف بواسطهٔ وضع اقل
درجهٔ زراعت آن دو مملکت است در انگلیس زمین را گرو میگذارند و نرخ صد چهار
پول قرض میکنند ولی در امریکا با وجود گرو گذاشتن زمین کمتر از صد شش تنزیل پول قرض
نمیکنند بنابراین اعتبار ملتی را نمیتوان بدرستی از روی نرخ تنزیل قروض آن معین کرد
اگرچه اعتماد بر قوهٔ ادای قرض هر مملکت همیشه اثری بر نرخ تنزیل آن دارد ولی
ممکن است نرخ تنزیل در مملکتهائی تغییر کند که امور مالیهٔ آنها مثل هم باشد و آن اختلاف

بواسطهٔ اختلاف درجهٔ حاصلخیزی اقل درجهٔ زراعت باشد
گاهی اوقات میگویند خود اعتبار سرمایه است اگر درست دقت کرده شود واضح
میگردد که این عبارت هم از قبیل این است که میگویند وقت پول است اعتبار را
تعریف کردیم که عبارتست از قوهٔ قرض کردن و چندین دفعه گفته ایم که سرمایه آن جزئی
از ثروت است که بکار گذاشته میشود برای اینکه بتحصیل ثروت آینده کمک بکند
سرمایه باید نگاهداری عملجات را بکند و اسباب و مصالح آنها را فراهم نماید و حفظ
حوائجی که عمله لازم دارد بکند و واضح است که قوهٔ قرض کردن هیچیک ازاینکارها را
نمیتواند بکند اعتبار برای عملجات غذا و لباس و اسباب کار نمیشود و فقط قوهٔ قرض
کردن را بفعل آورند سرمایه حاصل میشود مثل اینکه اگر شخص قوهٔ عضلات خود را بفعل آورد
میتواند یک جوال گندم را ببرد اما اگر کسی بگوید اعتبار سرمایه است غلط است مثل اینکه بگوید
قوت انسان جوال گندم است

(بانکها)

فایدهٔ حقیقی اعتبار اینست که سبب میشود که اگر ثروت مملکت زیاد شد آنرا بطور
سرمایهٔ با حاصلی استعمال کنند یعنی باعث میشود که ثروت را در راه با حاصلی صرف نمایند

مثلاً در فرنگ کم کسی مقدار زیادی پول پیش خود نگاه میدارد مردم فقط قدری پول همراه
نگاه میدارند که برای مخارج شخصی خودشان کافی باشد علاوه بر این هرچه پول داشته
باشند در بانکی میگذارند و آنجا بکارهای مفیده بر میخورد مثلاً فرض کنید که شخصی سالی هزار
تومان دخل داشته باشد پس تمام دخل سالیانه اش را در بانک میگذارد و هر وقت
لازم میشود مقدار کمی از آنرا از بانک بیرون میآورد در این ضمن صاحب بانک
مقدار زیادی از این پول را بطور سرمایه استعمال میکند زیرا که از تجربه معلوم شده
که هیچوقت لازم نیست بانک بیش از ثلث پولهائیکه باو داده اند بشکل سکه حاضر داشته
باشد آن شخص اگر پول را نگاه میداشت هیچوقت نمیتوانست جزئی از این دخل را بطور سرمایه استعمال
کند اما صاحب بانک از این سرمایه های کوچک مقدار زیادی جمع میکند و دولت
تمام پولی را که پیش او جمع شده بکاری اندازد که بتحصیل ثروت آینده کمک نماید آنهائیکه
در بانک پول میگذارند در حقیقت بصاحب بانک قرض میدهند بشرط اینکه بتوانند تمام
یا جزئی از پولشانرا هر وقت بخواهند از بانک بیرون بیاورند در بعضی بانکها اشخاصیکه
پول میگذارند قرار است که اگر موعد بیرون آوردن آن از مدت معینی بیشتر باشد تنزیلی
نیز دریافت کنند ولی در بسیاری از مواقع فایده که بآن اشخاص میرسد همین است

که پولشان محفوظ است و هر وقت بخواهند میتوانند تمام یا جزئی از آنرا بیرون بیاورند
واضح است که بانک نمیتواند وجود داشته باشد مگر اینکه اعتبار صاحبش خوب باشد بجهت
اینکه مردم بکسی که بدیانت و قوه اداى او اعتماد نداشته باشند مالشانرا نمیسپارند

کمپانیها

یکطریقه دیگر که اعتبار باعث میشود که ثروت پس اندازی شده بطور باحاصلی استعمال
شود تشکیل کمپانیهائی است که سرمایه شان متحد است مثلاً بعضی کارها از قبیل ساختن
راه آهن مقدار سرمایهٔ لازم دارد که کم اتفاق میافتد که کسی بتواند آنرا تدارک کند
پس جمعی قرار میگذارند که سرمایهٔ لازمه را بدهند مثلاً فرض میکنیم که آن مبلغ دو کرور
تومان باشد پس قرار میگذارند که آنرا به بیست هزار سهم پنجاه تومانی قسمت کنند بنابراین
هر کس که پنجاه تومان پس اندازی داشته باشد یکی از این سهمها را بخرد و در این راه
آهن صاحب سهم است و در حقیقت در انتفاعاتش شریک میباشد پس این مبلغ مختصر پنجاه
تومان در راه تحصیل آینده ثروت صرف شد درصورتیکه اگر این کمپانیها نبود شاید
در راه بیحاصلی خرج میشد واضح است که پیشرفت کمپانی بسته است به اعتبار اجزا
و رؤسای آن اگرچه مکرر اتفاق افتاده که اجزای کمپانیها قابل اعتماد نبوده اند

ولی این مسئله دخلی بمطلب ندارد و اگر فی الحقیقه بر ایشان قابل اعتماد نبوده اند مردم آنها را حق
دانسته و الآن کمپانیها رو بانحطاط میروند از این مثالها معلوم شد که سرمایهٔ مملکت بواسطهٔ اعتبار آن
زیاد میشود بجهت اینکه استعمال آن در کارهای مختلف حاصل میکرد و اما علاوه بر آن فایده که
شرح دادیم بعضی اقسام اعتبار هست که کارهای دیگر میکنند که خیلی اسباب سهولت معامله بیشتر
میشود و در قیمت اشیاء اثر زیادی دارد آن شکلهای اعتبار عبارتست از سند و اسکناس
و حواله های بانک و اعتبار دفتری

سند

در فصل سابق گفتیم که در تجارت خارجه لازم نیست متصل مابین دو مملکت پول طلا و نقره معاوضه
شود واضح است که تجار انگلیسی که مال التجاره بفرانسه میفرستند اگر بنا بود ادای قیمت آنرا
پول بفرانسه بفرستند زحمت و خطر زیاد حاصل میشد لزوم معاوضهٔ دائمی پول طلا و
نقره را از قرار ذیل رفع میکنند فرض کنیم یک تاجر انگلیسی علی نام بقدر هزار تومان
زغال سنگ بتاجر فرانسوی حسن نام بفروشد و یک تاجر فرانسوی محمد نام هزار تومان
گندم بتاجر انگلیسی تقی نام بفروشد اگر سند معمول نبود نتیجهٔ این معاملات این میشد که حسن
که در فرانسه است برای علی که در انگلیس است هزار تومان بفرستد و همچنین هزار تومان پول

از جانب تقی که در انگلیس است پیش محمد که در فرانسه است فرستاده شود و واضح است
که همین نتیجه دست میدهد بدون حمل و نقل پول اگر علی که بایع انگلیسی است از تقی که مشتری
انگلیسی است هزار تومان دریافت کند و حسن که بایع فرانسوی است از محمد که مشتری فرانسوی است
هزار تومان بگیرد این نتیجه را باینقسم بدست میآورند که حسن تاجر فرانسوی نوشته هزار
تومانی برای علی میفرستد و تقی تاجر انگلیسی نیز نوشته هزار تومان برای محمد تاجر
فرانسوی میفرستد این نوشته ها را سند میگویند علی سندی دارد از فرانسه و محمد
سندی دارد از انگلیس و اگر این سندها را معاوضه کنند قرض هر دو ادا شده است
غالبا این معاوضه را خود تاجرها نمیکنند و اشخاصی هستند موسوم به سندخر که آنها کار را
میکنند از اینقرار که در مثال سابق علی و محمد سندهاشانرا معاوضه نمیکنند علی سند خود را
قدری کسر کرده بیک سندخر لندن میفروشد و محمد هم سند خود را بهمان قسم به سندخری
در پاریس میفروشد مثلا یک سندخر لندن میتواند دو کرور تومان سند فرانسه جمع
کند و یک سندخر فرانسه دو کرور تومان سند انگلیس پس آنها سندهاشانرا معاوضه میکنند
و از حمل و نقل پول بکلی آسوده میشوند مثل اینکه مابین آن دو مملکت معاوضه بعمل آمده است
سندها هم در تجارت خارجه و هم در تجارت داخله خیلی مستعمل است و کم اتفاق می افتد

که تاجری به دیگری پول بدهد غالباً قرضها را به سند ادا میکنند یعنی بیک نوشته که وعده
میدهد که بموعد معینی پول بدهد مثلاً سند سفته عبارتست از نوشته که وعده میدهد
که پس از انقضای مدت پول بدهد از این سند از زمان انقضای موعد بسیاری
از کارهای پول ساخته میشود مثلاً محتمل است که شخصی که آن سند را میگیرد بخواهد خود
یک معامله بکند فرض میکنیم که علی سندی هزار تومانی از حسن گرفته باشد و بخواهد هزار
تومان اسباب از محمد بخرد پس اسباب را میگیرد و سند هزار تومانی را که از حسن گرفته
بود به محمد میدهد در صورتیکه اسم خود را پشت آن مینویسد که ضامن باشد که اگر حسن پول
سند را نداد خودش بدهد بهمین طریق با این سند تا موقع انقضای موعد آن هرقدر بخواهند
معامله میکنند و هر دفعه که از یکدست بدست دیگر میگردد یک اسم تازه پشت آن نوشته
میشود بطوریکه گاه اتفاق میافتد که در زمان انقضای موعد پشت سند پر از اسم شده است
پس واضح است که در چنین صورتی این سند کار پول را کرده و تا زمان انقضای موعد
قوه معاوضه طلا و نقره را دارد در سابق شرح دادیم که هر وقت که مقدار پول رواج
مملکتی زیاد شود در صورتیکه چیزهای دیگر بدون تغییر بماند قیمت اشیاء را بالا میبرد از آنجا
یا قوه معاوضه هر شیئی معین میشود بواسطه تعادل طلب و تدارک آن اگر تدارک زیاد

شود قیمت او درجه پائین میآید که طلب را با این تدارک زیاد شده معادل بکند و این مطلب
درباره پول هم مثل سایر چیزها صحیح است بنابراین وقتیکه تدارک پول در مملکتی زیاد شد
اگر چیزهای دیگر بهمان حالت باقی باشد ارزش پول پائین می‌آید قوه معاوضه اش کم میشود
و قیمتها بالا میرود در اینصورت آسان است که اثر سند را در قیمت اشیاء معلوم بکنیم
در فوق گفتیم که تا زمان انقضای وعده سند جانشین پول است بنابراین استعمال آن
بر قیمتها مثل اینست که مقدار طلا و نقره در رواج را زیاد کرده باشیم اگر تمام معاملاتیکه
حالا بواسطه سند انجام می‌یابد به پول نقد صورت میگرفت یکی از دو کار میبایست اتفاق شود
یا اینکه مقدار زیادی بر پول رواج میبایست افزوده شود یا اینکه قیمت تمام اشیاء تنزل
کند بنابراین استعمال سند یا سبب ترقی قیمت تمام اشیاء شده یا مانع تنزل آن
قیمت گشته است

اسکناس

بواسطه اشکال دیگر اعتبار غیر از سند نیز همین اثرها بر قیمت اشیاء وارد میآید مثلاً زیاد
شدن اسکناس بر قیمت اشیاء همان اثر زیاد شدن طلا و نقره را دارد اسکناس فقط
وعده ادای پول است و اختلاف اصلی اسکناس با سند اینست که اسکناس را هر وقت بخواهند

پول آنرا دریافت میکنند ولی سند بوعده معینی ادای مبلغ آن میشود همه کس میداند که اسکناس
چه جانشین خوبی است برای پول مخصوصاً شکل و سهولت حمل و نقل آن برای معامله خیلی مناسب است
اسکناس بانک انگلیس سند ولی است در آن مملکت بعین مثل پول قبول میشود اسکناسهای
بانکهای ولایات یا بانکهای مخصوص سند ولی نیستند ولی اشخاصیکه از اعتبار صاحب
بانکهائیکه آن اسکناسها را رواج داده اطلاع دارند آنها را بخوبی قبول میکنند اسکناس
بانک انگلیس همان قوه معاوضه طلا را دارد بجهت اینکه بانک انگلیس از روی قانون
مجبور است که هر وقت اسکناس پیش او ببرند پول طلا بدهد و همه کس بقوه ادای آن
بانک اعتماد دارد سایر بانکها هم از روی قانون مجبورند که دارای اسکناس خود یا پول
طلا بدهند یا اسکناس بانک انگلیس ولی معهذا هیچ بانکی مجبور نیست معادل اسکناس خود پول
سکه موجود داشته باشد زیرا که تجربه شده که بانک لازم نیست بیش از ثلث مقدار اسکناسهای
رواجی خود سکه حاضر داشته باشد مثلاً فرض میکنیم که اسکناسهائیکه در مملکت انگلیس رواج است
بغیر از اسکناس بانک انگلیس شصت کرور لیره باشد آنوقت بانکها فقط بیست کرور پول
نقد باید داشته باشند و چهل کرور باقی را به پول رواج می افزایند اگر بخواهند این شصت کرور
اسکناس را از میان بر دارند یا تمام قیمتها تنزل میکند یا اینکه چهل کرور لیره سکه طلا باید به پول

رواج افزوده شود واضح است که اگر مقداری اسکناس رواج دهند و همانقدر پول سکه
از میان بر دارند در قیمتها تغییری پیدا نخواهد شد بجهت اینکه از این عمل در پول رواج نقصان
و نه ازدیادی پیدا شده ولی اگر مقدار اسکناس را زیاد کنند و معادل آن پول از میان
مردم برندارند یا اسباب ترقی قیمت تمام اشیا میشود یا مانع تنزل آن میگردد

حواله

حواله حکمی است بر سر یک صاحب بانک که مبلغ معینی بشخص بدهد اگرچه حواله ها از انجهة
به پول اداء میگردد و نه در قیمت اشیا اثر میگذارد اما کم اتفاق می افتد که حواله را به پول
ادا کنند بلکه آنکسی که حواله را میگیرد همانطور آنرا به صاحب بانکی که با او معامله دارد
میدهد پس اثرات آنکار را در قیمت اشیا ملاحظه کنیم شخصی علی نام با بانک لندن و وستمینستر
معامله دارد و یک حواله صد تومانی به حسن میدهد که او با بانک امپراطوری معامله دارد
این حواله حکمی است برئیس بانک لندن و وستمینستر که صد تومان به حسن بدهد ولی حسن
این حواله را به بانک لندن و وستمینستر نمیبرد که پول بگیرد بلکه آنرا بجهت حساب خود
به بانک امپراطوری میبرد در همانروز شخص محمد نام که با بانک امپراطوری معامله
دارد حواله صد تومانی میدهد به شخص تقی نام که با بانک لندن و وستمینستر معامله دارد

وقتی هم آنرا در وجه حساب خود باین بانک میبرد پس در آخر روز بانک امپراطوری
حوالهٔ صد تومانی بسر بانک لندن و وستمینیستر دارد و این بانک هم حوالهٔ صد تومانی
بسر بانک امپراطوری دارد بنابراین این دو بانک حواله ها را معاوضه میکنند و بکلی
در حمل و نقل پول سکه معاف میشوند

خانه های تفریغ حساب

سند ها و حواله جاتیکه به بانکهای مختلفه کشیده میشود هر روز در لندن در خانهای تفریغ
حساب معاوضه میشود صرافها و بانکها تمام حواله ها و سند هائیرا که در مدت روز بآنها
داده شده بآنجا میفرستند و با حواله ها و سند هائیکه معادل آن ببانک خودشان کشیده
شده معاوضه میکنند باینطریق تقریبا بقدر دوازده هزار کرور لیره حواله در سال
معاوضه میشود و برای انجام آن معاوضه پول طلا یا نقره لازم نمیشود سابقا پس از
معاوضهٔ حواله ها آنچه اختلاف پیدا میشد بپول تفریغ حساب میکردند ولی این رسم موقوف
شده و حساب اختلافها را در بانک انگلیس نگاه میدارند تفاوت عمل معاملات هر بانکی را
چه طلب باشد چه قرض در این حساب ثبت میکنند و باینواسطه برای هر بانکی در روز یک
حساب کافیست مثلاً اگر بانک لندن و وستمینیستر صد هزار لیره حواله بسر بانک
لندن و کونتی کشیده باشد و این یکی صد و ده هزار لیره حواله بسر بانک لندن و وستمینیستر
کشیده باشد این اختلاف را سابق اگر بود بانک لندن و وستمینیستر ده هزار لیره به بانک
لندن و کونتی میداد و تفریغ حساب میشد ولی حالا مابین بانکها این جزئی معاملهٔ پولی هم
از قراریکه در فوق ذکر کردیم موقوف شده یعنی اگر بانک لندن و وستمینیستر در تمام
معاملات خود با سایر صاحبان بانک ده هزار لیره بیشتر از آنچه آنها باو حواله میکنند بسر
آنها کشیده در تفریغ حساب آن بانک ده هزار لیره ثبت مینمایند

علاوه بر تفریغ حساب خانهٔ صرافها در لندن تفریغ حساب خانهٔ دیگری هم در منچستر هست
که در آنجا هر هفته قریب چهار کرور لیره حواله و سند معاوضه میشود کمپانیهای راه آهن
نیز تفریغ حساب خانهٔ بجهت خودشان دارند و در آنجا قرض بعضی ببعضی دیگر بوضع مذکور
در فوق معین شده و تفریغ حساب میگردد

واضح است که بواسطهٔ استعمال حواله ها و بواسطهٔ اعمال تفریغ حساب خانه مقدار معاملات
مملکت خیلی زیاد میگردد بجهت اینکه هر سال قریب بشانزده هزار کرور لیره بتوسط حوالجات
خرید و فروش میشود بدون اینکه یک دینار پول معاوضه شود پس اگر همین مقدار خرید
و فروش میشد و حواله یا شکل دیگر اعتبار مستعمل نبود ارزش پول ترقی میکرد و قیمتهای

تمام اشیاء را پائین میآید بجهت اینکه در بسیاری از معاملاتیکه حالا بوسیلهٔ حواله جات
انجام می یابد سکهٔ طلا و نقره لازم میآید

اعتبار دفتری

اعتبار دفتری را باسانی میتوان شرح داد فرض میکنیم آهنگری علی نام بقدر پنجاه لیره
زغال سنگ از زغال فروش حسن نام بخرد و حسن هم بقدر پنجاه لیره اسباب آهنی
از علی احتیاج کند پس بجای اینکه بوسیلهٔ حواله معاوضه کنند علی در دفتر خود پنجاه لیره
باسم حسن مینویسد و حسن پنجاه لیره باسم علی ثبت میکند پس چون می بینند که هر کدام
پنجاه لیره بدیگری مقروض است هر دو حسابها را قلم میگیرند و از استعمال پول فارغ میشوند
یک مسئله را هم باید بنظر داشت که اعتبار بر قیمتها اثر دارد و اشکال مختلفهٔ آن که اسکناس
باشند یا حواله اعتبار نیست بلکه فقط علامت اینست که اعتبار موجود است و هر شکلی از
اعتبار که استعمال پول را غیر لازم نماید بر قیمت اشیاء اثر دارد

یک اثر دیگر نیز هست که استعمال اعتبار موقتاً از آن راه بر قیمتها اثر بزرگی دارد و آن
اینست که اعتبار قوهٔ خرید کسی را که دارای آنست زیاد میکند اگر تمام اشیاء را
بپول خرید و فروش میکردند امر تجارت خیلی مشکل میشد مثلاً فرض میکنیم که ریسمان بافی

بخواهد مقدار زیادی پنبهٔ خام بخرد و آگاه باشد که مقدار پولی که حاضر دارد برای اینکار
کافی نیست پس بصاحب پنبه سندی میدهد که در ظرف سه یا شش ماه آن پول را بدهد
اگر در انقضای آن مدت نتواند بدهد اگر اعتبار داشته باشد میتواند مقدار زیادی پنبه
تجدید کند راست است که قوهٔ خریداری که از اعتبار حاصل میشود ممکن است مردم آنرا
بیموقع استعمال کنند و تکالیفی برای خودشان قرار دهند که نتوانند از عهدهٔ آن برآیند
اما اگر اعتبار نبود معاملات کلی تقریباً محال میشد و بنابراین عدهٔ خریدها خیلی نقصان می یافت
پس اعتبار سبب میشود که معاملات زیاد شود در صورتیکه اگر میبایست معاملات بپول
نقد باشد خیلی بصعوبت می انجامید بنابراین معلوم میشود که اعتبار طلب اشیاء را خیلی
زیاد میکند و مکرر ثابت کرده ایم که هر وقتیکه طلب اشیاء را زیاد کند قیمت آنها را
ترقی میدهد و پس اعتبار بواسطهٔ زیاد کردن قوهٔ خرید اشخاص سبب میشود که قیمت اشیاء
ترقی کند

اگرچه قیمت اشیائیکه تدارک آنها را میتوان زیاد کرد همیشه مایل است که بمخارج حصول
آن نزدیک شود ولی غالب اتفاق میافتد که در اشیائیکه بواسطهٔ جهات فوق العاده
احتمال میدهند که تدارک آنها موقوف شود نگاهداری میکنند در آنصورت تعیین قیمت

آن شیٔ بهمان طریق تعیین قیمت اشیائیست که مدارک آنها محدود است مثلاً در یک
جنگ روسیه در سال هزار و هشتصد و پنجاه و چهار معلوم بود که حمل و نقل [illegible] و دانه
و غیره از روسیه در وقت جنگ متوقف خواهد شد پس مبالغ کلی از این اشیاء خریدند
بامید اینکه بواسطه نقصان مدارک قیمت آنها زیاد میشود و یقین است که هر کدام از این
خریدهای کلی سبب ترقی قیمت اجناس روسی میشد در سنهٔ ۱۸۴۷ بسیاری از تجار گندم مبالغ کلی
گندم خریدند بجهت اینکه در ماه مه و ژوئن هوا مرطوب شده و گمان میرفت که حاصل
بد بشود و گندم آن سال ترقی کند این خریدهای کلی قیمت گندم را بالا برده و اگر منظور
انبارکنندههای گندم عمل میآمد منافع زیاد عاید آنها میشد ولی این بانک ها را بجهت
خریدی که کرده بودند سندها داده بودند باین خیال که تا موقع انقضای موعد سندها که نشانها
قیمت اعلی فروخته اند یا اینکه میتوانند بامید اینکه منفعت زیادتری حاصل کنند سندها را
تجدید نمایند اما اگرچه حاصل در انگلیس خیلی بد شد ولی در امریکا فوق العاده فراوانی
بود و قیمت گندم در آنجا خیلی نازل پس فی الفور از امریکا بنای شروع کرده مقدار زیادی
گندم بانگلیس آوردند و این واقعه سبب شد که قیمت گندم همواره تنزل کرده و بسیاری
از آن انبارکنندههای گندم نتوانستند سندهای خود را ادا کنند و ورشکست شدند

اگرچه اعتبار را بآسانی میتوان تحصیل کرد ولی مشکل است بیان اینکه اثرش بر قیمت اشیاء
چقدر مملکت زیاد باشد وقتیکه اعتبار را بموقع زیاد استعمال کرد قیمت اشیاء از
مخارج حصول آنها زیادتر میشود و منظور بانک ها را عمل نمیآید و بسیاری از تجار نمیتوانند
سندهای خود را ادا کنند انقباض تجارتی واقع میشود و تا مدتی اعتبار بکلی معوق میگردد
این انقباض بمنزلهٔ اسباب خرابی بسیاری از تجار میشود بجهت اینکه بواسطه تعویق اعتبار
نمیتوانند سندهای خود را تجدید کنند بواسطه انقباض تجارتی تجار سندها را قبول نمیکنند
و تا مدتی انعکاس و طلا خیلی مطلوب میشود بنابراین قیمتها بسرعت تنزل میکند و شاید بجائی
قدری که سابق قیمت اشیاء از مخارج حصول آنها بیشتر بود حالا کمتر میشود پس معلوم شد که
وقتیکه قوهٔ خرید اعتبار را بموقع استعمال کنند قیمت اشیاء را بالاتر از نرخ معمولی برد
خیلی محتمل است که انقباض تجارتی واقع شود و بجزای اینکه اعتبار را از روی بی اعتنائی
استعمال کردند آنوقت تحصیل آن مشکل میشود

قانون بانکی سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار

برای مانع شدن استعمال بموقع اعتبار و بجهت محفوظ داشتن مردم از ضرر بزرگ
و معایب انقباضات تجارتی در سنهٔ ۱۸۴۴ قانون بانکی وضع شد [illegible] است که در این ضمن

این قانون خیال میکنند که اسکناس مهم‌ترین آلات اعتبار است و بواسطهٔ اسکناس قوهٔ خرید بانکها از آن زیاد میشود بنابراین آن قانون برای این وضع کردند که رواج اسکناسها محدود نمایند و تضمین قانون چنین قرار گذاشتند که هر بانکی معادل اسکناسی که رایج میکند طلا و نقره یا تملکات دیگر داشته باشد مثلاً سرمایه و سایر تملکات بانک انگلیس که بیکی دو کرور لیره میرسد بنابراین قانون چنین وضع شد که اگر اسکناسهای رایجی بانک از بیش بمقدار تملکاتش زیادتی پیدا کند مدیرهای آن مجبورند که بقدر آن فاضل سکه یا طلا و نقره بر تملکات خود بیفزایند نیز آن قانون قرار گذاشت که مدیران بانک هر هفته فهرستی صحیح منتشر کنند که از آن معلوم شود که تملکات بانک بهر جهت معادل است با تمام اسکناسهائیکه رایج کرده است بجهت مثال فهرستی که در هفتهٔ آخر ماه دسامبر ۱۸۶۷ طبع شده در اینجا آوردیم

اسکناسهای رایجی هفتاد کرور و دویست و نود هزار و دویست و شصت و پنج لیره

قرض دولت بیست و دو کرور و پانزده هزار و صد لیره

تملکات دیگر ده کرور و صد و هشتاد و چهار هزار و نهصد لیره

طلا و سکه سی و هشت کرور و نود هزار و

دویست و شصت و پنج لیره

مجموع هفتاد کرور و دویست و نود هزار و دویست شصت و پنج لیره

قانون بانکی سابق الذکر سایر بانکها را نیز مانع شد از اینکه اسکناسهای رایجی خود شان را زیاد کنند و قرار گذاشت که هر بانکی که بعد از وضع آن قانون برقرار شود مجاز نباشد که اسکناس رواج بدهد ولی خیلی جای تعجب است که با وجود این تدبیر چندین سال انقباض سختی تجارتی بفاصله‌های معین واقع میشد و تقریباً هر ده سال یکدفعه انقباض دست میداد و اگر قانون بانکی مخصوصاً برای این وضع شده بود که مانع وقوع انقباض شود باز منظماً بعد از وضع قانون همان انقباضها دست میداد آن قانون در ۱۸۴۴ وضع شده بود و انقباضها در سنوات ۱۸۴۸ و ۱۸۵۷ و ۱۸۶۶ واقع شد پس این قصد قانون که مانع وقوع انقباض تجارتی بشود انجام نگرفت و سبب آنرا هم میتوان معین کرد از این قرار که در وقتیکه تجارت بجوشش میکند رو و اعتبار خوب است قانون بانکی قوهٔ خرید تجار و خریداران را بهیچ وجه محدود نمی‌نماید خریدهای کلی زیادی که اسباب ترقی قیمت اشیاء میشود بواسطهٔ اسکناس واقع نمیشود بلکه بواسطهٔ سند انجام میگیرد و تحصیل اسکناس هم مثل تحصیل پول

اشکال بهم رساند بجهت اینکه هر وقت میتوان در ازای آن پول گرفت بنابراین در وقت
آرامی و خوشی تجارت آن قانون بیکار و بی ثمر است حالا ببینیم در وقت اغتشاش
تجارتی غالباً مردم میل دارند که پول سندهاشان را دریافت کنند و پول خیلی مطلوب
میشود هر کس که سند در دست دارد بواسطهٔ بی اعتباری که متداول شده میل دارد
سندها را داده پول دریافت کند پس در وقت اغتشاش بانک مجبور است که فوق
العادهٔ از سندها را دریافت کرده پول بدهد و نرخ سند خری بسرعت ترقی میکند
از آن طرف قانون بانکی بر بانک سخت میگیرد و آنرا مجبور میکند که معادل تمام سکناسهائیکه
رایج کرده طلا و نقره داشته باشد پس رواج دادن سکناس متوقف میشود بجهت اینکه برای
بانک صرفه ندارد بنابراین نرخ سند خری بالاتر میرود زیرا که اسباب [illegible] کم شده و
اسباب اعتبار دیگری در این اغتشاش نمیتواند جای سکناس را بگیرد مردم سندها قبول
نمیکنند بجهت اینکه اعتماد ایشان سلب شده و کسی بکسی اعتبار نمیکند بر خلاف سکناسهای
بانک انگلیس را مثل طلا قبول میکنند زیرا که همیشه میتوان در بانک آنها را با طلا معاوضه کرد
بنابراین معلوم شد که قانون بانکی در وقت آرامی تجارت مانع نمیشود که بانکدارها
از روی بی احتیاطی بی موقع اعتبار را بکار ببرند و فقط اطمینان مردم متزلزل

گذاشتن قانون نمیتواند مانع اغتشاش شود و اثرش عجیب در وقت اغتشاش تجارتی
صح

و اغتشاش تجارتی دست داد آن قانون استطاعت بانک را محدود میکند واضعین قانون
خودشان این مسئله را ملتفت شده اند و از زمان وضع آن قانون تا بحال هر وقت اغتشاش
تجارتی واقع شد آنرا معوق ساخته اند در هر دفعه بعد از تعویق قانون نرخ سند خری بسرعت
تنزل کرده و تعویق قانون خیلی فایده داشته است برای اینکه هیجان مردم را تخفیف بدهد
بجهت اینکه گمان میرفت که بعد از تعویق قانون پول کمیاب نباشد در سنوات ۱۸۵۷
و ۱۸۶۶ بانک تقریباً دو کرور اسکناسهای زیادی رواج داد و قریب تمام آن در ظرف
چند روز ببانک برگشت و پول رواج همان حالت اصلی را پیدا کرد در وقت اغتشاش
عدم تعیین اینکه آیا قانون معوق خواهد شد یا نه بیشتر اسباب هیجان میشود تجار و بانکدارها
میدانند که احتمال دارد در وقت اغتشاش قانون موقتاً معوق شود اما یقین است که روز
و ساعت تعویق را بدرستی نمیدانند و این مدت تا اینکه تعویق قانون بشود ممکن است
مانع خرابی بانکدار شود

اما باید دانست که تعویق قانون مانع خرابی اشخاصیکه بطور بی احتیاطی خرید میکنند و قوه
ادای پول را ندارند نمیشود و رؤسای بانک برای منفعت خودشان فقط سندهای معتبر را
میخرند و در وقت اغتشاش تجارتی در این باب بیش از همه وقت احتیاط میکنند تعویق

قانون اشخاصی را از ورشکست محفوظ میدارد که توانگر و باقوه هستند و تنها وقتیکه میتوانند
اسناد خود را تجدید کنند یا پول آنرا ادا نمایند معامله و داد و ستد میکنند و اگر در اغتشاشهای
تجارتی ناگهان اعتبارشان متزلزل شود و ورشکست شوند خللی بمطلب وارد نیاید و از جانب ما
خطائی نیست اگرچه قانون بانکی در منع اغتشاش تجارتی بی اثر بوده و گاهی بر تمکین آن
افزوده است ولی فایده هم بخشیده است چنانکه فلانی تمام آن ضررها را میکند توضیح آنکه
اسکناس بانک انگلیس در آن مملکت سند قانونی است یعنی تمام قرضها را از روی
قانون میتوان با اسکناس بانک انگلیس ادا کرد طلبکار حق ندارد ادعا کند که طلب او را
بپول یا با اسکناس بانک انگلیس بدهند و مجبور نیست که اسکناس بانکهای دیگر را قبول کند
و بانک انگلیس هم از روی قانون مجبور است که در ازای اسکناس خود طلا بدهد و قانون
بانکی در نزد مردم ضمانت مطلقه میکند که بانک انگلیس همیشه باین شرط وفا خواهد کرد زیرا
این قانون وقتیکه بانک مبلغی اسکناس معادل با سرمایه خود بیرون ریخت دیگر نمیتواند
اسکناس بیرون بیاورد مگر آنکه در خزانه خود معادل مبلغ اسکناسها طلا یا پول
سکه بیفزاید بنابراین آن قانون اسباب اطمینان است که بانک انگلیس نمیتواند
اسکناسهای زیادی بیرون بیاورد و پول رواج را زیاد کند و باین واسطه ضامن اعتبار

اسکناس میشود از طرف تمام تجارات مملکت انگلیس مرکز بانک انگلیس است
صاحب بانک هر مملکتی یا یکی از بانکهای لندن حساب دارد و بانکهای لندن تمام با بانک
انگلیس حساب دارند بنابراین ضمانت اعتبار بانک انگلیس بی اندازه مهم است
مکرر گفته ایم که در انگلیس اسکناس را بهر وقت میتوان به پول معاوضه کرد و قانون مملکت
است که بانکهای متعارفی بعوض اسکناس خودشان اگر کسی بخواهد یا طلا باید بدهند
یا اسکناس بانک انگلیس و بانک انگلیس اگر از او طلب کنند باید بعوض اسکناس خود
طلا بدهد این تنظیم باعث شده که اسکناس انگلیس را اسکناس قابل تحویل مینامند یعنی که
هر وقت بخواهند میتوان آنرا بپول طلا معاوضه کرد در بعضی ممالک دیگر مثل روسیه کاغذهای
رواج را غیر قابل تحویل میگویند یعنی که بهر وقت اگر بخواهند در ازای آن کاغذها پول دریافت
کنند نمیشود و کسر دارد یعنی که اسکناس یک مناتی کمتر از یک منات نقره ارزش دارد
مثلا در روسیه یک اشرفی پول انگلیس تقریبا شش منات و نیم پول نقره قیمت دارد اما
اگر بخواهند در ازای یک اشرفی اسکناس بدهند کمتر از ده اسکناس یک مناتی قبول
نمیشود بجهت اینکه کاغذ رواج روسیه متجاوز از صدی سی کسر دارد و یک منات نقره سکه
شلینگ و دو پنس قیمت دارد اما یک اسکناس یک مناتی بیش از دو شلینگ اعتبار ندارد

واگر اسکناسهای غیرقابل تحویل رواج کنند برکسی ظلمی نیست بشرط اینکه آزادانه قبول کنند
بجهت اینکه درآنصورت کسی مجبور نیست که اگر نخواهد آن اسکناس را باو بدهند قبول کند
معهذا در استعمال کاغذهای غیرقابل تحویل خطرهای بسیار هست زیرا که در رواج آنها حد معینی
نیست و بواسطه آنها مبالغ گزاف به پول رواج افزوده میشود و بطوریکه امور مالیه مملکت مغشوش
میشود و اعتبار دولت را میکاهد بواسطه رایج شدن فوق العاده این کاغذهای غیرقابل
تحویل در امریکا در وقت جنگ مابین طلا و اسکناسها تفاوت قیمت پیدا شد بجهت اینکه کسی اطمینان
نداشت که دولت بتواند وجه اسکناسها را ادا کند طلا خیلی مطلوب بود و اسکناسها را میفروختند
وقتیکه دولتمتحده امریکا از زیربار نتایج جنگ داخلی بیرون آمد این اختلاف قیمت روز بروز
نقصان پیدا کرد و حالا کلی برطرف شده چراکه بواسطه ادا کردن پول طلا و نقره اسکناس
دولتمتحده کاغذ قابل تحویل گردیده است در اوقات جنگ داخلی وقتی صد لیره پول طلا
باصد و هشتاد لیره اسکناس معاوضه میشد در ماه ژانویه سنه ۱۸۷۰ صد لیره طلا به صد و بیست
لیره اسکناس معامله میشد و در ماه ژوئیه سنه ۱۸۷۱ صد لیره طلا را با صد و دوازده لیره اسکناس
مبادله میکردند و تا زمانی که قبل از آنکه قرار گذارند که وجه اسکناسها به پول طلا و نقره پرداخته شود
بهمان حال باقی بود زیادی رایج شدن این اسکناسها در امریکا اثر بزرگی بر ترقی قیمت اشیا

آن مملکت کرده بی اعتباری که بواسطه استعمال زیاد کاغذهای غیرقابل تحویل برای
دولت امریکا حاصل شد مابین قیمت اسکناس و طلا اختلافی بهم رسانید و این واقعه باعث ظهور
طبقه از بانکداران شد که اعمالشان برای منافع صنعت مملکت خیلی مضر بود این طبقه
مردم در طلا بانکداری میکردند یعنی طلا را هم مثل امتعه معموله تجارت قرار داده
مقدار زیادی از آنرا میخریدند بامید اینکه ارزش آن زیاد شود

انجمن الذهب نیویرک

بانکداری انجمن الذهب نیویرک که در پائیز سنه ۱۸۶۹ منعقد شد در تمام عالم معروف است
اجزای این انجمن باهم اتفاق کردند که تمام طلا و حواله پول طلا که در آن مملکت است
بخرند (حواله پول طلا عبارتست از حوالهٔ که ادای آن باید به پول طلا بشود نه به اسکناس)
وقتیکه اجزای انجمن قریب تمام طلائی را که در نیویرک بود جمع کرده بودند و طلب آنها
به دویست کرور دولار رسیده بود هرچه طلائی را که طلبکار بودند دریافت میکردند آنرا
انبار میکردند و قیمت طلا بسرعت تمام شروع بترقی کرد و این بانکداران طلا خیال داشتند
که قیمت آنرا دو برابر نمایند و فقط از چیزیکه خوف داشتند این بود که دولت طلا بفروشد
و خیال آنها را بهم بزند و هرچه سعی کردند که این یک مانع را مفقود کنند نشد پس امید

بودند که چنان بسرعت قیمت طلا را بالا بردند که دولت فرصت نکند که دست اندازی بکار
آنها نماید و نزدیک بود منظورشان بعمل آید یک شب قبل از نصف شب قیمت طلا از
از صد و سی و سه به صد و شصت رسید و در نصف شب مفتی خزانه حکم کرد که چهل کرور
از طلای دولتی بفروش برسانند پس صد بانک از این صورت نگرفت و در ظرف
هشت دقیقه قیمت طلا صد و دوازده و نیم تنزل کرد یعنی که در نصف شب صد و شصت بود
هشت دقیقه از نصف شب گذشته صد و چهل و نوزده دقیقه بعد صد و سی و سه شد لازم
نیست دیگر بیان کنیم که این قسم وقایع برای صنعت مملکت چقدر مضر است معاملات تجار
بی اعتبار میشود و تمام کارها مثل یک حالت قمار پیدا میکند

در باب اینکه اعتبار بر قیمت اشیا اثر وقعی دارد

هرجا که اعتبار را در حدود اصلی نگاه دارند ممکن نیست که اثرش بر قیمت اشیاء برای
جماعت نافع است بجهت اینکه استعمال اعتبار مانع میشود آن تغییراتی را در قیمت اشیا
که چون سبب بی اعتباری معاملات میشود و برای حصول ثروت مضر است مثلا اغلب
اعتبار را در انشاد ذکر میکنیم معلوم میشود که چگونه مانع تغییرات قیمت اشیا میشود مکرر
ذکر شد که هرچه خرید و فروش بیشتر باشد پول زیادتر لازم است و اگر پول یا جانشین پول

زیاد نشود باید قیمتها تنزل کند پس هر دفعه که خرید و فروش ازدیادی حاصل کند وضع
مقتضی اینست که عده اسناد زیاد شود اگر تاجری خرید و فروشش را مضاعف کند
البته باید عده زیادتری از اسناد داد و ستد نماید پس هر افزایشی در تجارت خود بخود
استعمال اعتبار را زیاد میکند و همچنین در تنزل تجارت نیز چنین اثری هست بجهت اینکه
وقتی خرید و فروش کم شود عده کمتری از اسناد لازم می آید و اگر استعمال اعتبار
نبود هر وقت که ترقی در تجارت پیدا میشد میبایست قیمت تمام اشیاء را تنزل بدهد در
اوقات کساد تجارت میبایست قیمتها ترقی کند پس برای تغییرات اعتبار در رفع تغییرات
قیمتها اثر خوبی دارد اگرچه در مواقع معدوده استعمال اعتبار در قیمت شیئی تغییر سریعی میدهد
یک فایده دیگر استعمال اعتبار را بیان نکردیم سابق گفتیم که کاغذ رواج مملکت بیش
یا کم جانشین کاملی است برای پول اگر استعمال بانکنات و حواله و سند موقوف میشد
مقدار زیادتری از سکه طلا و نقره لازم میشد در استعمال این آلات اعتبار صرفه
بلا واسطه هست بجهت اینکه ماده مثل کاغذ که بالنسبه بی قیمت است بجای اشیاء خیلی
با قیمت از قبیل طلا و نقره استعمال میشود کاغذی که یک بانکنات هزار لیره بانک انگلیس
از آن ساخته میشود دکشاهی قیمت ندارد و قیمت ذاتی آن خیلی کم است ولی بواسطه قوه

خرید که اعتبار بآن داده است برای صاحبش همان فایدهٔ هزار لیره را دارد

(فصل سیم در مالیات گرفتن)

(لزوم مالیات گرفتن) شغل حسابی دولت از قراریکه عموماً میگویند
اینست که حفظ مال و جان مردم را بکند و آزادی ایشان را نگاهداری نماید این کارها را
نمیتوان انجام داد مگر به مخارج گزاف برای تحصیل این مخارج مالیات لازم است
همیشه این مسئله خیلی اهمیت داشته است که مالیات را چگونه باید قرار داد و چه طبقه از
مردم باید آنرا بدهند در این سنوات اخیره اظهار داشتند که هر کسی که از حفظ و
حمایت اداراتی مثل ادارهٔ لشکر و عدلیه و نظمیه بهره میبرد باید در مخارجی که این ادارات
لازم دارد کمک کند در زمانیکه در فرنگستان نجبا قدرت داشتند این مسئله را ملاحظه
نمیکردند و حقیقتاً یکی از اسباب شورش فرانسه این بود که نجبا و کشیشهای فرانسه از
دادن مالیات معاف بودند بنابراین تمام بار مالیات بر دوش طبقات فقیر و ضعیف بود
و این طبقات اذن دخول در مجلس شوری و رأی دادن در امور مالیه نداشتند اکنون
در فرنگستان این ظلمها برطرف شده و هیچ طبقه از دادن مالیات معاف نیست بلکه
بدون استثنا و ملاحظه از همه مالیات میگیرند و انگلیس نمیتوانند از دادن مالیات مضایقه کنند

و بگوید شما آن پول را صرف کاری میکنید که آنرا صحیح نمیدانم مثلاً یک قسمتی از
دخل ملتی انگلیس صرف پول جاسوسی و ادای مزدهای زیاد و مواجبهای اشخاصیکه شغل
و کاری ندارند میشود اگرچه مردم بر این قسم صرف کردن پول ملت خیلی ایراد دارند
ولی مجبورند که بآن دخل کمک کنند و در واقع این ظلم نیست چه لزوم دارد

قواعد چهارگانهٔ مالیات گیری

آدم اسمیت در کتاب خود که موسوم به ثروت ملل است چهار قاعده برای مالیات
گرفتن قرار داده که اگر آنها را منظور بدارند مالیات بده اقل درجه صدمه را میبیند
و دولت منتها درجه نفع را حاصل میکند تفصیل این چهار قاعده را این کتاب گنجایش ندارد
در ذیل خلاصهٔ آن مینگاریم

اولاً هر رعیتی باید بدخل دولت کمک نماید بمبلغی که متناسب است با دخلی که در زیر حمایت
دولت میبرد

ثانیاً مالیات باید از روی حساب باشد نه بدلخواه مالیات بده و سایرین همه باید از وقت
مالیات دادن و وضع و مبلغیکه باید بدهند بخوبی مطلع باشند

ثالثاً هر مالیاتی را باید در وقتی و بطریقه که مناسب حال مالیات بده باشد قرار داد

و اینجا هر مالیاتی را باید طوری قرار داد که حتی الامکان مردم بیش از آنچه بدولت
میرسد از جیبشان بیرون نیاید

شرح قاعدهٔ اوّل

قاعدهٔ اوّل را نمیتوان بالنسبه بمالیات تمام اشخاص ملاحظه کرد ممکن نیست که مالیات هر کسی
بالنسبه باستطاعت یا قوهٔ پول دادن او قرار دهند مثلاً صرف چای یک خانوادهٔ شش
نفری که دخلش فقط بقدر مخارج زندگی اوست از صرف چای یک خانوادهٔ دولتمند
سه نفری کمتر نیست بلکه بیشتر است بنابراین خانهٔ فقیرتر بالنسبه بداخل خودش بیش از خانهٔ متمول
مالیات چای میدهد و واضح است که هیچ دولتی نمیتواند رفع این قسم عیب را بکند و اگر بخواهد
چنین کاری بکند باید هزاران اشخاص بسرکشی محصولات بگمارد و تمام مبلغی را که از مالیات
حاصل میشود صرف مواجب این اشخاص نماید بنابراین اگر دولت بخواهد قاعدهٔ اوّل
آدم اسمیت را منظور بدارد مجبور میشود که قاعدهٔ چهارم را بهم بزند پس تعادل
مالیات را بواسطهٔ ملاحظهٔ حالات مخصوصه نمیتوان خوب نگاهداری کرد بلکه باید مالیات
کلی که طبقات مختلفهٔ مردم میدهند با مداخل آنها متناسب باشد مثلاً در حالتی که در فوق
ذکر کردیم اگرچه خانوادهٔ فقیر بالنسبه بمداخلش از خانوادهٔ متمول بیشتر مالیات چای

میدهد ولی مالیاتیکه در ازای عایدی سالیانه‌اش میدهد کمتر است و همچنین است مالیات
اسباب عیاشی مثل شراب و عرق باین طریق یک قسم تعادل اجمالی میتوان منظور داشت

شرح قاعدهٔ دوّیم

قاعدهٔ دوّیم مالیات گرفتن آدم اسمیت که میگوید مالیات باید از روی حساب باشد نه بطور
دلخواه خیلی اهمیت دارد و اگر تجار یقین نداشته باشند که برای امتعه که تجارت میکنند چقدر
مالیات باید بدهند تمام معاملات تجارتی از اطمینان و اعتبار میافتد و مردم کارشان
بیشتر بسته به بخت میشود تا بعقل و احتیاط خودشان و تجارت یک قسم قمار و سببی میشود و شکستن
این قاعده برای مالیاتهائیکه بر امتعهٔ وارده مملکت از روی قیمت آنها بسته میشود خیلی ضرر دارد

شرح قاعدهٔ سیّم

از برای اینکه مالیات به اقل درجهٔ صدمه را به بیند ملاحظهٔ قاعدهٔ سیّم خیلی لازم است
اگر مالیات را در وقتیکه برای مالیات ده غیر مناسب باشد قرار بدهند صدمهٔ بزرگ
وارد آمده بدون اینکه در عوض فایده عاید سایر مردم شود تمام مالیات تجارتی را
حقیقت مشتریهای آن اشیا میدهند بجهت اینکه مالیات هم جزئی از مخارج حصول
اشیا است بنابراین مشتری آن مالیات را در وقتی میدهد که مناسب حال اوست یعنی

در وقت خرید اشیا بجهت اینکه اگر آنوقت مناسب حال او نبود که آن مالیات را بدهد
آن شیئ را نمیخرید پس مالیات اشیا را اول از جمیع بایع آنها میدهد مثلاً اگر شخصی یکمن
چای بخرد جزئی از قیمت آن مالیات است که دولت براین شیئ بسته ولی تاجر خورده
فروش سابق براین در وقت خرید چای آن مالیات را داده و اگر معامله بپول نقد نبوده است
ممکن است که آنوقت برای اداء آن مالیات خیلی غیرمناسب بوده باشد مگر اینکه آن
خرید را بتوسط سند سه ماهه یا شش ماهه کرده باشد و در انقضای این موعد چای را بمشتریها
فروخته باشد و وسیله ادای پول سند را دریافت کرده باشد مالیاتیکه بر کرایه زمین یا خانه
بسته میشود و در وقت ادای مالیات معمولی داده میشود باید وقتی قرار بدهند که مناسب حال
مالیات دهنده باشد یا اینکه احتمال برود که او پول دارد آن مالیات را بدهد شکستن قانون دوم
و سیم مالیات گیری باعث اصلی هلاکت مردم بلغارستان و تسلی بود در وقتیکه در تحت
تسلط دولت عثمانی بودند مسافرین که در آن ولایات سفر میکردند غالباً میدیدند که حاصلها
در صحرا ضایع میشود بجهت اینکه زارعین اجازه نداشتند آنها را بردارند تا اینکه ممیز مالیات
زارعین بیاید و معین کند که چقدر مالیات باید گرفته شود بنابراین مبلغ این مالیات معین نمود
و زمان ممیزی هم غالباً بقدری تعویق میافتاد که حاصل تقریباً ضایع میشد

شرح قاعده چهارم

قاعده چهارم خیلی مربوط است بقاعده سیم اگر مالیاتی را در وقتی قرار بدهند که برای
مالیات دهنده نامناسب باشد قریب بیقین است که بیش از آنچه بدخل دولت میدهد از جیب او
بیرون میاید اگر بواسطه ترتیب مخصوصی این عیب ادای مالیات مخصوص را از میان
بردارند اختلاف ما بین مبلغیکه بدولت میرسد و مبلغیکه از مالیات دهنده گرفته میشود خیلی
نقصان میابد مثلاً تاجریکه امتعه مالیات دار را از خارج می آورد اگر میل نداشته باشد که آنها
فوراً فروخته شود میتواند آنها را در خانه ضمانت بگذارد و تا مدتیکه آن امتعه آنجاست مالیاتی برای آن
نیست و در آنجا میتواند بماند تا وقتیکه بفروش برسد بنابراین تاجر مالیات را در وقتی میدهد
که مناسب حال خودش است یعنی در وقتیکه آن امتعه را میفروشد و قیمت آنها را دریافت
میکند حالا بسنجیم اثری که اینکار بر قیمت اشیا دارد چیست فرض کنیم شراب فروش هزار
تومان شراب بیاورد و مالیات آن پانصد تومان باشد پس آن شراب را در خانه ضمانت
میگذارد و شش ماه آنجا میماند و بعد فروخته میشود اگر شراب فروش بخواهد در سال
صدی بیست از سرمایه خود دخل ببرد آن شراب را بهزار و ششصد تومان میفروشد و جای
آن از خشار دل خواهد بود

خرید اصلی شراب — هزار تومان

صدده منفعت شش ماهه سرمایه تاجر — صد تومان (مجموع هزار و یکصد تومان)

مالیات شراب — که پانصد تومان است

لکن اگر تاجر مالیات مخصوصه را در متاع خود در بندر مالیات آنرا بدهد قیمت آن بعد از شش ماه هزار و ششصد و پنجاه تومان میشود بجهت اینکه آن تاجر در آنصورت پانصد تومان بیشتر سرمایه خرج کرده و میخواهد از آنهم صدده در سال وصل بکند آنوقت حساب قیمت شراب از قرار ذیل میشود

خرید شراب با مالیات — هزار و پانصد تومان

صدده منفعت شش ماهه تاجر — صد و پنجاه تومان (مجموع هزار و ششصد و پنجاه تومان)

بنابراین مشتری شراب بواسطه مالیات پنجاه تومان بیشتر از آنچه بدولت میرسد پول داده است

در این باب ایراد کرده‌اند که آنچه از اینوضع صرفه مشتری میشود ضرر دولت است و اگر مالیات شراب را همانوقتیکه وارد شده بگیرند آن پانصد تومان شش ماه زودتر عاید دولت میگردد و منفعت شش ماهه این مبلغ صرفه دولت است در جواب گوئیم این ایراد وقتی صحیح است که دولت هم بتواند همان منفعتی را که تاجر از این مبلغ حاصل میکند ببرد و حال آنکه منفعت تاجر

ما صدده بیست فرض کردیم و دولت بیش از صدده نمیتواند از سرمایه خود نفع حاصل کند صدسه نفع پانصد لیره در شش ماه قریب هشت لیره میشود پس دولت اگر مالیات را در وقت ورود جنس میگرفت فقط هشت لیره بیش از حالا نفع میبرد در صورتیکه تاجر پنجاه لیره از آن منفعت حاصل میکند بنابراین اگر دولت مخصوص ورود شراب از تاجر مالیات بگیرد چهل و دو لیره بیش از آنچه عاید خودش میشود از کیسه تاجر بیرون آورده است

بر وفق قاعده چهارم آدم سمیت از مصالح کارگر ده نباید مالیات گرفت بلکه از اشیاء ساخته شده باید گرفت مثلا اگر بخواهند مالیاتی از پنبه بگیرند آن مالیات را نباید از پنبه خام بگیرند باید به پارچهائیکه از آن ساخته میشود ببندند در وقت ساختن پارچهای پنبه این پنبه از دست عده زیادی از صنعتگران میافتد اگر مالیات را به مصالح خام ببندند هر کدام از این صنعتگران مختلفه باید مالیات را با اضافه نفعیکه فروشنده آن میخواهد بدهند مثلا اگر علی پنبه وارد کند و هزار تومان مالیات آنرا بدهد وقتیکه آنرا بحسن میفروشد میخواهد منفعت معمولی سرمایه را که فرض میکنیم صدده باشد دریافت کند پس حسن باید بواسطه آن مالیات هزار و صد تومان بیشتر بخرد و وقتیکه آنرا به محمد میفروشد میخواهد از این هزار و صد تومان صدده فایده حاصل کند پس محمد باید هزار و دویست و

ده تومان آنرا بخرد و هر دفعه که آن متاع از یکدست بدست دیگر میگردد بجهت آن مالیات
مبلغ خرید آن بواسطهٔ نفع در نفع زیادتر میشود تا اینکه بدست مشتری میرسد که در حقیقت
او بار تمام این مالیات را تحمل میکند و ممکن است که مبلغیکه بواسطهٔ مالیات بر قیمت آن شیئی
افزوده شده ضعف مبلغی باشد که بخزانهٔ دولت میرسد بنابراین برای منظور داشتن
قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت باید حتی الامکان مالیات اشیا را از دکان آن وقتیکه بمردم
میرسد قرار داد مطلبی که مستر گلادستون در کتابچه سنه ۱۸۶۱ بیان کرد که مالیات جو را باید برداشت
و در عوض بر آبجو گذاشت موافق قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت بوده است

در باب اینکه مالیات بلا واسطه بر اشیا بچه عنوان است

بعضی خیال کرده اند که اگر مالیات اشیا را در همانجا که آنها در آنجا فروخته میشود
بگیرند منفعت مشتری بیشتر محفوظ میشود مثلاً اگر زنی بدکانی میرود که یکمن چای بخرد دکاندار
باو بگوید که قیمت چای شش قران است و مالیات آن یکقران ولی این تدبیر برای منظور
داشتن قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت صائب نیست بجهت اینکه عدهٔ زیادی از مأمورین
از جانب دولت باید دائماً مواظب دفتر دکانداران باشند در صورتیکه فرض کنیم که دکانداران
متدین باشند و سیاههٔ حساب صحیح خود را بآنها نشان بدهند و مواجب این اشخاص مشغول از

مبلغ مالیات خواهد بود با وجود این مخارج گزاف باز بعضی از دکانداران تقلب میکنند
و مالیات حسابی نمیدهند برای اینکه بتوان مالیات را از روی صرفه جمع کرد باید قانونی
اگر قرار داد که متاع باین عدهٔ زیادی از تجار خورده فروش متفرق نشده باشد
بلکه باید وقتی باشد که بمقدار کلی در انبارهای تجار کلی فروش است باین طریق قدری
کمتر میتوانند تجار از زیر بار مالیات فرار کنند

شک نیست که قاعدهٔ چهارم آدم اسمیت را بهتر میتوان منظور داشت اگر چند وجهی کنند
که مخارج جمع کردن بعضی از مالیاتها را کم کنند در وقتیکه بخواهند مالیات مخصوصی
قرار بگذارند در صحت که چقدر اهمیت دارد که مخارج جمع کردن آنرا ملاحظه کنند نظیر
چند سال وقتیکه کتابها را مینویسند روزنامه ها و اشخاص دیگر مفصل اظهار میکنند که باید
بر اشیا تفننی مثل ادویه زن و عکس و غیره مالیات جدید قرار داد ولی عیبی که در قرار
دادن این مالیات هست اینست که مبلغ آن مالیات نسبت بمخارج جمع کردن آن ناقابل است
در سنوات قبل عدهٔ زیادی از این قسم مالیات جزئی در انگلیس معمول بود اما حالا
غالب آنها را ترک کرده اند و عمدهٔ سبب آن مخارج جمع کردن آنها بوده است

دو نوع مالیات مالیات مستقیم و غیر مستقیم

قبل از بیان حقیقت مالیات های مخصوص از قبیل مالیات عایدی و مالیات زمین
خوبست که بدانیم که معنی وقوع مالیات چیست و اختلاف مابین مالیات مستقیم و غیر مستقیم
کدامست مالیات مستقیم آن مالیاتی است که از شخصی گرفته میشود که باید همان شخص از جیب
خود بدهد مالیات غیر مستقیم آنست که از شخصی گرفته میشود که او هم از شخص دیگر تلافی ضرر
خود را بنماید مثل مالیات شراب و عرق وقوع مالیات بر کسی میشود که حقیقتاً از جیب او
داده میشود مثلاً وقوع مالیات شراب بر مشتری میشود بجهت اینکه اگرچه ابتدا مالیات را از
صاحب کارخانه یا از تاجر وارد کننده آن میگیرند ولی این مالیات قیمت شیء را بالا برده
و آخر الامر گردن مشتری را میگیرد وقوع مالیات دستگیری فقرا آنچه متعلق بر بناهای
زراعتی است تماماً بر صاحب ملک میشود زیرا که اگرچه مالیات را بر مستأجر قرار میدهند
ولی سبب نقصان کرایه میشود اگر مالیات فقرا را صاحب ملک میداد آنوقت کرایه
بیشتر میگرفت هرچند عموماً مالیات فقرا را مستأجرین میدهند ولی حقیقتاً از جیب
صاحب ملک بیرون می آید مالیاتهای شخصی از قبیل مالیات سگ نگاهداری و
کالسکه داری و نوکرداری و نشان خانواده داشتن و غالباً مالیات عایدی بر همان
کسی واقع میشود که ابتدا از او میگیرند مالیات را غیر مستقیم میگویند وقتیکه از یک شخص

گرفته میشود و وقوعش بر شخص دیگر میشود در مالیات مستقیم وقوع بر همان کسی است که
ابتدا مالیات را بر او قرار داده اند بنابراین مالیاتهای امتعه غیر مستقیم است و حال
آنکه مالیاتهای شخصی و غالباً مالیات عایدی مستقیم است

مالیات عایدی

مالیات عایدی مقداری مالیاتی است که از هر یک لیره در عایدیهای فوق صد و پنجاه
لیره میگیرند مثلاً اگر مالیات عایدی هر لیره نیم شلینگ باشد کسی که سالی هزار لیره عایدی
داشته باشد باید هزار نیم شلینگ بدولت بطور مالیات بدهد ابتدا که این مالیات را قرار داده
شد گمان میکردند که کار موقتی است و غالب مردم یقین داشتند که این مالیات بزودی
برداشته خواهد شد ولی اگرچه این مالیات متصل در تغییر بوده ولکن هرگز منقطع نشده است
در مجلس انتخاب عمومی سنه ۱۸۷۴ ابتدا رئیس فرقه آزادی طلبان و بعد رئیس فرقه محافظین
انقطاع آن را طلب کردند ولی بعدها در اجرای آن اصرار نمودند بعد از تجربه که از آن
مجلس حاصل شد علی الظاهر کسی آرزوی برداشتن آن مالیات عایدی را ندارد از برای دانستن
اینکه آیا این مالیات صرفه دارد یا خیر باید بدانیم که آن عایدی دائمی یا موقتی است در اینجا
خیلی بحث شده که آیا مالیات عایدیهای دائمی و موقتی باید یکسان باشد یا نه و این مسئله

راجع میشود باینکه آیا مالیات عایدی دائمی است و مبلغش ثابت و معین است یا اینکه موقتی است
و مبلغش تغییرپذیر است. اگر دائمی و ثابت باشد بر تمام عایدیها چه دائمی و چه موقتی یک
مقدار مالیات باید بست و اگر مالیات را موقتاً قرار داده باشند باید نرخ مالیاتی کمتر از عایدیهای
دائمی برآنها بست حال مثالی از حالت اول یعنی از آن حالتی که مالیات عایدی دائمی و ثابت
باشد میزنیم آقا علی در سال از یک ملکی هزار لیره دریافت میکند آقا حسن از شغل طبابت
سالی هزار لیره حاصل میکند بعضی خیلی اصرار دارند که ظلم است که بر عایدی موقتی آقا حسن
همان نرخ عایدی دائمی آقا علی مالیات بسته شود میگویند عایدی آقا حسن تماماً از جد
و جهد خودش حاصل میشود و وقتیکه بمیرد موقوف میشود ولی همین مطلب دلیل بر این است
که از هر دو باید بیک نرخ مالیات گرفت اگر بنا باشد که مالیات عایدی دائمی و ثابت
باشد عایدی که آقا علی از ملک میگیرد همیشه مالیات خواهد داد و حال آنکه عایدی آقا
حسن که موقتی است وقتیکه او بمیرد منقطع خواهد شد و مالیات نخواهد داد بواسطهٔ مثال
دیگر مسئله را واضح‌تر مینمائیم فرض کنید که سه نفر هر کدام بیست هزار تومان داشته باشند
علی بیست هزار تومان خود را ملک میخرد که سالی پانصد تومان از آن دخل میکند حسن پول
خود را اقساط السنین قرض میدهد که مادام الحیاة سالی هزار و پانصد تومان دخل است

و محمد قسط السنین میخرد که تا ده سال سالی دو هزار و پانصد تومان عایدی آنست تمام این عایدیها
از یک مبلغ مساوی سرمایه حاصل شده یکی دائمی است دیگری مادام الحیاة است سومی در
انتهای مدت معینی منقطع میشود حال فرض کنیم که مالیات عایدی دائمی و ثابت باشد
پس دلیلی ندارد که بر عایدی علی زیادتر از عایدی حسن و محمد مالیات ببندند اگر مالیات
عایدی تومانی شاهی باشد عایدی علی سالی هفت تومان و نیم مالیات میدهد و این
مالیات همیشه است مالیات عایدی حسن سالی بیست و دو تومان و نیم و مادام الحیاة است
و مالیات محمد سالی سی و هفت تومان و نیم است و تا ده سال است اگر این مبلغها را
سرمایه قرار دهند مقدار آنها مساوی است اگر علی و حسن و محمد بخواهند مبلغی بدهند
که بعد از عایدیشان از مالیات معاف باشد میبایست یک مبلغ بدهند ولی اگر مالیات
عایدی موقتی بود ظلم بود که به عایدیهای دائمی و موقتی یک نرخ مالیات ببندند
مثلاً فرض کنیم که مالیات عایدی ده سالهٔ محمد ببندند که هر تومانی شاهی مالیات بدهد
آنوقت در مثال فوق محمد در ده سال همانقدر مالیات میدهد که علی میداد اگر مالیات
همیشه بود در صورتیکه نرخ مالیات تغییر بکند نیز همان نا عدالتی واقع میشود اگرچه درجهٔ
آن باین اندازه نیست

پس میتوان قاعده کلی قرار داد که اگر مالیات عایدی دائمی ثابت باشد بر تمام
عایدیها چه دائمی و چه غیر دائمی باید بیک نرخ مالیات بست ولی اگر مالیات عایدی
ذرش موقتی و مبلغش نامعین باشد بر عایدیهای دائمی باید بیش از عایدیهای موقتی
مالیات بست در صورتیکه مالیات عایدی موقتی باشد عدالت را میتوان منظور کرد
کراینکه تمام عایدیها را جمع کنند و در سال در هر صد تومان مبلغی از آن مجموع مالیات
بگیرند ولی این ترتیب هم نمیتوان مجری داشت بجهت اینکه در جمع کردن عایدیهای
موقتی اشکال و مخارج بسیار است دولت باید اشخاصی را مأمور کند که مواظب تمام
کسانیکه عایدیهای موقتی دارند باشند و برحسب سن و مزاج آنها مبلغ مالیاتی را که
باید از آنها بگیرند معین کنند مثلا دو صاحبمنصب هم سن که هر دو سالی دویست تومان
مواجب داشته باشند ممکن است نرخ مالیاتشان مختلف باشد بجهت اینکه اگر یکی از دیگری
بابنیه تر باشد احتمال میرود که بیشتر عمر کند و مجموع عایدی او زیادتر از دیگری باشد
بنابراین اگر بخواهند مخارج جمع کردن مالیات بالنسبه بمبلغیکه از آن مالیات عاید
خزانه میشود زیادتر است و صرف نمیکند این مثالی بود برای مطلبیکه سابق ذکر کردیم
که مقننین باید سعی کنند که در کلیه مبلغ مالیات عدالت را منظور بدارند نه اینکه بخواهند

۲ مالیات عاید را موافق اندازه سرمایه هر مبلغ عایدی قرار دهند

هر مالیات مخصوصی را موافق قوه پول دادن مالیات ده قرار بگذارند
بعضی اشخاص مالیات عایدی را نمی‌پسندند بدلیل اینکه بر صاحبان عایدیهای
کم بیشتر گران میآید تا بر کسانیکه عایدی زیاد دارند مثلا اگر مالیات عایدی تومانی
سه شاهی باشد و از تمام عایدیها گرفته شود کسی که صد تومان دخل داشته باشد باید پانزده
قران مالیات بدهد و کسیکه سالی ده هزار تومان دخل داشته باشد باید صد و پنجاه تومان
مالیات بدهد پس میگویند که سالی صد تومان فقط بقدریست که کفایت لوازم زندگی را
بکند مخصوص اگر صاحب آن اهل و عیالی هم داشته باشد و اگر پانزده قران از این
دخل کم کنند صاحب آن یا بچگان او از یک غذای کافی یا لباس یا سرپناه و
گرمی که سبب سلامتی و دفع امراض باشد محروم میشوند ولی اگر از عایدی سالی ده هزار
تومان بردارند چندان اثری بصاحب آن عایدی نمیکند شاید فقط قدری اسباب
تفنن او را کم کند برای رفع این بی عدالتی چنانم اظهار کرده که تا یک حد معینی از عایدیها
که برای لوازم زندگانی کمال لزوم را داشته باشد مالیات نگیرند و از سایر عایدیها
هم تا اندازه مالیات بگیرند و از ما بقی آن بگیرند مثلا اگر این مبلغ معین را صد تومان قرار
دهند از هر کس که صد تومان یا کمتر عایدی داشته باشد مالیات نمیگیرند اگر کسی صد

بیست تومان دخل داشته باشد فقط از بیست تومان آن مالیات میگیرند و اگر هزار تومان عایدی داشته باشد مالیات نهصد تومان از او میگیرند با این طریق هر کس بانسبت زیادتی که دارد مبلغ معینی میدهد

در انگلیس اکنون با این طریق عمل میکنند و قدری آنرا تغییر داده اند از اینقرار عایدی که از صد و پنجاه لیره کمتر باشد مالیات ندارد و از هر عایدی که بیش از صد و پنجاه لیره و کمتر از چهار صد لیره باشد صد و بیست لیره کم میکنند و از باقی آن مالیات میگیرند مثلا از دویست لیره فقط هشتاد لیرهٔ آن مالیات دارد این وضع تدریجی طریقه که بنام اظهار کرده بود نیست مثلا عایدی صد و پنجاه لیره هیچ مالیات ندارد عایدی صد و پنجاه و پنج لیره مالیات سی و پنج لیره را دارد عایدی سیصد و نود و پنج لیره دویست و هفتاد و پنج لیرهٔ آن مالیات دارد و عایدی چهار صد لیره تمام آن مالیات دارد ولی این وضعی را که اختیار کرده اند فایده‌اش اینست که اجرای آن از اجرای طریقه بنام خیلی سهلتر است

اینچنین بنظر میاید که مالیات عایدی در همه حال مستقیم است ولی میتوان ثابت کرد که در بعضی حالات نیز غیر مستقیم است اگر مالیات عایدی از پس انداز بهائی داده شود که در راه با حاصلی استعمال نشود در آنصورت مالیات مستقیم است بجهت اینکه در حقیقت مالکی که آنرا

میدهد ضرر آنرا میکشد اما اگر آنرا از سرمایه بردارند مالیات غیر مستقیم است زیرا که جزئی از آن تحمیل بر عمله‌جات میشود که اگر آن مالیات نبود آن پول صرف نگاهداری ایشان میشد مثلا فرض کنید که صاحب کارخانه باید سالی هزار لیره مالیات عایدی بدهد و اگر این مالیات را نداشت این مبلغ را در نگاهداری عده زیادتری از عملجات خرج میکرد در اینصورت واضح است که جزئی از این مالیات بر طبقهٔ عملجات تحمیل میشود و باعث نقصان مزد ایشان میگردد اما اگر صاحب کارخانه این هزار لیره را از سرمایه برندارد و آنرا از مخارج نفس خود کم کند آنوقت مالیات عایدی مستقیم است و از جیب شخصی که آنرا میدهد بیرون میاید مالیات عایدی اگر از سرمایه برداشته شود برای صنعت مملکت گران است و هرگز نباید آن مالیات را قرار گذاشت مگر در ممالکی مثل انگلیس که مبلغ زیادی سرمایه در سوداهای تجارتی بکار میبرند و بنابراین سبب تأخیر حصول ثروت نمیشود

از جملهٔ ایرادها که بمالیات عایدی کرده‌اند اینست که مردمان بی دیانت میتوانند عایدی خود را کمتر از آنچه هست بخرج دهند و حال آنکه هر روزی باید مواظب باشد که مبادا مالیات سبب تضییع اخلاق مردم شود در جواب گوئیم دلیل کافی نداریم براینکه مالیات عایدی سبب بی دیانتی اشخاصیکه از آن احتراز میکنند شود راست است که این مالیات

موقع بدست آنها میدهد که بی دیانتی خود را ظاهر کنند ولی اگر فطرتاً خودشان بی دیانت
نبوده‌اند این موقع را بکار نمی‌برند بنابراین در حالت حالیه نمیتوان ایراد صحیحی بمالیات
عایدی گرفت که موقع بدست مردمان بی دیانت میدهد تا دولت و سایر مالیات
دهندگان را گول بزنند

ملاحظاتیکه تا بحال در باب مالیات عایدی کردیم قدری اسباب تسهیل ملاحظه مالیات
اشیاء میشود ثابت کردیم که بر عایدیهائی که فقط کفایت تحصیل لوازم را میکند نباید مالیات
بست و بطریق قانون اظهار داشتیم که هر کسی باید بتناسب زیادتیهای خودش بدولت
کمک کند بنابراین معلوم میشود که بر وفق این قاعده مالیات اشیاء باید منحصر باشد به اسباب
تفنن و غیر لازم و لوازم زندگی نباید مالیات داشته باشد اگر قبول کردیم که هر کس که
عایدیش فقط بقدر تحصیل لوازمش باشد نباید مالیات بدهد واضح است که قیمت لوازم
زندگی را هم نباید بواسطه مالیات گران کرد از طرف دیگر دلیلی ندارد که چیزهائی
غیر لازمی که فقرا صرف میکنند از قبیل آبجو و عرق و تنباکو مالیات نداشته باشد
اگر عایدی کسی برای تحصیل اسباب تفنن کافی باشد نباید بهانه فقر بکلی از مالیات
معاف باشد بلکه باید یکمقداری از زیادتی خود را بدولت بدهد

در باب اینکه مالیات اراضی بر مالکین آنها واقع میشود نه بر زارع

میتوان بطور کلی گفت که تمام مالیاتهائیکه بر اراضی بسته میشود از قبیل مالیات ملک
داری و عشر و مالیات دستگیری فقرا تمام بر صاحب ملک واقع میشود نه بر زارع
اگر چه این مالیاتها را ابتدا مستأجر میدهد ولی در عوض کرایه‌اش کمتر میشود و اگر مالیاتها
نبود کرایه بیشتر باید بدهد بنابراین موقوف کردن مالیات دستگیری فقرا از ملاک
برای مستأجر فایده مستقیم دائمی ندارد زیرا بمحض اینکه موقع بدست آمد مطابق مبلغ
مالیاتیکه از آن معاف شده کرایه‌اش را زیاد میکنند

در بیان اینکه مالیات در حقیقت وجه کرایه است

مالیات املاک در انگلیس همواره رو به نقصان است به نسبت ترقی قیمت زمین زیرا که
مبلغ این مالیات ثابت و معین است و ترقی قیمت محصولات زراعتی آنرا زیاد نمیکند مالیات
املاک چه کلی باشد چه جزئی شبیه است به کرایه که صاحب ملک بدولت میدهد و علامت
اقرار بصاحب اختیاری دولت است در قسمت بزرگی از هندوستان املاک در تصرف
دولت است و بنابراین مالیات املاک همان کرایه است که مستأجرین زارع بلاواسطه
بدولت میدهند این مستأجرین بجای اینکه تابع ارباب مخصوصی باشند تابع دولت

و کرایه که میدهند تمامش مالیات املاک است صرفنظر از این فقرات سابقاً بیان فهمیده پیش
ثابت کردیم که هرقدر جمعیت زیاد میشود قیمت اراضی ترقی میکند بواسطهٔ ترقی قیمت
محصولات زراعتی نه بواسطهٔ جد و جهد صاحب ملک یا زارع در صورتیکه املاک ارثی باشد
منفعت این ترقی قیمت مابین معدودی که برحسب اتفاق صاحب ملک شده‌اند تقسیم میشود
ولی درصورتیکه املاک خالصه باشد نفع این ترقی قیمت مابین تمام افراد ملت قسمت میشود و کلاً
تخفیف مالیات میخورد و یک قسمت بزرگ از ثروتی که بواسطهٔ ترقی مأکولات از جیب مردم
بیرون آمده دوباره بایشان برگشت میکند بشکل اضافهٔ کرایه که بخزانهٔ ملت داده میشود
مالیات املاک هندوستان در سال به چهل و چهار کرور لیره میرسد و ادای این مبلغ از طرف
بربیچارگان تحمیل نیست و اگر بدولت داده نشود ارباب املاک آنرا میگیرند از ادای این مبلغ
به بیچارگان ضرری وارد نمی‌آید بلکه برخلاف اگر املاک اربابی بود میبایست مبلغ زیادتری
مالیات بآنها بدهند بجهت اینکه دراینصورت دخل ملت چهل و چهار کرور لیره کسر میشد
و این کسر را میبایست بواسطهٔ مالیات جبران نمود واضح است که مالیات املاک باید
بهیچوجه متجاوز از کرایهٔ باصرفه نباشد بعد از وضع تمام مخارج زراعت و نرخ متوسط
منفعت سرمایهٔ زارع آنچه باقی میماند باید آنرا بطریق مالیات گرفت سابق معلوم کردیم

که این باقی مانده معادل است با اختلاف قیمت مابین زمین معلوم و بدترین زمین زراعتی
که کرایه نمیدهد اگر مالیات املاک از این کرایهٔ باصرفه تجاوز کند زراعت بدترین زمینها
که سابق کرایه نمیداد دیگر نفع نخواهد کرد و بنابراین از زراعت می‌افتند تدارک غذا
کم میشود و قیمتها ترقی میکند از طرف دیگر زیادی مالیات املاک باعث این میشود
که مأکولات را از خارجه بیاورند پس وقتیکه مالیات املاک زیاد باشد اراضی بجهت
از زراعت می‌افتند و بنابراین وسعت خاکی که از آن مالیات گرفته میشود نقصان مییابد

اظهارات مستر هنری جرج درباب آنها

الخص در کتاب موسوم به ترقی و فقر اظهار کرده است که دولت انگلیس باید از صاحبان
املاک تمام دخل سالیانهٔ ملک آنها را بشکل مالیات املاک بگیرد و فقط مقداری برای
آنها بگذارد که مجبور نشوند کرایه را راجع کنند و اعمال اراضی را بجا بیاورند هرچند میدانم
اگر املاک در تصرف دولت باشد فایده‌اش خیلی بیشتر است لکن محروم کردن ارباب
املاک از دخل ملک خودشان نیز غارت و دزدی میشود زیرا که ایشان غالباً سالها زحمت
کشیده و وجه اجر بکار برده و حاصلخیزی آن زمین بواسطهٔ سعی کار و سرمایهٔ آنهاست ممکن نیست قبول
کنیم که خلق مردم انگلیس اینقدر تغییر کند که آن وضع غارت بپا ولی که اظهارات مستر جرج

مقتضی آنست قبول نماید مستر جرج خاک انگلیس را مناسب اینکار دیده است بجهت اینکه
چون صاحبان املاک معدود و معینند نمیتوانند مقابل دولت بایستند و زیربار نروند گذشته
از اینکه انصاف و مروت از قبول تدبیر مستر جرج کراهت دارد در مملکت متمولی مثل انگلیس
این چپاول با انقلابات بزرگی که در پی دارد نمی‌ارزد اگر کرایهٔ تمام املاک انگلیس یکمرتبه بخزانه
وارد شود سهم هر کس ازین غارت تقریبا هفته یک شلینگ و نیم میشود و ضبط کردن تمام
دخل املاک از برای اینکه روزی شاهی بمردم یا در عاید شود مثل اینست که کلیه خانه را
آتش بزنند برای اینکه یک گوسفند کباب کنند در شش روز هفته براههای مختلف آسان
و حلال‌تر میتوان روزی شاهی زیادتی دخل پیدا کرد از قبیل ترقی دادن تجارت خارجه
مملکت و حمل و نقل و تقسیم ماکولات از قبیل ماهی و گوشت و کم کردن کرایهٔ کالسکه‌ها و ترامواه
و راههای آهن و امساک در استعمال شراب و عرق و توتون سیگار که هفته یک شلینگ و نیم
مستر جرج را درمی‌آورد و اجرای آنهم خیلی آسان‌تر از ضبط دخل املاک است پیروان
مستر هنری جرج در اینکه کمال جد و جهد دارند که نگذارند عدهٔ صاحبان املاک زیاد شود بجهت اینکه
اگر عدهٔ صاحبان املاک زیاد شد قدرت آنها بیشتر میشود و اجرای آن غارت و چپاول مشکلتر میگردد

عشر تحمیلی است بر املاک زمینی

عشر بر املاک تحمیل است و ابتدا که آنرا قرار دادند برای نگاهداری مذهب بوده چنانکه
از اسم آن معلوم میشود سابقا عشر محصولات بود و گرفتن عشر برای مخارج مذهبی از زمان
ظهور مذهب پروتستان منسوخ شد و حالا غالبا آنرا اشخاصی میگیرند که در زراعت و نگاهداری املاک
سهمی ندارند اشکال گرفتن عشر در سنه ۱۸۳۶ باعث وضع قانون تسعیر عشر گردید یعنی قرار داد
که مبلغ عشر بر وفق قیمت متوسط غله در مدت هفت سال قبل معین شود و از روی این ترتیب دریافت
کنند و عشر از ترقی حاصلخیزی املاک فایده نمیبرد ولیکن اگر واقعه اتفاق بیفتد که حاصل را دو برابر
ضرر او وارد می‌آید زیرا که در آنصورت قیمت غله تنزل میکند و بنا بر این مبلغ عشر کم میشود
قانون تسعیر عشر نیز باعث تخفیف مقدار عشر میشود از جهات دیگر که شاید کسانیکه آنرا در سنه ۱۸۳۶
وضع کردند ملتفت آن نبودند و آن اینست که غله را از ممالک خارجه بسهولت میتوان وارد کرد و
در سنه [illegible] مقدار زیادی از آن هر سال بانگلیس وارد شد ولی حیوانات و شیر و کره و امثال آنها
را نمیتوان باین آسانی وارد کرد بنا بر این هر قدر جمعیت زیاد شود قیمت گندم بالنسبه بگوشت
و لبنیات تنزل میکند و چون تسعیر عشر از روی قیمت متوسط گندم است باین واسطه مبلغ آن تخفیف یافته

وقوع مالیات دستگیری فقرا که بر خانها بسته شده

بدون اینکه بخواهیم اثر مالیات دستگیری فقرا را بر جماعت مردم بیان کنیم خوبست که با اختصار

وقوع آنرا و بعضی نتایج اکنون آنرا ذکر نمائیم مالیات دستگیری فقرا فقط بر املاک حقیقی
از قبیل اراضی و ابنیهٔ تجارتی و خانهها بسته میشود سابق اشاره کردیم که در اراضی زراعتی
مالیات دستگیری فقرا حقیقتاً بر صاحب ملک تحمیل است مدتها گفتگو میکردند که آیا
در ملکهای خانه وقوع آن مالیات بر اجاره دار است یا بر مالک آنها اگر در صورت تخفیف
یا توقیف مالیات دستگیری فقرا کرایهٔ خانهها درست مطابق مبلغیکه بر بهای خانهها یا نقصان
مالیات بسته شده بود زیاد شود معلوم میشود که تمام وقوع مالیات بر صاحب ملکیت
بجهت اینکه آن مالیات کرایهاش را کم کرده امّا باید بخاطر داشت که مالیات دستگیری
فقرا نه همین بر زمین خانه بلکه بر بنای خانه هم بسته میشود مثلاً خانهٔ سالی نه تومان بعنوان
کرایهٔ زمین و شصت تومان بعنوان کرایهٔ خانه میدهد و مالیات دستگیری فقرائیکه
ازین خانه گرفته میشود علی المتوسط سالی نه تومان است مالیات را از روی کلیهٔ مبلغ کرایه میگیرند
نه فقط از روی کرایهٔ زمین و واضح است که همانطوریکه سقط فروش تحمّل مالیات چای را نمیکند
بانی خانه هم تحمّل مالیات فقرا را نمینماید بانی خانه نرخ متوسط کسب خود را دریافت میکند که مرکّبست
از اجزائی ذیل نرخ معمولی منفعت تلافی خطر مزد سرکشی مالیات فقرا از جیب دیگری بیرون میآید
بلکه مخارج بنا را زیاد میکند همانطوریکه مالیات شراب مخارج ساختن آنرا زیاد میکند پس مالیات

فقرا مبلغ کرایهٔ خانه را زیاد میکند و بنابراین جزئی از آن تحمیل کرایه کنندهٔ خانه میگردد و مالک خانه
فقط آن جزئی از مالیات را تحمل میکند که از روی کرایهٔ زمین خانه حساب شده مالیاتیکه از روی
قیمت خود خانه گرفته میشود وقوعش بر اجاره دار است
در ابنیهٔ تجارتی و کارخانجات و امثال آن ابنیه مالیات فقرا باید بدو قسمت منقسم شود
قسمتی که بر زمین آن ابنیه بسته میشود وقوعش بر صاحب ملکست و قسمتیکه بر ابنیه فقط بسته میشود
وقوعش بر مشتریانیست که اشیاء ساخته شده در آن ابنیه را میخرند مثلاً وقوع مالیاتی
که بر کارخانهٔ پارچه بسته میشود ملاحظه میکنیم و فرض میکنیم که آن مالیات سالیانه صد و پنجاه تومان
باشد پس مخارج حصول مقدار معینی از پارچه در سال صد و پنجاه تومان زیاد میشود و چون
ثابت کردیم که قیمت اشیائیکه بی نهایت میتوان آنها را زیاد کرد عاقبت بواسطهٔ مخارج
حصول آنها معین میشود پس واضحست که مالیات دستگیری فقرا قیمت پارچه های پنبه را بالا
یا بعبارة اخری وقوع آن مالیات بر مشتریها میشود ولی حکمت گویند که نرخ این مالیات
در امکنهٔ مختلفه تفاوت میکند در یک محله نرخ مالیاتی که بر ابنیهٔ تجارتی بسته میشود صد تومانست
و در محلهٔ دیگر مالیاتیکه بر همان قسم بنا بسته میشود سیصد تومان است پس اگر این ابنیهٔ تجارتی
هر دو یک قسم اشیاء را بسازند اثر این نرخهای مختلفه بر قیمت اشیاء چه خواهد کرد در جواب

گوئیم رسم است که قیمت شئ معین میشود از روی مخارج حصول آن جزئی از آن شئی که مخارجش
بیشتر است مثلاً قیمت کشتی معین میشود از روی مخارج حصول آن کشتیهائیکه مخارجش از
همه زیادتر است و اگر قیمت کمتر از این بود کشتیهائیکه ساختن آنها پرخرج است نرخ معمولی
سرمایه و نرخ متوسط مزد عملجات را نمیداد و فروش آنها صرف نمیکرد و باید بخاطر
داشت که در همین ضمن صاحبان کارخانه که دستگاهشان بسهولت میگردد منافع زیاد
حاصل میکنند پس هر قسم محرک دارند که تدارک آن شئ را زیاد کنند و اگر این زیادی
تدارک واقع شود یا اینکه طلب شئ نقصان پیدا کند تعادل ما بین تدارک و طلب بواسطه
تنزل قیمت حاصل میشود در اینصورت آن قسمت از کشتی سازی که خیلی تحمیل بر او میشود از
فایده می افتد و کم کم ورشکست میشود چنانکه در سنه ۱۸۷۰ در حرفه کشتی سازی لندن همین
قسم اتفاق افتاد مالیات دستگیری فقرا و سایر تحمیلات بقدری در جزء شرقی لندن
زیاد بود که بمحض اینکه طلب فوق العاده کشتی از امریکا منقطع شد قیمت کشتیها تنزل کرد
و صنعت کشتی سازی لندن حقیقتاً خراب شد چونکه هرچه کشتی لازم بود در کارخانه های
معدودی ساخته میشد و کارخانهای کشتی سازی یکی یکی بسته شد و هر یک کارخانه که بسته میشد
بیشتر اسباب کساد کارخانهای کشتی سازی آن محل میگشت بجهت اینکه هرچه صنعتگران

بیکار میشدند عده فقرا زیاد میشد و مالیات دستگیری فقرا را میبایست زیاد کنند از این قرار
تحمیلات بر صنعت کاسد بقدری زیاد شد که صنعت کشتی سازی مشار الیها بکلی در لندن
مفقود گشت وقوع مالیات در اینصورت بر سرمایه داران و عمله جائیکه در این صنعت
کاسد کار میکردند میشود و مالیات دستگیری فقرا را میتوان گفت در اینموقع جبراً سبب
رنج و فقر شده تا سبب تسکین و تخفیف آن و برای مدت خیلی بدبختی بزرگیست که مالیات
دستگیری فقرا باعث ضعف یا خرابی شعبه از صنعت که وقتی خیلی با ترقی بوده بشود
علاج این مضرت بخیرخواهی و دستگیری کم تر نمیشود و سعی و کوشش شخصی مفید فایده
حسابی نیست مگر اینکه چاره کار را از سر چشمه بکنند و جهت تنزل را
و ورشکست را معلوم نمایند و در رفع آن بکوشند

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

فی شهر جمادی الثانیه من شهور سنه ۱۳۱۵ هجری



